خراسان

مجلهٔ مطالعات زبان و ادبیات

۲۳

سال پنجم ـ شمارهٔ سوم
اسد ـ سنبله ۱۳٦٤

در این شماره:

وصفی، صاحبدیوان نا آشنا
ایدیولوژی و هنر
بیخود، سخنور نکته سنج
ویژه گیهای شعر کودک
دلبندهٔ شعر فارسی
استناد های شعری بدایع الصنایع
شاعر عدالتجو و ترقیخواه
زفان گویا و جهان پویا
و...

اکادمی علوم ج.د.ا. مرکز زبانها و ادبیات
دیپارتمنت دری

هیأت تحریر :

سلیمان لایق — معاون سرمحقق دکتور پولاد
سرمحقق دکتور جاوید — مایل هروی
محقق حسین فرمند — حسین نایل
محقق پروین سینا — عبدالرحمن بلوچ

فهرست مطالب

نویسنده	عنوان	صفحه
حسین نایل	وصفی، صاحبدیوان ناآشنا	۱
یو.ا.لوگین (گزارنده : پوهاند رحیم الهام)	ایدیولوژی وهنر	۱۶
حسین وفا سلجوقی	بیخود، سخنورنکته‌سنج سدهٔ سیزدهم	۲۷
پویا فاریابی	در بارهٔ ویژه‌گیهای شعر کودك	۳۵
پوهاند دوکتور جاوید	طلیعهٔ شعر فارسی	۵۶
پروفیسور رحیم مسلمانقلوف و پوهاند عبدالقیوم قویم حکیم قربانف	دربارهٔ استنادهای‌شعری بدایع‌الصنایع واهمیت آن	۷۰
مایل هروی	حاجی محمداسماعیل سیاه شاعر عدالتجو و ترقیخواه	۸۵
	زفان گویا وجهان پویا	۹۳

ACKU

خراسان

مجلهٔ دوماهه

مطالعات زبان و ادبیات

شمارهٔ سوم ، سال پنجم — اسد ـ سنبله ۱۳۶۴

PROPERTY OF ACKU S219

حسین نایل

وصفی ،
صاحبدیوان نا آشنا

چنانکه آگاهیم در درازای سدهٔ سیزدهم هجری، بنابرعوامل وشرایط نامساعد اجتماعی دروطن‌ما، گویندگان بیشتری به‌ظهور نیامدندوآن عده‌یی‌هم که‌عرض وجود نمودند جزشماری معدود ازمیان آنان، دیگران به‌شهرت ونوایی نرسیدند.

وصفی، گوینده‌یی برآمده ازآن‌سده‌وبرخاسته‌ازمیان مردم‌آن عهد بود که‌به شعر رو آورده‌بود ودردها ورنجهای ناشی ازوضع محیط‌خود را باسرودن وخواندن شعر ومشغلت باشعرازیاد می‌برد.

دربارهٔ وصفی، معلومات زیاد دردست‌نیست‌ودرسه‌چار منبع موجود، مطلب جالبی‌راجع‌به‌او

به نظر نمیرسد جزاینکه گفته میشودکه او روزگارتیمورتاشاه‌شجاع‌رادریافته وشاه‌شجاع‌را ستوده وشاعر سدهٔ سیزده میباشد ودیوانـــی‌ازاو برجای است (۱) ونسخه‌هایی دیگرازآن نزد اشخاص دستیاب شده میتواند (۲)

مجموعه‌یی ازاشعاروصفی در کتابخانهٔ پوهاندکتور جاوید محفوظ است‌که‌شمار قابل توجهی ازغزلیات وچندقصیده ورباعی اورادربردارد.

این مجموعه مدتی دردسترس خانم پروین‌سینا عضو دیپارتمنت زبان وادبیات‌دری‌گذاشته شده بود که‌آنرا استنتاخ نماید ومقدمه‌یی‌برآن بنویسد که‌موصوف این وظیفه‌را به‌حیث پروژهٔ یکسالهٔ خود دراکادمی علوم ج.د.ا.به‌انجام آوردونسخهٔ تنظیم‌یافته‌او دربخش‌نسخه‌های خطی‌کتابخانهٔ‌اکادمی علوم نگهداری‌میشود.

ازنسخهٔ یادشده برمی‌آیدکه نزدیك به‌تمامت‌غزلهای وصفی شامل درین مجموعه،به‌استقبال وتتبع گویندگان پیشین‌وگاهی معاصراوسروده‌شده‌اند وجالب‌این است که‌جامع وکاتب این اثر، همه غزلهای مورد اقتفای وصفی را باغزلهای خوداو جابه‌جا وبه‌دنبال هم ضبط نموده وخواننده‌راآگاهی‌داده‌که مثلاکدام غزل وصفی‌به‌پیروی ازکدام غزل فلان شاعر گفتـــه‌شـــده است.

نسخه‌موردگفت وگونام کاتب‌وتاریخ‌کتابت‌راندارد، اما ازیاد داشتی که‌به‌خطی غیر ازخـــط کاتب درصفحهٔ (۲۰۲)، به‌نظر میرسد وتاریـــخ۱۳۰۳ش،را دارد، دانسته میشود که‌بازنویسی این مجموعه، پیش ازین تاریخ به‌انجام آمده‌است، ولی این یاد داشت به‌موضوع کتـــاب ارتباط ندارد وبه‌کار علاقه‌مند مجموعه اشعـــاروصفی یاری نمیرساند.

چون نام‌کاتب معلوم نیست، این‌مطلب‌واضح‌نمیگردد که‌این مجموعه‌را باچگونه‌گیهای آن که یادشد، خود شاعرترتیب داده، یاکدام آدم‌خوشبین به‌وصفی یاشعرهایش، درزمان حیـــات ویا پس ازمرگ‌او، به‌این امر دست یازیـــده‌است. به‌گمان غالب تدوین‌این اثرپس‌ازمرگ شاعر صورت گرفته خواهد بود.

تاریخ تولدوتاریخ درگذشت وصفی نیـــزروشن نیست، اما ازقصایداو که‌دربارهٔرجـال سدهٔ سیزده سروده‌آشکار میشود که‌روزگـــارزنده‌گی‌او درهمین سده بوده است ونیز مـــاده تاریخهایی که‌برای وفات چند نفر ساختـــــه‌ودر مجموعه موجود اند موید زمان حیـــات‌او میباشند.

این مطلب که‌وصفی درزمان تیموشاه،دارای‌سن وسال بیشتر بوده وشعر می‌سروده بدا-

نگونه که‌در مقالهٔ ((عاجز افغان))، مجلهٔ کابل،ش ۲، س ٤، ۱۳۱۳ ودر((ادبیات ازابوالفرج-سکزی ببعد» کتاب افغانستان ص ۳۱۹ وچزاینهاآمده‌است درست نمی‌نماید، زیراهیچگونه نشانه‌یی در ارتباط بدین مسأله درگفته‌هایش‌به‌چشم نمی‌آید. اما امکان دارد که‌اودرعهد تیمورشاه درحال خورد سالی‌بوده باشد.

درگفته‌های وصفی، حتی سخن ازشاه‌زمان‌ومحمود نیز به‌نظر نمی‌آید وازشاهان‌سدوزایی تنها کسی‌که مورد ستایش اوواقع گردیده،شاه شجاع میباشد.

گویا وصفی درعهد شاه‌شجاع، دارای نام‌وشهرت نسبی بوده که‌توجه اوراجلب نموده وبه‌دربار نزدیکش ساخته است.

شاه‌شجاع گرچه درهردو دورهٔ سلطنت‌خود ازلحاظ سیاسی، درد سرها وگرفتاریهای فراوان داشت، اماچون خود شاعر بودبه شاعران ونزدیکی آنان به خود دلچسپی‌نشان‌میداد وگاه گاه بااستفاده از فرصت باآنان به‌بحثهای‌ادبی می نشست‌وچند لحظه‌یی جنجالهای‌سیاست‌را ازیاد می‌برد. وصفی نیز ازکسانی‌بودکه به‌دربارشاه شجاع نزدیك شده بود وشاید ازمعاونت‌ها وصلات‌او سودمیگرفته است.

درمجموعهٔ مورد دسترسی، تنها یك‌قصیده‌درصفت شاه شجاع وجود دارد ولی ممکن‌است درنسخه‌های دیگر، قصاید دیگری نیزازودرین‌زمینه موجود باشد.

انوری شاعر معروف قصیده‌یی درستایش‌سلطان سنجر دارد که‌بسیار استواراست ومعروف وچند بیت ازآن قصیده بدینگونه‌است:

گردل ودست‌بحرو کان باشد — دلو دست خدا یگان باشد
پادشاه جهان که‌فرمانش — برجهان چون قضا روان باشد
آنکه باداغ طاعتش زاید — هرکه زابنای‌انس وجان باشد
عدلش ارحامی زمین نبود — امن بیرون زآسمان باشد
مرگ را دایم ازسیاست او — تب لرزه براستخوان باشد (۳)

وصفی به‌وزن وردیف همین قصیدهٔ انوری ،قصیدهٔ خودرا در ستایش شاه شجاع انشا نموده که‌دارای (٤۳) بیت میباشد وچندبیت‌آن به‌گونهٔ مثال دراینجا آورده میشود:

ازمه ومهر تانشان باشد — تخت وبخت شه جهان باشد
شه شجاع آنکه گردد رگهٔ او — سرمهٔ چشم خسروان باشد
سکه برهند وروم وشام زند — خنك بختش به زیر ران باشد

دولتش زمانه پیر شود — طالعش در جهان جوان باشد
داد وعدل وسخاوهمت او — هم چو تو شیروان عیان باشد
دوستانش میان باغ مراد — سرخ روهم چو ارغوان باشد
خون عدوان به هر صف‌میدان — ازدم تیغ او روان باشد
جز صفاتش نیاورم به زبان — در دهان شاعرا زبان باشد
بر سر جمله خسروان جهان — حکم اوچون قضا روان باشد
هرکجا تیغ او عیان گردد — دشمنش درزمین نهان باشد
دست بردار بردعا وصفی — تاجهان هست وتاجهان باشد
پادشاه زمان شجاع الملك — خسرو جمله خسروان باشد

اهمیت این قصیده بیشتر درآن است که‌زمان زنده‌گی شاعر ورابطهٔ اورا نشان‌میدهد. اما نکتهٔ درخورتآمل این است که‌وصفی‌درکدام‌نوبت سلطنت شاه شجاع باو نزدیك بوده‌واو را ستوده است.

ازنشانه ها برمی آیدکه وصفی در نوبت‌دوم سلطنت شاه شجاع یعنی سالهای۱۲۵۵-۱۲۵۸ باید دربارهٔ اوسخن گفته باشد، زیرانوبت نخست سلطنت او که‌سالهای ۱۲۱۸-۱۲۲۲ رادربر دارد، شعری ازوصفی به‌چشم نمی‌آید که‌تاریخ دستیابی به‌مقام یازمان فوت کسی دران آمده باشد. پیش ترین تاریخیکه‌دراشعار او(شامل‌درین مجموعه) وجود دارد، سال ۱۲۳۲ ونیز سال۱۲۳۳ میباشد وپس‌از آنها شعری است که‌در بارهٔ سردار محمدعظیم خان برادر عینی وزیر فتح خان گفته است‌واین شخص به‌سال ۱۲۳۸ درگذشته‌ودرجوار- مزا رعاشقان وعارفان کابل مدفون میباشد.

نکتهٔ دیگر اینکه محمد عظیم‌خان وبرادرش‌وزیر فتح‌خان ازطرفداران سلطنت محمودبودند که‌در مقابل شاه‌شجاع ایستاده بودودرروزگاراقتدار محمود، محمدعظیم‌خان حاکم پیشاورونیز نظم حکومت کشمیر بود ومنطقی نمی‌نمایدکه شاه شجاع رادر نوبت سلطنت اولش و نیز مخالفان اورا درهمان هنگام ستوده باشد.

ازین گفت و گواین نتیجه را نیز میتوان‌به‌دست آورد که وصفی شاید در اوایل سده- سیزدهم دیده به جهان‌گشوده و در حدود۱۲۶۰ق ترك هستی گفته باشد.

برای روشن ترشدن موضوع ، چند بیت‌ازقصیدهٔ ۳۷ بیتی و صفی در صفت محمد - عظیم خان را باید از نظر گذرانید :

... رونق افزای شهر پشاور — گشت با شو کت سلیمانی

که محمد عظیم خان با شد — سرو سر دار فوج خا قا نمی
بره را گرگ میکند شب و روز — ز نهیبش به دشت چوپانی
منجرش بگذرد زجان عد و — شکلش حل شود به آسانی
هست خاك درش به دیده تر — بهتر از سر مه صفا ها نی
لطف او مایه تهی دستان — خشم او جا مع پریشا نی
باد حکمش ر وان به مثل قضا — بر سر هند و سند وایرانی

دوقطعه ماده‌تاریخ که در میان اشعار وصفی‌وجود دارند یکی در مرگ اشرف خان نامی است که‌معلوم نمیشود کیست و دو دیگر دررثای جوانی (۱۹) ساله‌به‌نام «شاه جهان»که شاید پسریکی از دوستان او ویا منسوب به‌کدام خانواده معروف بوده باشد .

دربارهٔ شاه‌جهان گوید:

رفت شاه‌جهان زدار فنا — سینه پرآه ودل پراز ارمان
داد وبیداد از جفای فلك — آه وافغان زگردش دو ران
سال عمرش به‌نوزده چو رسید — مبتلا شد به درد بیدرمان
صد دریغ از جفای چرخ که کرد — همچو گنجش به‌زیر خاك‌نهان
جست ازپیر عقل تاریخش — وصفی خسته‌دل به‌آه وفغان
سر زجنت کشید وکرد ندا — ((شد به‌جنت مکان‌شاه جهان))
(۱۲۳۵-۳ = ۱۲۳۲)

اضافه برآنچه‌که به‌بیان آورده شد، چارقصیده درثنای‌ائمه هداویك‌قصیده در صفت محمد ایوب‌خان که دانسته نمیشود چه کسی‌میباشد ویك قصیده دروصف معشوق درمجموعهٔ مورد بحث وجود دارند که‌شمار ابیات‌آنها‌زیاد نیست.

بخش اعتنامند گفته های‌وصفی راغزلهایش‌میسازد وشمار قصاید اودر برابر عددغزلهای اوبه کلی ناچیز است.

شمار غزلهای‌وصفی درمجموعهٔ موردگفت‌وگوبه‌بیش از (۸۷۰) پارچه بالغ میشود که اگر اوسط ابیات هر پارچه‌را (۷) بیت بدانیم‌دران‌صورت شمار آن‌به (۵۵۰۰) بیت خواهد رسید، درحالیکه شمار ابیات چکامه‌های اودرین اثر کمتر ازسه‌صد بیت است.

البته این‌حرف به‌جای خود میماند که ممکن‌است درنسخه‌های دیگر اشعار وصفی شمار دیگر ازچکامه‌ها وچامه‌ها وانواع دیگر شعراوموجود باشند که‌درین مجموعه نیامده اندوروزی بدانها دسترسی میسر خواهد شد.

غزلهای وصفی درکمال سادگی وبی‌پیرایه‌گی‌است وصنایع ادبی درآنها زیاد به‌نظرنمیرسد وخیال وتصویر نیز درمیان‌آن سروده‌هاچشمگیرنیست وباناز‌کخیالیها وپیچیده‌گیهای شیوهٔ هندی تاحدی فاصله دارد وباوصف مطالعاتی که دردواوین‌گذشته‌گان‌ومعاصران‌خوددارد‌وگفته های شماری ازآنان‌را به‌پیروی نشسته است، بازهم بابیدل زیادسروکارنداردو به استقبال غزلهای اوتوجه نشان نمیدهد.

میگویند درروزگاران زنده‌گی وصفی اوضاع‌اجتماعی محیط بسیار نابسامان وآشفته بودواو میتوانست گوشه‌هایی ازآن شرایط ناسالم‌رادرسخنان خود بازتاب بدهد، امااو هیچگونه التفاتی به‌انعکاس آنچه دران عهد میگذشت‌نشان نداده است.

این گفته‌ها درست ا ست وباید سخنان‌وصفی ازینگونه ویژه‌گیها برخوردار می‌بود ولی‌گویا اویك آدم‌منزوی وگوشه‌گیر بوده که‌باخواندن وگفتن شعر اوقات خودرا خوش میگذرانیده وباگوشه‌گیری وانزوا به‌سر می‌برده‌وبه‌مسایل اجتماعی التفاتی نداشته وخود نیز مورد توجه کسی‌ویا مقامی نبوده، جزاینکه‌چندروزی دست تصادف‌اورا به‌شاه‌شجاع نزدیك ساخته است:

نکتهٔ دیگر اینکه دراشعار وصفی، مطالبی‌راکه بامسایل اجتماعی وزنده‌گی مردم‌زمان او به‌وضاحت وصراحت ارتباط داشته باشد،شایدبه‌ندرت بتوان به‌دست آورد، اما نمیتوان‌ادعا کرد که‌درورای الفاظ وکلمات وعبارات‌گفته‌های‌اواشارت وکنایاتی در رابطه به‌وضع جامعه‌آن روزی وجود ندارد.

بسیار ممکن‌است‌که‌او برشهایی ازدریافت‌هاواستدراکات خودرا ازمحیط ماحول خود،درلفافه وبه‌وجه سمبولیك افاده کرده باشد که درك‌آن مستلزم دقت بیشتر دانسته شود. به‌گونهٔ مثال به‌این بیت توجه شود :

شاخ مرجان کرد خون دیده مژگان‌مرا رشك گلشن ساخت اشك‌سرخ‌دامان‌مرا

آیا میتوان ازین‌بیت، نشانه‌هایی ازدرد ورنج ناشی ازشرایط نامساعد زمانه شاعررابه دست آورد؟

بیت دیگررا بخوانیم:

به‌من‌گوییدای‌یاران که‌درشبهای تنهایی به‌غیر ازنالهٔ خودباکه گویم داستانش‌را

ازکجامعلوم‌که شاعردرین بیت ازدردبی همزبانی ونداشتن رفیقی همراز ننالیده باشد. وباز میگوید:

بـه‌خون کافر ومؤمـن کمر بست کسی هرگز نـدانـدمذهبش را

شاید بتوان اظهار داشت که‌بیت ذکرشده‌مربوط به‌غزلی است که‌شاعر خطاب به‌معشوق خیالی گفته است. اما اگردرظاهر امـر چنـان‌باشد، درنفس امرتوجیه دیگری نیز وجوددارد، یعنی اینکه میخواهد ازعدم مصونیت همگانـی‌یاد کند.

درمطلع غزلی میگوید:

زبس‌درغم تپیدم‌دل‌درون سینه‌ام‌خون شد
به‌شام بیکسی ازدیده خونبـار بیـرون شـد

واین گفته، بیانگر غم نهفته‌یی‌است‌که‌اهل‌دردی نمی شناسد تاآن‌را برایش اظهارنماید. سعایت وسخن چینی نیز شاعـر را رنـج‌میدهد وفریادش‌را بلند می‌سازد:

دشمنان بسکه به هرجا سخن ازمن کردند
دوستان‌را به‌من غمزده دشمن کردنـد

چون نسوزم من غمدیـده کـه این مدعیـان
آتش عشق‌مرا برهمه روشن کـردنـد

باتوجه به‌اینکه خود هم در زنده‌گی کـاربارزش ومهمی‌را به‌انجام نیاورده وآنچه کـرده جز ناصواب اندیشی چیزی نبوده، گوید:

وصفی زگنه عار نکـردی هـرگز جز لهو ولعب کـار نکردی هرگز
عمرت پی کارهای بیهـوده گذشت کاری که بود کار، نکـردی هرگز

ازواعظ نامتعظی که سخن ازروی ریامیگوید بیشترگوینده‌گان انتقادمینمایند . وصفی نیز ازواعظی بدین صفت که‌حرفش باعمل همـراه‌نیست، دوری میجوید ونمیخواهد حرفش را بشنود:

واعظ ز نصیحت تـو خاموشی به اززهد ریایی تو قدح نـوشـی‌به
یادم چه‌دهی زجنت وطویی وحور جز عشق وی ازهمه فراموشی بـه

درهرحال وصفی‌را نمیتوان یك چهرهٔتابان‌وتوانای شعر از سدهٔ سیزدهم به‌حساب آورد، امابه جرأت میشوداورایکی ازسخنوران زمـانش، درسطح شمار زیاد دیگر ازگوینده‌گـان آن‌عهد که‌شعر وادب وضع روشنی نداشـت،قرار داد.

بادرك این‌حقیقت، می‌پذیریم که‌غزلهای‌وصفی‌یکدست وهموار نیست‌وغثوسمین وناهمواریها ازنظرهنرزیبایی وتصویرسازی وبلاغت‌لفظی،درآنهازیاد وجود دارند، مع‌الوصف‌از تعدادی

ازان غزلهای فراوان بیت‌های زیبا وخوشاهنگ‌وشفاف بامفاهیم رنگین به‌دست آمده میتوانند، مانند این بیتها:

بگذار تاکه سجده کنم‌ابروی تـــرا محراب را برای نماز آفریده اند

* * *

شبی نبودکه ازهجرتوجان من نمی سوزد
زآه آتشینم چرخ‌را دامن نمی سوزد
بسان شمع فانوس‌است‌گویاآتش عشقش
که میسوزد دل‌وجان را وپیراهن‌نمی‌سوزد

* * *

وصفی، غزل یادشده‌رابه‌جواب غزل‌شاعری به‌نام ((شیخی)) سروده که‌دوبیت‌آن چنیـــن است:

توکزسوزم نهی‌واقف،دلت‌برمن‌نمی‌سوزد مرامیسوزدازغم جان، ترادامن نمی‌سوزد
مزاج برق داردغم، درون سینهٔ عاشـــق که‌میسوزد زسرتاپا وپیراهن‌نمی‌سوزد

گفته آمد که وصفی حداکثر ازغزلهای‌خودرا به‌استقبال یابه جواب گوینده‌گان پیشین‌ومعاصر خود ساخته است. دراینجا بعضی‌از اینگونـه‌غزلهارا به‌نظر می‌آوریم:

شبهای تنهایی

بخود زان‌آشنا کردم سگان پاسبانش‌را که‌سازم‌کحل چشم خویش‌گردآستانش‌را
به‌من گوییدای یاران که درشبهای تنهایی به‌غیرازنالهٔ خودباکه‌گویم داستانش را
رسنیده جان‌به‌لب‌حرفی‌به‌آن‌محمل‌نشین‌دارم زروی عجز گوییدای‌عزیزان ساربانش‌را
ندارد‌مهرهرگز بامن‌غمدیده‌دل آن مـــه خدایا مهربان گردان دل نامهربانش‌را

این غزل به‌جواب غزل فارغی گفته‌شده که مطلع‌آن بدینگونه است:

ازآن‌می‌بوسم ازراه‌وفا پای سگانشـــرا که‌شبها پاس میدارندازغیر آستانش را

آصفی‌شاعر خوب سرزمین ادب‌پرور هرات‌غزلی داردکه سه‌بیت زیرین‌ازآن است :

به‌سوی من‌که‌رساند نسیم یار مـــرا که‌نیست قـوت برخـاستـن غبار مرا
بهار آمدو، گل‌گل، زداغ اوســـت دلم قیاس کن زگلستان من، بهـــار مـــرا
به‌سوی تیغ برد دست ومن هلاك شوم زبیم آنکه بگیرند دسـت یار مـرا (٤)

ووصفی این‌غزل‌را پسندیده وبدینگونه بـه‌استقبال گرفته است:

چشم انتظار

زحال من که خبر میدهد نگـــار مـــرا — که‌سوخـــت آتش هجـران، تن نزار مرا
بده زگردرهت تـوتیـاز روی کـــــرم — سفید کرده غمت، چشـــم انتظار مـرا
غم‌توکرده‌مرا خاك، زان سبب ای مـــه — که تابه کوی تـو آرد صبا غبـار مرا
زبعد مردن‌مـــن، ازره وفـــا روزی — به‌سوی تربت‌من آوریـــد یـــار مـرا
دوبـــاره یـــاد نیارد جمـــال گل بلبل — به‌باغ گـرنگـــرد یار گلعذار مـــرا

غزل زیرین بدانسان که‌در مجموعه‌ذکـــر یافته، باتوجه‌به‌یك‌غزل‌صایب‌که بااین‌مصراع آغاز میشود ((چشم برخورشید تابان نیست‌ایوان مرا)) سروده شده است. اما درکلیات صایب‌که‌به اهتمام بیژن ترقی ومقدمهٔ امیری‌فیروز کوهی به‌سال ۱۳۳۳ درتهران چاپ‌شده، غزل مزبور دیده نمیشود. شاید این غـــزل‌ازصایب نباشد. غزل وصفی رابخوانیم:

شاخ‌مرجان:

شاخ‌مرجان کرد خون‌دیده مژگـــان‌مرا — رشك گلشن ساخت اشك سرخ دامـان‌مرا
جان به‌لب آمد مرا از دوری آن غنچـه‌لب — ازمن مسکین خبر سـازیـد جانـان مرا
خضر خطکرده سیه‌پشت لب جان پرورش — کار باظلمت فتاده آب حیـــوان مـــرا
چاك شد ازدست‌هجرانت گریبانـــم بیا — تابدو زد سوزن وصلت گریبـان مـرا
سروناز ازپا بیفتد در میـان بـوستان — گرببیند قامت سرو خرامان مـــرا
وصفیا یکدم بیا وبر سر راهشـــ نشین — تابببینی ناز واستغنای سلطـــان مرا

جام دل

گـردش چشم تو جام دل ماست — زلف‌تو ذوق کلام دل مـاســـت
بهر مـــرغ دل مـــن دام منـــه — حلقهٔ زلف تودام دل مـــاســـت
سوی صحرا نـــروم‌چون مجنـــون — آهوی چشم تورام دل ماست (ه)

واقف ازشاعران نازکخیال هند، نزدیك به‌زمان وصفی بود که‌غزلهای زیبا دارد. ابیـات ذیل ازیك‌غزل اوست‌که‌وصفی بدان‌توجه‌نشان‌داده است:

سرو افتاده زپا از دستـــــت — کـرده گل جـامـه قبـا ازدستت
پنجه‌ات سخت دلم‌را افســرد — نکنم گـــریه چـرا از دستـــت

آن نگاری تو که بنشسته بخون — دل جدا، دیده جدا از دستت (٦)

وصفی گوید:

سرم افتاده به‌پا از دستت — جان زتن کشته جدا ازدستت
کرده گلهای چمن چاك زغم — جامه راهمچو قبا از دستت
چون هلال شب عید آخر کار — شدم انگشت نما از دستت

هلالی در غزلی میگوید :

من عاشق و دیوانه ومستم چه‌توان‌کرد — میخواره ومعشوق پرستم چه‌توان‌کرد
کوبند که‌رندی وخرابانی وبد نام — آری به خدا اینهمه هستم چه‌توان‌کرد
من رسته ام‌از قید خردهیچ مگویید — ورزانکه ازین قیدنرسیم‌چه‌توان‌کرد(۷)

وصفی باتوجه به این غزل گفته‌است:

من ازنکه چشم تومستم چه توان کرد — بی شیشه ومی باده پرستم‌چه‌توان کرد
ای زاهد خودبین به‌سرسنگ‌ملامت — من شیشهٔ ناموس شکستم چه توان‌کرد

غزلی‌که مطلع‌آن چنین است :

آن شوخ چوگل به دست گیرد — رنگ از رخ گل شکست گیرد

از واقف پنداشته شده واستقبال کرده‌اما در دیوان واقف ، چاپ ۱۹٦۲ درلاهور این غزل به چشم نیامد .

بندوبست

گر تیغ نگه به دست گیرد — هر کشور دل که هست گیرد
دلهای بسی به یك اشاره — از غمزهٔ چشم مست گیرد
خوشحال کسی که ساغر می — زان ساقی می پرست گیرد
ترسم که زآب چشم زارم — نه بام فلك شکست گیرد
دل برده و ، جان زدست وصفی — آن شوخ به بندوبست گیرد

فغانی از غزلسرایان به نام است که‌بسیاری‌ازغزلهایش مورد استقبال گوینده‌گان‌بعدازوی قرار یافته اند. وصفی نیز به استقبال‌اودلچسپی نشان داده که از جمله این غزل‌فغانی است :

گلرخان برسر خاکم‌چمنی ساخته اند — چمنی برسر خونین کفنی ساخته اند
از سگان سرکوی تو بسی منفعلم — که به هم صحبتی هم چومنی‌سا ختەاند(۸)

ACKU

غزل وصفی

شوخ مارا زگل تازه تنی‌ساخته اند — برتنی از رگ گل پیر هنی ساخته اند
یك سر مونشدازسردهانش معلو م — نکته گیران زبرایش سخنی ساخته‌اند
بسکه خون ریخته ازدیدهٔ ترمشتاقان — ازگل لاله به کویش چمنی ساخته اند
مژه نبود که‌به چشم سیه اش می‌بینی — خنجر از بهردل همچو منی ساخته‌اند
به‌کسی‌عهدنبسته است‌که‌بازش‌نشکست — بلعجب کافر پیمان شکنی ساخته اند

ابیاتی از غزل‌هلالی که استقبال شده :

بسکه خلقی سخن ازعاشقی من‌کردند — دوست را بامن‌دلسوخته دشمن کردند
سوختم زآتش‌این‌چرب زبانان‌چون‌شمع — سوزپنهان مرا برهمه روشن کرد ند
بعد ازین دست‌من ودامن‌این سنگ دلان — که به آهنگ جفاسنگ به دامن کردند(۹)

وغزل وصفی:

دشمنان بسکه به هرجاسخن ازمن‌کردند — دوستان‌را به‌من غمزده دشمن کردند
چون نسوزم من غمدیده که این مدعیان — آتش عشق‌مرا برهمه روشن کردند
اینقدر شکوهٔ من باتور قیبان گفتند — که دل نرم توراسخت چوآهن کردند
نشکند شیشهٔ دل ازچه‌که خوبان جهان — بهر آزردن ماسنگ به دامن کرد ند
نتوانست که‌بار غم او کوه کشد — به‌تن کاه من خسته معین کرد ند

غزلهای محتشم کاشانی نیز موردتوجه‌وصفی‌بوده است • دیوان‌محتشم گرچه به چاپ‌رسیده، اما به دست نیامد، از ینروبه نسخهٔ مخطو طهٔ‌ورخ (۱۲۳۲) آن که‌در آرشیف ملی موجود است مراجعه به عمل آمد •

این‌غزل محتشم‌را وصفی به‌پیروی نشسته

دست به‌دست هم چوگل آن بت مست‌میرود
گر زپیش نمیروم کار زدست میرود
من به رهش چوبیدلان رفته‌زدست وآن‌پری
دست‌بدوش دیگران سرخوش و مست‌میرود
دل‌به اراده میدهد دست به‌بند زلف او
ماهی‌خون گرفته خود ،جانب‌شست‌میرود(۱۰)

وغزل وصفی:

یاربه سیربوستان، سرخوش و مست میرود
باصنمی چو خویشتن، دست به دست‌میرود
عشق نگر که شیخ‌ما، دل زکفش برون شده
درپی‌شوخ سرکش باده پرست میـــــر و د
ساقی مه جبین ما، فصل گل است در چمن
یکدوسه ساغرم بده، وقت زدست میـــرود

استقبال دیگر از هلالی :

غزل هلالی

آن کمربستن وخنجرزدنش رانگر ید — طرف دامن به میان بر زدنش رانگرید
جانب گریهٔ‌من‌چون نگرد از سرناز — خنده بر جانب دیگر زدنش رانگرید
شوخ‌من مست‌شد وساغرمی‌زد به‌سرم — شوخی ومستی وساغرزدنش رانگرید(۱۱)

وغزل وصفی:

باز درکلبهٔ ماسرزدنش را نگریـــد — مست می آمدن ودر زدنش رانگریـــد
مجلس آرایی و ساقی شدنش رابپینید — بیخودی کردن وســاغر زدنش را نگرید

وصفی غزلی رابدین مطلع :

گل چیدزان بناگوش، یکبارتابه گردن — دستم چو شاخ گل‌شد، گلبارتابه گردن

ازمشتاق اصفهانی دانسته وبه تتبع گرفتـه‌است • دیوان چاپ مشتاق به‌دست نیامد تااین غزل‌دیده‌می‌شد، اما در نسخه مخطوط آن که درآرشیف ملی‌موجود است غزلی بدین مطلع به چشم نیامد •صایب وبیدل نیز بدین شیو ه غزلهایی دارند• درغزل بیدل این دو بیـت جلب توجه میکند :

خلقیست زین‌چنون‌زارعریان بی تمیزی — دستار تابه زانو، شلوار تابه گرد ن
کوطاعتی‌که ماراتا گوی او رسا نـــد — تسبیح تازبان است زنارتابـه گردن(۱۲)

غزل وصفی بدین شیوه

آویخت زلف مشکین دلدارتابه گردن — دربحر کفر غرقم، ناچار تابه گـــردن

در آرزوی تیغش تنها نه من هلا کم خوردند غوطه‌درخون، بسیارتابه گردن
درجست‌وجوی وصلش پایم‌به گل‌فروشد یکبار تابه‌زانو، صد بار تابه گردن
خالی نگشت مغزم ازبادهٔ محبت هستم بسان مینا سر شار تابه گرد ن

شمار گوینده گانیکه وصفی یك یابیشتر ،ازغزلهای آنان رابه استقبال یا جواب ویا باز- سازی ونظیره‌گویی نشسته قریب به (۹۰)تن‌میرسد که در میان آنان نام تعدادی از سخنسر ایان معروف دیده میشود و شمار دیگر از آنان‌گوینده گان نیمه مشهور اند وعده‌یی هم ناشناخته .

ازسرایشگران معروف به گونهٔ مثال بایدامیر خسرو بلخی ، انوری، اهلی‌شیرازی ، جلال‌الدین‌مولوی‌بلخی، حافظ ، خاقانی،سعدی،سلمان ساوجی، صایب، عرفی، عطار، فروغی ، فغانی، فیضی دکنی، کلیم، کمال‌خجندی،ناصر علی، نظیری، واقف وهلالی را یادنمود. وازآنانیکه‌شناخته‌میشوند ولی بسیار مشهورنیستند باید بانامهای آصفی، آذر بیگدلی، اسیر (جلال)، افغان(میرهوتك)، حیدر هراتی،حزین، حسن دهلوی، رفیق اصفهانی، ظهوری، عاشق اصفهانی، عصمت بخارایی، مشتاق اصفهانی، محتشم‌کاشی ونزاری، آشناگردید. واما از ناشناخته گان میتوان این نامهاراذکر کرد:

ابن فرید، ازل، امین، جانباز، خادم، دافع،رضا، سابق، شیخی، طبیب (عبدالباقی)عظیم، فایز، فارغی، قاسم ، کلامی، متین، محب ،میرمحمد هاشم، هندی و یوسفی ...

یکی از مزیتهای این مجموعه این است که نام واشعار عده‌یی ازین گونه سخنوران‌گمنام آشنایی میسر میگردد که ممکن است در جاهای دیگردستیابی بدانها غیر مقدور باشدکه خود وصفی نیز ازآن میان است . به صور تمثال ازیك شاعر امی‌به نام حاجی عمر(۲۹) و از شاعر دیگر به نام علی‌عسکر (عسکر) ۲۳غزل در آن آورده شده وجواب گفته شده که بسیار برای شناخت آنان اهمیت دارد(۱۳)

مجموعهٔ مورد گفت‌وگو (۸۹٤) صفحه‌داردوبه‌خط شکست عادی نوشته شده و اشعار وصفی ودیگران درآن همه به قریب (۱۳۵۰۰)بیت‌میرسد که حدود(۵۵۰۰) بیت آن به وصفی تعلق میگیرد .

اگر تمامت سروده های وصفی نسبت نااستواری، قابل چاپ ونشر پنداشته نشود ،بی گمان منتخبی از غزلیات آن که به دقت‌گزیده‌شود ارزش چاپ را دارد ومیتواند نمایانگر بخشی از شعرو ادب عصر او وشرایط‌مسلط‌درآن باشد .

استقبال ، جواب، بازگویی، ودو پاره‌سازی‌سخنان بیش از(۹۰) تن، بخوبی میتواند دلیل بر آگاهی ومطالعه شاعر در آثار گذشته گان‌به شمار آید وارتباط او را باسخنوران معاصر نشان بدهد.

وبدین ترتیب علی‌نقی وصفی که آگاهی زیادی‌از زنده‌گیش نداریم، یکی از سخنوران سدهٔ سیزدهم وطن ما میباشد که در تاریخ ادب مامیتواند جایی فراخور خود داشته باشد(۱٤).

درفرجام‌بحث، سه‌رباعی ویك‌غزل ازوصفی‌رابخوانیم:

مانند رخت گل به گلستان نبـــود هم چون قدتو سرو خرامان نبـــود
کی‌لاف زند غنچه به پیش لب تـــو مثل دهنت چشمهٔ حیوان نبـــــود

* * *

وصفی به‌جهان مست وخراب اولیتر افتاده به پای‌خم، به خواب اولیتـــر
چون چرخ بی خرابی دهـــر بـــود درمیکده رفته وخراب اولیتـــــر

* * *

خطسیهٔ تو هاله بر ماه کشیـــــد یاسوی تو عاشق از جگر آه کشیـــد
یا مور لب تو را شکر ریز بد یـــد سوی شکرت زهر طرف راه کشیـــد
خورشید فلك

درگلستان رفتم وروی‌توام‌آمد به‌یـاد ازنسیم روی گل بوی توام‌آمد به یاد
سروشمشاد وصنوبرجلوه‌گرشددرچمن ازخرام قددلجوی توام آمد بـــه‌یـاد
بررخ گل دانه های ژاله‌دیدم‌درچمن از عرق افشانی روی توام آمد بـه‌یاد
دل‌درون سینه‌ام‌چون‌مرغ بسمل می‌تپید ازخدنگ تاق‌ابروی توام‌آمد به یـاد
چونکه خورشید فلك‌سرزد به بام‌آسمان ازشعاع روی نیکوی توام آمد به یاد
وصفی‌غمدیده رادیدم‌چو بلبل‌در فغان عند لیبان سرکوی توام آمدبـه یـاد

اشارات وتوضیحات:

۱ـ آریانادایرةالمعارف، ج ٦، ص ۱۳٤۸،۳٤۲ ومقاله حافظ نورمحمدزیرعنوان((عاجز ـ افغان وافغان عاجز))، مجلـــه کـابل، ش۲،سر ٤، ۱۳۱۳.

۲ـافغانستان، قسمت ادبیات، نوشته‌محمد حسین بهروز، چاپ ۱۳۳٤، ص۳۱۹نسخه‌یی

از دیوان وصفی درمیان کتابهای مخطوط مو زیم کابل وجود داشته که درفهرست بورگوی از آن یاشده • (نسخه‌های خطی افغانستان چاپ قاهره، ۱۹٦٤، ص ۱۳۲) وهمچنان نسخه دیگر آن درکتابخانه وزارت مطبوعات وقت نشان داده شده (ص۲۹۰)•

۳ـ دیوان انوری با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، چاپ تهران ، ۱۳۳۷، ص‌ص ۹۰ـ۹۱•

٤ـ دیوان آصفی هروی به تصحیح هادی ارفع کرمانشاهی، تهران، ۱۳٤۲، ص٤ •

٥ـ این غزل به جواب علی عسکر شاعر معاصر وصفی است که مطلع غزلش این است:

زلف پرپیچ تو دام دل ما ست صید دردام توکام دل ما ست

٦ـدیوان واقف به اهتمام پروفیسر ربانی عزیز، چاپ لاهور، ۱۹٦۲، ص۱٥٤ •

۷ـ دیوان هلالی چغتایی به تصحیح سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷، ص ٤٥ـ٤٦ •

۸ـ دیوان اشعار بابافغانی به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳٤۰ •

۹ـدیوان هلالی ، ص ٥۹

۱۰ـ دیوان محتشم در آرشیف ملی (شمارهٔ ۲۲ر۱۰۷) ، نسخه مکتوب در ۲٥ ربیع ـ الاول ۱۲۳۲ •

۱۱ـدیوان هلالی، ص ۷٥ •

۱۲ـ کلیات بیدل، ج ۱ (غزلیات)، کابل ۱۳٤۱، ص ۱۰۱۱ •

۱۳ـ به یك روایت علی عسکر نیز با تخلص وصفی شعر میگفته است ولی این مطلب درخور تأمل است زیرا تمام غزلهای او جز دریك مورد درمجموعهٔ موجود به تخلص (عسکر) است •

۱٤ـمنبع اساسی وعمدهٔ این نوشته، همین مجموعه است که درباره اش حرف زده شده است•

یو.ا. لوکین

ایدیولوژی و هنر

تأثیر متقابل وپیوند باهمی ایدیولوژی‌وهنر یکی از مسایل مبرم زیبایی شناسی است. اهمیت این مسأله‌درفعالیت ادبی‌وهنری روزگارما، نسبت به روزگاران گذشته،خیلیها بیشترگردیده است .

در آثار بنیانگزاران اندیشهٔ مترقی، چه‌درموارد تشریح عمومی مراحل گوناگون تکامل فرهنگ جهان، وچه دربخش تحلیل ابعادوکارآییهای اساسی هنر، هیچگاهی هنرازایدیولوژی مجزا پنداشته نشده، وبرماهیت ویژهٔ هنر همواره به حیث گونهٔ خاصی ازمعرفت انسان وفعالیت زیبایی شناختی تأکید به‌عمل آمده‌است . دراین آثار بامبتذل گراییهای گوناگون وساده گریهایی که‌به جستجوی ((معالهای ایدیولوژیك)) دقیق هراثر هنری منتج‌گردد وهمچنان باتلاش درجهت بی‌ارزش انگاری‌فردیت ابداعی‌شخصیت هنرمند،مخالفت به‌عمل آمده است .

به‌این صورت، مؤسسان اندیشهٔ مترقی‌علمی درکتاب ((ایدیولوژی جرمنی)) اصرار ورزیده اند که‌در جامعهٔ بدون طبقات ازبرای‌هر فرد چنان شرایطی ایجاد خواهد گردید که دسته جمعی گرایی اصیل بلامانع‌را طوری‌انکشاف دهد که هیچگونه ستمی به‌فرد عاید نگردد، و((هرنقاش فوق‌العاده)) یك ((نقاش‌مبتکر)) نیز باشد.

درنسخه‌یی از((دربارهٔ جبههٔ ایدیولوژیك)) نوشتهٔ پلتنوف یکی‌ازرهبران سازمان فرهنگ

پرولتاریا، رهبرانقلاب اکتوبرگفته‌های مؤلف‌را، که حاکی ازبی اطلاعی مطلقش از ماهیت ابداع است، توسط علایم استفهام‌وتبصره‌های‌طنز آمیز موردسوال قرارداده است. پلتنوف، به‌حیث مثال، نوشته بود که : ((عملیهٔ تولیدهنری تنها توسط کسانی تشریح میتواندشد که مستقیماً درآن دخالت بدارند، توسط خودپرولتاریا، ونه توسط ناظرین خارجی.)) وی همچنان گفته بودکه: ((هنرجهان نوهنرصنعتی‌خواهدبود ،یاهیچ)) واینکه درهنر((تجربه‌های انفرادی جایش را به جنبش توده‌هاخواهدگذاشت)) درحالیکه ((قدرت تفکر برمبنای تعمیم بایکتاگرایی بـرای هنرمند به سان تنفس،نوشاك، وخوراك‌امری‌ضروری میگردد.»درمقابل یك پنداردیگر پلتنوف‌که: «هنرمندپرولتاریا همزمان هنرمندوکارگرخواهدبود» رهبرانقلاب اکتوبر با خشم نوشت ((چرند!))

ایدیولوژی به‌حیث یك‌نظام معین‌ارزشهای‌اقتصـادی، سیاسی، حقوقی، اخلاقی، وغیره، نمودارآن است‌که شعوراجتماعیی‌که منافع یك‌طبقهٔ خاص را دربر میگیرد ، ودستورالعمل همان طبقه وحزب‌آن میباشد، بـه منظـورتحکیم ، انکشاف یا برعکس امحای مناسبات اجتماعی موجودبه‌کار برده میشود. ایدیولوژی‌شعور طبقاتی است. ارزش خاص معرفتـی دارد، زیرا دربارهٔ زندگـی تصورات درست(یانادرست) را، آرمان اجتماعـی معینی را، احتوا میکند .

هنر (باعامترین تعریف آن) به حیث شکل‌ویژهٔ شعور اجتماعی، نمایش هنری- مجازی واقعیت، فعالیت به خاطر ایجاد ارزشهـای‌مشخص زیبا شناختی است .

بازآیی اجتماعی هنرگوناگون‌است. هراثرهنری‌واقعاًبااهمیت، به‌حیث یك‌وسیلهٔ شناخت زندگی به‌کارمیرود، جهان‌بینی‌هنرمند، محبت نفرت طبقاتیش رابه انسان وجـامعـه نشان میدهد، وسیله‌ییست برای تشکل شخصیـت‌وجهان بینی واخلاقیات آن، استعـداد هـای ابتکاری خواننده، بیننده وشنونده را بیـدارمیسازد و ذوقهای زیبا پسندی را انکشاف وتکامل میبخشد. بگفتار دیگر، ارتباط هنـربانسان مرکب وپیچیده‌است، یامتشکل‌است از مجموع کارآییهای گوناگون آن: واسطـه‌ییست برای جهان شناسی وخودشناسی‌برای تفاهم‌توسط هنر، سرچشمهٔ‌لذت وخوشبختی،عامل مهم تأثیر ذهنی ـ عملی بر واقعیت به منظور تغییر دادن وکامل ساختن آن است.

رهبر انقلاب اکتوبر درگفتارش راجـع به‌مسایل عمومی هنر ودرتحلیل آثـار مشخص نه تنهامشخصات اجتماعی هنر، بلکه اهمیت‌ذوق هنری هنرمند، نیروی استعدادش، عمق وکمال هنریی‌راکه مفکوره‌های مشخص رااحتوامیکند، نیز خاطرنشان ساخته‌است. وی بـه

استعداد طنزدرسالتیکوف شدرین و((استعدادهنری)) کلب اوسپنسکی، ((کلمات قصار)) جورج برنادرشاو وبه رشد شعور انقلابی درتوده ها،که درناولهای هنری بارابوس‌ماهرانه وصادقانه نمایش داده شده‌است، اشاره‌کرده ست. وی ((مهارت بازیگران تیاتر هنری مسکو و موسیقی شگفتی آور ابر مردانه بتهوون)) راتحسین مینمود. میراث زیبایی شناختی رهبر انقلاب اکتوبر مجموعاً ازتوجه‌دربارهٔ رشد فرد مبتکر، دربارهٔ تنوع وغنای هنر در جامعهٔ عادلانه ودربارهٔ کمال هنری وکشش زیبایی شناختی مشبوع است.

درحالی‌که تمام انواع‌ابتذال رویاروی هنررا نمیگنیم، وهمواره ماهیت ویژهٔ هنر رامدنظر میداریم، این امر منطقی است‌که نمیتوانیم‌رتباطات داخلی بین هنروایدیولوژی را انکار وروش بررسی هنر را از دیدگاه ایدلوژی‌نادیده بگیریم.

بسیاری ازمؤلفان اثر مترقی دربارهٔ ماهیت‌اجتماعی هنر به حق گفته اندکه هنر دریك مرحلهٔ تاریخی خاص ومشخص به‌حیث‌فعالیت‌هدفمند هنری مؤلد آثار زیبایی شناختی وبه حیث دانش وایدیولوژی اجرای وظیفه‌میکند.

این جنبه هایك‌کل واحدراتشکیل‌میدهند.مگر لازم میافتد تاجنبه‌های مختلف آن را به خاطر تحلیل، ازیکدیگر جدا کنیم. هدف‌این مقاله مشخص گردانیدن هنربه مثابهٔ ایدیولوژی میباشد. این امر ایجاب میکندتاهم ویژه‌گیهای مشخص ایدیولوژی را به صورت‌عام، وهم بداهت رابطه بین هنر واشکال دیگر شعور اجتماعی، وبین هنر و طبقات وگروههای گوناگون را، تحلیل‌نماییم.

چنانکه همه میدانیم، بنیانگذار دانش‌مترقی‌به اثبات رسانیدکه انقلاب درساحهٔ مناسبات اقتصادی و در فرجامین تحلیل، انقلاب‌درمجموع، روبنای عظیم رابه شمول اشکال ایدیولوژیك که وی نه‌تنها ساحات حقوقی،فلسفی واقتصادی، بلکه هنررا نیزشامل آن میدانست، تثبیت میکند، این امر خصوصیت‌مشترك ایدیولوژی رادر مجموع وازهنر رابه حیث شکل ویژه‌یی از تولید ذهنی تثبیت‌میکند.

ایدیولوژی وهنر هر دو یك نهاد معین‌اجتماعی ومناسبات معین اجتماعی را انعکاس میدهند، وهردو برهستی اتکاداشته و توسطآن تثبیت میگردند. معهذا، ایدیولوژی‌وهنربه صورت نسبی وبارابطه بانهادی‌اجتماعی‌مستقل‌ازیکدیگراند، زیرا اتکای آنهابرنهاد اجتماعی نه‌به‌صورت مستقیم، بلکه‌به‌صورت غیرمستقیم‌ودارای پیوند های گوناگون (کمابیش متکی به‌شکل‌ایدیولوژیکی) واسطه‌یی میباشد. هدف‌آنها عبارت است ازتاثیرگردن برفرد، الهام‌دادن د رتشکل شعور انسان، جهان‌بینی‌وی، تصوراتش دربارهٔ راستی ودروغ، خیر وشر،

زیبایی وزشتی، وامثال آنها. ایـــدیولوژی‌وهنر، بدینصورت، میتوانند درتحت شرایـط خاصی بر مناسبات اجتماعـــی تأثیر متقابل بیفگنند، وبدینگونه به‌نیرویی مادیی‌مبدل‌گردند که‌مردم رابه فعالیت وادارند. سرانجام، هنروایدیولوژی به این دلیل باهم متحد اند که محتوا وجهتیابی آنها در آخرین تحلیل نه‌تنهاتوسط تمایلات وخواستهای‌ذهنی آفریننده‌گان آنها، بلکه توسط منافع عینی طبقاتی گـرو هـهای‌اجتماعی‌واحزابی‌که‌اندیشه‌ها، احساسات واراده یی‌که در تیوریها ، معتقدات و آثارهنری خود ابراز میدارند، نیز تثبیت‌میگردد. هرچند هنروایدیولوژی تابع قوانین گوناگون‌مشترك اند، کاملاهمزمان رشد نمییابند، اتکا وارتباط متقابل آنها دمدمـی وتغییر پذیـــراست .

رهبر انقلاب اکتوبر دریك صحبت خویش‌باکلاراز تکین گفته است که هنرمند، وهر ـ کسی‌که خودرا هنرمند میداند، مطابق به‌هدفی‌که براساس آرمان خویش برای خود تعیین میکند، به آفرینش میپردازد. منابع وانگیزه‌های آفرینش، طبعاً درنهاد خود هنرمندمضمر است. امادرعین زمان، همهٔ آنها ـ به‌سان‌خودریشه‌های شخصیت آفریننده درساحهٔ هستی اجتماعی قرار دارد ودرنهایت توسط آن‌تثبیت‌میگردد .

هنروایدیولوژی، نظریه‌های‌سیاسی، اقتصادی، اخلاقی‌وغیره طبقات‌مختلف،روحیه‌اجتماعی آنهارانمودارمیسازد، تجربهٔ اجتماعی توده راتمرکز میبخشد واعتباروتنوع آنواقعیت رابه صورت کاملا زنده نشان میدهد .

درعین‌زمان، هنرنه‌تنهاایدیولوژی مسلط را،بلکه جهان‌بینی ونظریات سیاسی، اجتماعـی واخلاقی خود هنرمند ، مفکـــوره هـایش رادر بارهٔ جهان ودر بارهٔ اخلاقیات، تصورش رادربارهٔ انسان وسرانجام آرمان انسان کامل‌وساختار اجتماعی‌کامل رانیزمنعکس میسازد .

یك تن ازبنیانگذاران اندیشهٔ مترقی به‌حق‌گفته است‌که آثارهنری جهان‌ذهنی هنرمندرا، به‌شمول خیالپرستیهایش ، منعکس میسازد،این حقیقت درادبیات روسی، که عملیه های اجتماعی واشتباهات ایدیولوژیك، ناکـامیهاوتضادهای شعور خود نویسنده‌گـان را آشکار میسازد، به وضاحت نمودار است. به‌حیـث‌مثال رهبرانقلاب اکتوبر برتضادهای آشکاری درآثار تولستوی هنرمندو ((واعظ))، وبـه‌نوسانات نکیتور اسوف اشاره کرده است.

وی درتحلیل اثر تولستوی بیان تضادهای‌هنری را در جهان بینی این هنرمندشرح‌داده است. دریك جامعهٔ طبقاتی، اگرهنرمندموقف‌ثابت مترقی نداشته باشد، ازیکسوگاه به‌گاه ایدیولوژی‌مسلط را (چنانچه درمورد بالزاك،داستایوفسکی وتولستوی نموداراست) تاحدی احترام میکند و، ازسوی دیگر، با انعکـــاس‌دادن اوضاع، منافع،والهامات توده‌های‌گسترده

بخش پیش آهنگ جامعه به‌صورت جزیی یاکلی بخشهای اعظم ایدیولوژی مسلط را رد میکند •

بدینسان تولستوی ازیك‌طرف یك‌ناقد بی‌امان‌استثمارسرمایه داری، قانون وادارهٔ مضحك دولتی، ضعف اخلاقیات بورژوازی وکلیسای‌رسمی بودوازسوی دیگر مقاومت‌منفی درمقابل شر، کناره‌گیری ازسیاست ویك آیین نوین((مهذب)) را تبلیغ مینمود •

این تضادها چنانکه رهبر انقلاب اکتوبراشاره کرده است، درفلسفه وآثار نویسندهٔ بزرگ علی السویه دیده میشود •

همه میدانند که رهبرانقلاب اکتوبردرناول((مملوك)) داستایوفسکی نیز اختلاط مفا هیم گوناگون ایدیولوژیك راملاحظه نموده‌است•وی در واقع در بارهٔ این ناول که در اصل رساله‌یی است برضدجوانان انقلابی روسیه،نظرمنفی داشت، امامیگفت دراثنای خواندن آن نباید فراموش کردکه نه‌تنهاحادثات‌مربوط‌به پتخایوف بلکه مربوط به‌باکونین راکه بنیانگذاران اندیشهٔ مترقی‌برضدش به شدت‌مبارزه میکردند منعکس ساخته است•

همچنان برهنرایدیولوژی مشخص تأثیرمیکند• رهبرانقلاب اکتوبر در پایان سدهٔ گذشته‌که سرمایه‌داران درمقکوره‌های‌هنرمندان‌زیرك نیروووتعهد طبقهٔ خودرا تزریق میکنند ودر سالهای پس از انقلاب اکتوبر اشاره‌میکردکه‌بورژوازی‌چگونه میکوشیدنویسنده‌گانی را ((بخرد)) ورشوه دهد که در بارهٔ آزادی‌در هنر پرگویی میکردند وبدینوسیله آرای عامه را به نفع بورژوازی سازمان میدادند،ایدیولوژی معاصر بورژوازی با مبالغه درستایش ((تعهد آزاد)) وشیوهٔ زنده‌گی بورژوازی ادعای همیشه‌گی تقسیم جامعه‌به‌بهره - کش وبهره‌ده، به‌نخبه ودرتوده های غیرایجادگر میکوشد تا این اندیشه هارادر هنر جابدهد• هنرارتجاعی‌بورژوازی، باانعکاس‌دادن‌سیستم‌مسلط جهان‌کاپیتالستی ازحقوق زور- مندان مذبوحانه حمایت وتقسیم ملتها رابه‌ملتهای حاکم ومحکوم زیر دست بدون دلیل واغراق آمیزانه تبلیغ میکند •

هنربه نوبهٔ خود، برنظام سیاسی‌واجتماعی‌ونظریات اخلاقی جامعه تأثیر میکند طرز های معین زنده‌گانی واصول اخلاقی را تأیید یاردمی نماید• رهبر انقلاب اکتوبر ناول ((چه‌باید کرد)) چرنیشفسکی را ارزش عالی میدهد•رهبر انقلاب اکتوبربه گفتهٔ کروپسکایازنش، همواره‌ابرازعقیده مینمودکه: «جهتیابی‌اجتماعی‌وتجسم هنری واقعیت باهم یکی میشوند• وی این دوجنبه راازهم جداکرده نمیتوانست،وبه همان گونه که افکار چرنیشفسکی جمعاً

در داستانهایش بیان شده است، رهبرانقلاب‌اکتوبر علی الخصوص از خواندن آثاری لذت میبردکه افکار اجتماعی خاصی را به‌صراحت انعکاس میدادند.))

نمونهٔ شکوهمند ترکیبی از ارزش عالی‌هنری ومفکوره های اجتماعی حماسه «زنده‌گی کلیم گلن)) ماکسیم گورکی دایرهٔ المعارف‌واقعی زنده‌گی اجتماعی ، جریانها سیاسی ومعتقدات مذهبی درپایان قرن ۱۹میباشد .خواننده دراین اثرباارشادات‌گوناگون‌سیاسی، فلسفی واخلاقی مواجه میگردد : سقوط انحطاط ایدیولوژی یایولست، آغاز مارکسیزم در روسیه، مبارزه آن با ایکونومیسم،«مارکسیم‌قانونی» تیوریهای «تقدیر» تصفیه گران و منشویکها ، خواننده با « صدهای سیاه))، احزاب انارشیست، سلطنت طلبان ومردم وخی، بدمستی شوونیستی بورژوازی واردوگاه «محافظ » در اثنای جنگ اول جهانی وبسامسایل دیگر آشنامیگردد .

گورکی باتمثیل‌هنری جریانهای ایدآلیستی‌وارتجاعی زمان، خواننده رابه این نتیجهٔ اجتناب ناپذیر میرسانید که تمام آن جریانهاقطعاًبه نفع خلق نبود، وبدین صورت حماسه وی سودفراوانی برای طبقهٔ کارگر داشت .

آیا هنرمند همواره ایدیولوژی طبقهٔ مترقی‌عصر خودرا ابراز میدارد؟ درعمل ، ادبیات وهنرجهان نشان‌داده‌است‌که این رابطه دردورانهای مختلف تاریخی ودرفورمها وژانر های مختلف تفاوت میدارد . قانون عام وجواب‌ساده یی وجود ندارد .

هنرمند به‌تولید ارزشهای هنری‌که در عین‌زمان ارزشهای ایدیولوژیك، یعنی محتو ی مفکوره های معین سیاسی، فلسفی واجتماعی‌اند، میپردازد. هنرمند همانند دانشمند یا نویسندهٔ‌مقالات‌سیاسی نمی‌آفریند‌اما‌او توپیاهای‌اجتماعی، مثلااصول‌اساسی‌ساختارجامعهٔ‌عادلانه، بدواً درآثار داستانی فورمولبندی شده‌است:«اوتوپیای» توماس مورو «سوتیاس سوتیس» توماسو کامپانیلا. مفکوره های سوسیالیزم‌خیالی از آثار ادبی شکل قطعی حاصل کرده‌اند

نماینده‌گان عمدهٔ رنسانس در مرکز ثقل‌حادثات زمان قرار داشتند، درمبارزه عملی سهم فعال میگرفتندوازاین یاآن‌حزب‌پشتیبانی‌میکردند. یك‌تن ازبنیانگذاران اندیشهٔ مترقی گوید: ((به‌همین سبب،کمال ونیروی‌شخصیت‌است‌که‌آنان راانسانهای کامل ساخته است.»

در شرایط تغییرخوردهٔ تاریخی نویسندهٔ‌بزرگ بالزاك شاخهٔ قدیمتر بوربونهارا، که در ۱۷۹۲سقوط‌کرده بودند ونمایندهٔ منافع‌اشرافیت زمیندار بودند، از لحاظ سیاسی حمایت میکرد. آثاراو،که مشتمل‌است‌برتاریخ‌فرانسه از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸، رثای ازهم

پاشیدن لابدی طبقهٔ بالایی است. بالزاك به‌تمام‌معنی هواخواه اشرافیت درحال احتضار است.

اما بالزاك، به‌حیث یك‌هنرمند، برضدهمدردی طبقاتی وتعصبات سیاسی خویش گام نهاد. سقوط حتمی ارستوکراسی رانشخیص‌کرد وخلق واقعی آینده رادریگانه جایی که درآن هنگام یافته میشدند ـ دربین مخالفان‌سیاسی خودش جمهوری خواهان ، مشاهده نمود.

بنیانگذار اندیشه مترقی یکی از بزرگترین موفقیتهای واقعیتگرایی (ریالیزم) را ویکی ازظریفترین مشخصات بالزاك رابه‌حیث‌یك هنرمند ازهمین نکته دریافت کرد.

دربهترین آثارهنر جامعهٔ عادلانه‌یکی شدن‌هنرمندوایدیولوگ رامی‌بینیم. درآثاری‌همچون «مادر» گورکی. «اعتصاب» و «کشتی جنگی» پوتمکین، «آمیزشتاش»و«آرسینال»دوفژنکو، هنرمند به‌حیث ایدیولوگ طبقهٔ‌کارگر سخن‌میگوید، جهان‌بینی وفهم آنراوظهور حادثات وسلوك سیاسی مردم را بیان میکند.

هنرهمراه باعلم وسیلهٔ شناخت واقعیت‌چندین بعدی است، همراه بافلسفه‌جهان بینی نویسنده راباتمرکزبه مسألهٔ‌انسان‌بیان‌میکند،همراه بافلسفهٔ اخلاق، هنر مسایل اخلاقی رحل میکند. به عبارت دیگر هنر توانایی‌حلول به‌تمام‌ساحات اندیشهٔ انسانی را حایز است وبه‌این صورت تأثیر ایدیولوژیك عظیم‌برزندگی انسان دارد.

ریویزیونیستهای معاصر، بامغشوش‌ساختن‌دشمنانهٔ مفکوره های‌رهبران کارگران جهان میگویند که هرایدیولوژی یك کلیشه و یك‌شکل مرموز شعور است. درواقع، وقتی رهبران کارگران جهان از ایدیولوژی به‌حیث‌توهم وشعور ناصواب سخن میگفتند منظور شان تیوریهای ایدیالیستی بودکه واقعیت رابه‌صورت نادرست ومنحرف‌منعکس میسازند. آنان این ایدیولوژی ایدیالیستی ارتجاعی رابایدیولوژی مترقی ـ بازتاب‌راستین واقعیت عینی‌وبیان‌علمی مناسبات واقعی مبارزه‌طبقاتی ـ مقابله میکردند. به‌این مفهوم‌ایدلوژی مترقی مسلط درجامعه شورایی، جهان‌بینی‌یست که‌هنر وفرهنگ جامعهٔ عادلانه بران بنا یافته است.

ازانقلاب اکتوبربه بعدایدیولوژی مترقی‌باویژه‌گیهای نوینی غنی شده ودر جوامع قوام یافتهٔ عادلانه اهمیت روز افزونی کسب‌کرده است.

مسؤولیت و نقش آن در جا معهٔ‌بالا رفته ، شرایط انکشاف بیشتر وگسترش آنایجادگردیده‌است. خصلت ابتکاری‌آن‌روزتاروزتحقق‌میابد، وپیوندآن‌باتوده، انساندوستی

وانترناسیونالیزم آن رشد یافته میرود.

مترقیترین اندیشه های قرن، مفکوره های جامعهٔ عادلانه وصلح، همبستهگی بین‌المللی باکارگران تمام‌کشورها، مساوات ودموکراسی‌واقعی، ارزشهای فرهنگی‌جامعه واقعاً عادلانه وآیین اخلاقی سازندهگان جهان تو-تمام‌اینها تاثیرات سودمندی برآثارهنرمندان واقعگرایی مترقی میگذارند .

رهبرانقلاب اکتوبر درنامه‌یی به‌گورکی تاکید ورزیده‌است که هنرمند برای خودش ازهرفلسفه‌یی، حتی ازفلسفه ایدیالیستی بسا چیزهای سودمند گرفته میتواند، امادر عین حال افزوده است‌که باید هنرمند عصرانقلاب کارگری خودش پیوسته موضعگیری ماتریالیستی داشته باشد. این سخن درموردتمام اشکال دیگر شعور اجتماعی نیز صدق میکند .

درجامعهٔ طبقاتی، منافع، اهداف ووظایف‌ایدیولوژی مسلط طبقهٔ بورژوازی وهنرمترقی باهم اختلاف دارند. برعکس، منافع، اهداف‌ووظایف ایدیولوژی مسلط علمی طراز نوین جامعهٔ عادلانه وهنر مترقی یکی است.

درمورد پیوند باهمی هنرپرولتری وجهان‌بینی علمی طراز نوین درتمام اسناد حزبی مربوط به مسایل هنر تاکید همیشه‌گی به‌عمل آمده است. بدینصورت درمسودهٔمصوبهٔ «دربارهٔ فرهنگ پرولتری» (۱۹۲۰)، رهبرانقلاب اکتوبر خاطر نشان شده است که تنها جهان بینی علمی مترقی میتواند، منافع،دیدگاه وفرهنگ پرولتاریای انقلابی را بیان کند. وبنابراین وی‌جهت اساسی سازمان‌یابی‌فرهنگ پرولتری رادر رشد بهترین نمونه‌ها، سنتها ونتایج فرهنگ موجود ودیدگاه جهان‌بینی علمی طراز نوین جستجو مینمود .

اندیشه های رهبرانقلاب اکتوبر همواره‌وسودمندانه‌دراسنادکنگره های حزب‌ودرمصوبات‌کمیته مرکزی ح.ک.ا.ش. درباره ایدیولوژی ادبیات وهنر پرورده شده است .

دراین اسناد اساسی مسایل ایدیولوژی‌ادبیات وهنر با پیروزی درجهت رسیدن به مهمترین هدف انقلاب به منظور ایجاد جامعهٔعادلانه- ساختن انسان نوین پیوند خیلی نزدیك دارند .

درمرکز فعالیت ایدیولوژیك و تربیتی‌حزب رشدیابی تمام‌افرادجامعهٔ بی‌طبقه جهان-بینی وارزشهای اخلاقی‌آن وتشکل شخصیت‌رشد یافته ازتمام جهات، قراردارد. هدف‌این فعالیت عبارت است ازتشکل شخصیت‌کامل-یعنی شخصیتی دارای آرمانهای عالی، جهان غنی عقلانی ونظری مبتکرانه برزنده‌گی. کارایدیولوژیك، درعین حال پالیسیهای حزب،

ایدیولوژی مترقی وفعالیت عملی رادر اعمارجامعهٔ نوین توحید مینماید.

رهبر انقلاب‌اکتوبر دریك صحبتش باویلیم‌پاول (نخستین بار در ۱۹۱۷ چاپ شده‌است) اظهار نمود که هدف نظریه‌های تیوریکی آن‌است‌که، صاحبان اندیشهٔ علمی مترقی در فعالیت‌انقلابی‌شان توسط آن رهنمایی شوند. بهترین آزمونگاه برای قضایای‌تیوریك ساحهٔ گردارهای عملی است، وآزمون راستین یك‌انقلابی این است که بداندکی وچگونه‌نظررادر عمل پیاده کند.

سخنان رهبرانقلاب اکتوبر درمورد تثبیت‌مؤثریت کارایدیولوژیك آموزشی، که وظیفهٔ آن‌برگردانیدن ضوابط همگون جهان بینی‌مترقی‌به‌عقیده راسخ میباشد، نیزتطبیق‌میگردد. باید این‌ضوابط ومعتقدات واقعیت‌جویی انسان راتثبیت نماید، بایدنظرفعالانهٔ ابتکاری دربارهٔ زنده‌گی وکارسازنده، فعالانه وابتکاری را درجهت ازدیادسرمایه‌مادی وفرهنگی جامعه برخوردار از عدالت اجتماعی تحریك نماید.

رهنمایی حزب وتمام فعالیتهای حزب درساحات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی وایدیولوژیکی متوجه ایجاد حداکثر شرایط‌مساعد برای رشد استعدادهای ابتکاری‌هرفرد است، واین رشد وشگوفانی هنررا باتمام‌غناوتنوع محتوا، ژانرها، افراد مبتکر، سبکها ومشکلهای هنری احتوا میکند. ایدیولوژی‌مترقی وکارایدیولوژیکی- آموزشی‌حزب ضامن رشد وشگوفانی هنر چندین ملیتی شورایی‌میباشد. برهمین اساس آثار بزرگ هنری آفریده شده است. کاملاطبیعی است‌که آثارعمدهٔ ادبی وهنری شوروی چندین‌ملیتی شامل گنجینهٔ هنرجهانی قرن بیستم‌گردیده، محتواوشکل هنررا غنای چشمگیری بخشیده است

رهنمایی حزب دربخش هنر قانون عینی‌طبیعی جامعهٔ عادلانه است. حزب کارگری‌در پهلوی رهنمایی رشد تمام ساحات جامعهٔ‌عادلانه، رشد تمام ساحات فرهنگ جامعهٔ عادلانه رانیزبه شمول رشد هنر بانظرداشت‌برمنافع تمام خلقهای شوروی، دربرمیگیرد. بنیاد این روش حتی قبل ازانقلاب در میراث‌ایدیولوژیکی آموزش رهبر انقلاب اکتوبر نهاده شده بود. به‌هیچ وجه تصادفی نیست‌که درزمان انقلاب ۱۹۰۵ رهبر انقلاب اکتوبر ادبیات وهنر راجزء ارگانیك کارایدیولوژیکی‌حزب میدانست. اهمیت تاریخی مقاله‌وی به عنوان ((سازمان حزبی وادبیات حزبی)) که‌نوامبر ۱۹۰۵ به هنگام فعالیت مجدد انقلابی طبقهٔ کارگرمنتشر گردید درصورتی کاملادرك میگردد که بدانیم درآن‌زمان رهبر انقلاب اکتوبر درنخستین روزنامهٔ قانونی بلشویکها((نوایاژیزن)) سلسله‌یی ازمقالات رابه نشر

میسپرد که‌ساحات اساسی وجهت یابیهای‌کار ایدیولوژیکی حزب‌رابه‌صورت همه‌جانبه بر-رسی مینمود.

رهبر انقلاب اکتوبر مقالهٔ ((کارگـــر دهقان)) نظر طبقهٔ کارگر را در بـارهٔدهقانو نظریات سیاسی آن‌را شرح کرد. درمقاله‌های ((سوسیالیزم و انارشیزم)) ، ((سوسیالیزم ومذهب)) امور روزمرهٔ دفتری انقلابی وعمل‌انقلابی ، ((ازدشمن بیاموزید)) وغیرآشتی-ناپذیری ایدیولوژی مترقی رابامفاهیم فـردگرایی انارشیستها ومخالفت اساسی جهـان-بینیهای مترقی وارتجاعی‌را شرح نمود. وی‌مبارزهٔ ایدیولوژیك رانه به حیث داعیهٔ فردی بلکه به حیث داعیهٔ حزبی کارگری میدانست.

هرگاه مقالهٔ ((سازمان‌حزبی‌وادبیات حزبی)) رابادیگرمقاله های همان دورهٔ رهبر انقـلاب اکتوبر بررسی نماییم به‌وضاحت میبینیم که در آنها تصویر مه جانبه‌یی ازدستور های اساسی کار ایدیولوژیکی ـ آموزشی مشتمل برنقش دانش، نقش تبلیغ ونقش هنربه‌حیث عوامل متساوی در ایجاد جهان‌بینی متـرقـی‌طرز تلقی مترقی دربارهٔ واقعیت زبانهـــای جامعهٔ عادلانه برای کارگران ودهقانان کشیده‌شده است.

به‌طور قطع ازهمین دیدگاه است کـــه‌درمقاله ((سازمان حزبی وادبیات حزبی))هنر به‌حیث جزء انفکاك ناپذیرکارمجموعی ایدیولوژیکی- آموزشی حزب وجنبش سوسیال‌دمو-کراتیك کارگران دانسته شده است .

بدینگونه درتاریخ زیبایی‌شناسی جهان‌روش کاملا جدیدی به وجودآمد. دراین روش هنر نه‌به حیث یك ساختارمستقل شخصی‌ومجزاازسایر شکلهای شعوراجتماعی وارزنده‌گی‌بلکه به‌صورت همه‌جانبه باهمه تنـوع وارتباطهای‌واقعی گوناگون آن بازنده‌گی درنظر گـرفته میشود. جهتیابی مترقی هنر با ارتباط نـزدیك بانظام کلی فعالیت ایدیولوژیکی حـزب خصوصیت تمام اسناد حزبی دربارهٔ ادبیـات‌وهنر پس ازانقلاب میباشد.

چیزعمده‌یی‌که موقف حزب طبقهٔ کارگر راواقعاً استحکام میبخشد حقیقت مسلم جامعه عادلانه و جامعه بی‌طبقه است. از برای اینکه صدها ملیون مردم به‌شمول مردمان خارج‌از جهان جامعه عادلانه به این حقیقت دست‌یابند نه‌تنها به سهمگیری عظیم تبلیغ ژورنالیزم وعلوم اجتماعی بلکه به‌سهمگیری هنر نیـــزضرورت مبرم محسوس است. ((به‌وسیله‌هنر به‌وسیله خیال انگیزی ادبیات، سینماونقاشی‌که نه‌تنها به‌دماغ بلکه‌به‌دل انسان نیزچنگ میزند بزرگي کارنامه‌ها وپاکیزه‌گي آرمانهاي‌مابه شیوه‌یي روشن ومرغوب نشان‌داده شده

میتـوانـد . و نقش پیش آهنگ بـد یـل‌را در انجام این مأمول منورین هنرمند ما که درنزد حزب و مردم هر دو گرا می‌اند به‌عهده دارند.))

اسناد موثق نشان میدهد که‌نقش‌هنـــر در کار ایدیولوژی- آموزشی حزب روزافزون بوده تاکیدبه عمل میآید که باید هنر کثـرالملیتی کشور شوراها توده‌هارا درکسب‌جهان بینی مترقی یاری نماید سرسپرده‌گی عام‌وتام آنان‌را به‌مادر وطن به وطنپرستی‌شـورایـی وانترناسیونالیزم کارگری استحکام بخشید،اخلاق جامعهٔ عادلانه وروش‌زیست در چنیـن جامعه‌را تثبیت‌نماید. طرز دیدآشتی ناپذیـر رابارو انشناختی متکی بر مصرف وانســان دشمن ملیت پرستی خورده بورژوازی ودیگر تعصبات وهرآنچه‌که مانع رشد جامعه‌گردیده، ترغیب نماید.

هنرمترقی، به‌صورت پینیر، به هرپدیدهٔاجتماعی باموضعگیری طبقاتی برخورد میکند. توحید عینیت گرایی، بینش علمی روحیـــه همیشه‌گی‌حزب جامعهٔ بی‌طبقه ومشخصهٔ اسا- سی ایدیو لوژی وفرهنگ جامعهٔ عادلانـــه‌را تشکیل میدهد. پیروی قاطعانه ازخط حـزب جزء اساسی‌مبارزه رشدیافته طبقاتی‌راتشکیل‌میدهد واین روحیه مبارزه طبقاتی را شکـل شعوری، روشن، مشخص واساسی میدهد .رهبر انقلاب اکتوبر اشاره کرده است کـه برعکس دانشمند، نویسنده، هنرمند وممثل بورژوازی که مزورانه نقاب اتکا بـــه کیسه پول‌را به‌رخ کشیده اند، ایدیولوژی،فرهنگ وهنر طبقهٔ عادلانه پیوند آشکاری باتوده‌ها دارد. این روحیه به‌شکل دفاع همیشه‌گـــی در مفکوره های جامعه عادلانه وارمانهای طبقه کارگر عرض وجود میکند .

نکته

صحبت ابلهان چو دیگ تهی است
از درون خالی از برون سیهی است
(سنایی غزنوی)

حسین وفا سلجوقی

بیخود، سخنوری نکته سنج از سدهٔ سیزدهم

ازاوایل سدهٔ دوازده تاپایان‌آن حتی قـرن‌سیزدهم باوجودی‌که پراگنده‌گی اوضاع‌درکشور حکمفرمایی داشت وخان خانی وملوك‌الطوایفی‌دامن گیر افغانستان بود واین امر مجال آن‌را نمیداد تابه فرهنگ وهنر کشور توجه شـود، باآنهم درگوشه وکنار کشور، مخصوصاًدرهرات باستانی جسته جسته هنرمندان وسخنورانی‌پابه عرصهٔ وجودگزاشته ودرقلمرو هنروادبیات زبان دری جلوه‌گری داشته‌اند. میرزاعبدالرحمن هروی، خلیفه محمد حسین سلجوقـی ، میرزا محمد یعقوب کابلی، سید عطامحمدشـاه‌قندهاری درخوشنویسی‌ونگارشگری، آقارضای‌ـ هروی مشهور به خراسانی، استاد عبدل‌هروی،میرزا فقیرمحمد ومیرزا سکندر هروی در نقاشی ومیناتوری، استادان فرزانهٔ عصربودند. ابوبکر تسلیم، عبدالرحمن عاشق، گلزارخـــان اسحاق‌زایی، میرزاعبدالمجیدبیخود، سید میر خان،واصل‌کابلی،غلام‌محمدطرزی وچندسخنور دیگر کشوررامیتوان‌نام‌بردکه بااستادی‌وپخته‌گی‌کلام‌شعر سروده اند وآثار گرانبهایی به‌ارمغان آورده اند. متأسفانه آثار اکثراین سرودگران‌نامی یاازبین رفته ویا درگوشه‌های‌فراموشـی وطاق نسیان مانده‌که اکنون مارابه‌آنهادسترسی نیست.

درکتابخانهٔ کوچك نگارنده مجموعهٔکوچـــك‌شعری موجود است که‌به شکل پراگنده‌ومطمو-س تدوین شده. این مجموعه باخطی نازیبـا ومغلوط ولی خواناروی‌کاغذاروپایی‌که دانسته نمیشود ساخت کدام کشور است‌نوشته‌شـده قطع‌وصحافت‌آن ۱۰/۸ × ۱۷ سانتی متر است ومجموعاً بااشعاری‌که‌من ازرساله‌هاوجنگ های‌خطی به‌آن پیوسته‌ام دارای ۹۳غزل مکمل به شمول پارچه‌های مدیحه، ۱۰ غزل نامکمـــل،۸ قصیـــدهٔ کـــامـــل ، دو قصیـــدهٔ ناقص که یکی اول ودیگـــری آخـرش پیدانیست، دو طلیعهٔ قصیده، یك ترجیع‌بند،۳ترکیب بند، ۲۰رباعی و۹قطعه میباشد.

بیخود در اواسط دورهٔدرانی زندگی به سر میبرد. نام اوعبدالمجید بود ودر قریهٔبیچقی که‌دهکده‌یی‌است‌ازروستاهای هرات‌ـدیده‌به‌دنیاگشوده ودر سده سیزدهم زندگانی داشته است. اوهم عصریارمحمدخان الکوزی وزیرمختار عصر شهزاده کامران سدوزایی است چنانکه در قصاید وبرخی دیگر ازپارچه های اشعارانتخاب شدهٔ آثارهرات‌ازنگاه ستایش کرده است.

در کتاب آثار هرات آمده است :

((بیخود ازشعرای مقتدر وزبردست هـرات‌است، طبع رسا وقریحهٔ بلندی دارد. قصایدرا بانهایت علو، غزلیات‌را بایك لهجه پرسـوزورباعیات‌را باکمال لطف مینویسد. افسانـهٔ سیف‌الملوك رابانهایت شیرینی نظم نموده و کتابی‌هم دربرابر تحفةالعراقین حکیم خاقانی نوشته))

ظاهراً دیوان دست‌داشته باید ازسروده‌هـــای‌دوران جوانی‌او باشد، زیرا جز یك‌غزل‌هیچکدام ازقصاید، غزلیات‌ورباعیاتی‌که مؤلف‌آثارهرات ازجنگ هاآورده وثبت‌آن رساله نموده درین دیوان‌نیست‌وبعضی ازغزلیات این دیوان بـا اشعار،انتخاب‌شدهٔ آثارهرات‌ازنگاه پخته گی کلام همسری ندارد. بیخود درهمهٔ انواع‌شعرسخن گفته وطبع آزمایی‌کرده ولی درهمه جا از اوزان محدودکارگرفته ودرکلیه اشعارش‌چه‌غزل وچه قصیده وقطعه ازچهار ویاپنج‌بحر زیادتر دیده نمیشود.

سبك بیخود:

بیخود قصایدش‌را به سبك خراسانی وبـه‌پیروی از استادان این سبك انشاد نمـــوده چنانکه این قصیدهٔ انوهی را :

گردل ودست بحرو کان باشد دل ودست خدا یگان باشد

این طوراستقبال نموده‌که تاحدی دلچسپ‌است:

در جهان گر خدا یگان باشد شاه دین آصف زمان باشد
آن جهان کرم که خاك رهش سرمهٔ چشم خسروان باشد

گرچه از تیغش آب خضر چکد در صف رزم جان ستان باشد
شیر گردون زبیم حملهٔ او هشتمین طارمش مکان باشد
ناسکندر صفت جهان گیرد صد چو داراش پاسبان باشد

بیخود درچکامه، مدیحه سراست ودرچندچکامه‌یی که‌از او دردست است پس از تشبیب وتغزل‌گریز به‌مدح وجود دارد، ولی به نظرنمیرسد که‌درین مدیحه‌ها توقعی داشته‌باشد وازحکمرانان وقت تقاضای مادی نموده‌باشد،گرچه قبول این امر مشکل مینماید.

مدیحه سرایی او به پیروی ازسخنوران‌پیشین است در چند قصیده‌یی که از اودر- دست است گاهی سخاوتمندی وداد گستری‌وزیر یارمحمد راکه درزمانش به میهن پرستی ودرایت در امور حکمروایی سخت مشهوربوده، وصف نموده است .

ودربعضی‌ازاشعارش شخصی رابه‌نام عثمان‌که ظاهراً مفتی ویاقاضی عصربوده نیزمدح‌میکند واورابه عدل ودادخواهی‌می‌ستاید، چنانکه گوید:

محتست ، خسرو دین تاج شریعت عثمان
که زحکمش به‌فلك زهره شود چنگ انداز

گفت‌هرکس که خوردباده برو منع نما
وین نفر مود که در کاسهٔ ماسنگ انداز

ویا:

سریر صدر جهان مهر آسمان قضا که زنده است زلطفش هر آنکه جان‌دارد
جمال دین ودل آصف جهان، عثمان که در دیار کرم دست درفشان‌داد

اونیز مانند دیگر سخنوران استاد سبك‌خراسانی در قصایدش جای جای طلیعه‌می‌آورد وپس ازیك تشبیب وتغزل به‌ستایش گریزمیزند چنانکه درین قصیده دیده میشود.

ای بوستان حسن زروی تو جلوه گر لعلت فگنده برجگر سنگ صد شرر
شد غمزه پیش خدمت چشم‌سیاه‌تو تاپاره ساز دم دل وبشکافدم جگر
جستم به موشکافی زلفت پی میان اما کجا ز زلف تو پیدا شود کمر ؟

گردد زمان زمان زرخت گل چمن‌چمن ریزد جهان جهان زشکرخنده‌ات شکر
باز این جهان پیر دگرباره‌شدجوان از سر گرفت این چمن دهرزیبو فر
اختر نموده برج شرف‌را مقام خویش گردون برون کشیده‌زسر کسوت‌ضرر
از یمن مقدم شهٔ ملک دلاوری پور عزیز آصف جمجاه داد گر

قصاید بیخود طویل وطولانی نیست.درین‌مجموعه هیچ کدام ازقصایدش زیاده‌تراز بیست بیت ندارند واز این روشن میگردد که اوبه‌زیاده‌گویی وطول کلام رغبتی نشان نمیدهد اوکوشش نموده مفاهیم زیاد را درچند بیت بگنجاند واز صحنه‌سازی های خسته کن خود داری کند .

غزلیات بیخود عموماً به‌سبك عراقی سروده شده‌ودردیوان‌دست‌داشته‌غزلیاتی‌که متمایل به سبك‌هندی‌است‌نیزدیده میشود. درقافیه‌جزیکی‌دوجاازکسی پیروی نکرده قافیه وردیف های غزلیاتش اکثر تازه وویژه خوداوست. بازهم‌گاهی اشعاری رامیتوان یافت‌که به پیروی از پیشکسوتان سروده است ، چنانکه در این‌غزل اوتتبع از لسان الغیب حافظ شیرازی دیده میشود :

دربزم طرب چشم‌خوشت نغمه‌طرازاست وحشی نگهت ساکن میخانهٔ ناز است

این چند غزل به‌گونهٔ نمونه سبك عراقی ازدیوانش به‌گزینش آمد :

حیران شدم بیار چوبلبل به‌رنگ گل فریاد ازآن که‌نیست تحمل به‌رنگ‌گل
برروی خوب دلبرمن زلف سر کشش بنگر ازآن‌که نیست‌چوسنبل‌به رنگ‌گل
بنمود جابه لعل لبش خال عنبرین یاران‌که‌دیده داغ قرنفل به‌رنگ‌گل؟
گل میرودزباغ وشدم مبتلای غم ساقی بده میم که‌بودمل به‌رنگ گل
بگذار باغبان زکرم تاکه یکد می بیخود کند نسشته تأمل به‌رنگ گل

غزل

خراب کردهٔ چشم سیاه خو با نم زپا فتادهٔ تیر خد نگ مژگا نم
بگوبه آتش‌دوزخ‌زمن چه‌خواهی سوخت که‌سوخت جان حزینم فراق جانا نم
شبی که کشته به شمشیر ابرویت گردم همان شبم شب قدراست وعید قربانم
بیار باده که تاترکنم لب ای ساقی مبین تو زاهد خشکم که من زرندانم
ربوده دین زمن‌آن چشم سرمه سابیخود هنوز بر سرآنم که من مسلما نم

غزل

ای کرده گل به‌گلشن نازت‌بهار حسن خطت بنفشه زار، لبت جویبار حسن

جوش پری زغمزه چشم ((تو)) نشأ ریز سروسهی زقامت تو زیر بار حسن
دریاب یکدمم سرمویی به خنده یی ای‌نقطهٔ دهان تو آمد مدار حسن
پای وفا شکسته مگر چون بنای عهد کان هم قدم نمی نهد اندر دیار حسن
بادا همیشه تاکه بود نور مهر و ماه بیخود قرین آتش عشق وتویار حسن

غزل‌دیگر

به‌چه سان رسم‌به‌وصال توقدمی به‌ره ننهاده‌من
من ودیدهٔ نگهت کجا، نظری به خود نگشاده من

چکنم اگر نزنم بهم کف دست حسرت‌ازین‌الم
که‌به‌خاك پای توای صنم نه تپیده‌دل نه فتاده‌من

خجلم بسی که نثار توچه کنم اگر بنوازیم
که‌هنوز ناشده الفتی دل ودین به غیر تو داده من

چه قدر جفاکش کلفتم به‌رهٔ طلب که‌درین‌میان
به‌کمیت‌مقصد خویشتن همه کس‌سواره، پیاده من

من بیخود از اثر طرب به‌جز این دیگرنکنم‌طلب
که به‌محفلت زسر ادب توبه جا نشسته، ستاده‌من

بیخودبه‌زبان تازی وارد بوده این ادعا ازغزلی‌که سراپا ملمع است ویا تك بیتهای دیگر غزلیاتش به‌زبان تازی به‌کرسی می‌نشیند .

او باآنکه‌درهمه غزلیاتش لغات محدود به‌کار برده وزبانش ساده وخراسانی وارامست ولی گاه‌گاه کلماتی چون پرچم، سپرغم، ایاغ، فرنگیس ، فوته وبدره رااستعمال نموده وباهمه ساده‌گی سخنانش لطف زیاد دارد وبردل‌مینشیند .

گفتم اوساده سخن میگوید اماکلامش پخته‌با استحکام وشاعرانه است چنانکه تصویر آفرینها، نازك خیالیها وپرداختن به صنایع‌شعری رادر غزلیاتش میتوان به فراوانی مشاهده نمود. اینك از نازك خیالیهای اوتك‌بیتی چند رامی آوریم :

بیخود آخرخط کافر عارض یارم گرفت حیف‌ازین‌گلشن که گردد عاقبت‌مأوای‌زاغ

* * *

تارفته‌به چین سر زلفین تو دینم ازکفر ندارم گله زایمان گله دارم -

شهد باشد یابود یاقوت یا تنگ شکر برگ‌گل یاقوت جان یالعل‌شاهد باشداین

* * *

چشم مست سیهش نرگس وبادام بود سنبل اندر خم گیسوی تو بادام بود

* * *

وه چه‌یاقوت لب‌است اینکه بودقوت‌روان چه تبسم که جهان را شکر ستان دارد

* * *

ازشب هجر مپرس ازمن محزون که مرا روز هجران شب تاریست که‌من میدانم

بیخود هرچند ربا عیات اندکی دارد بااینهم‌پخته گی وزیبایی کلام ازآن ها نمودار است او رباعی ذیل رابه پیروی از خیام نوشته وبه خوبی ازعهده بدر شده است :

بیخود خم باده می پرستی بوده پیما نهٔ می حریف مستی بوده

این کوزه که افتاده به میخا نه تهی میخوارهٔ پیمانه بدستی بوده

اودررباعیاتش زهد خشك وریایی رابه بادملامت میگیرد وچنانکه آمد در رباعیاتش جای جای از پیشکسو تان زبان وادب دری پیروی‌وتقلید مینماید ولی مطالب ومفاهیم بکرو تازه آن نیز کم نیست .

چند رباعی‌اورا به‌گونهٔ نمونه می آوریم:

گفتم به فقیه کاین چه حالست ترا در حرمت با ده چه کمالست ترا

گفتابی یار حرام باشد بیخود با یار اگر خوری حلا لست ترا

* * *

بیخود زتو فرزا نه ترست ای زاهد با اینهمه رندی بر تر ست ای زاهد

او زحمت حق دارد و تو زحمت خویش خود گو که کدام بهتر است ای زاهد

دراکثر اشعار بیخود، رنگی از عرفان دیده‌می‌شود اواز زهد وریابیزار است، ازبادهٔ ناب دم میزند وزاهدان ریایی راطوری که دربالانمودار گردید به باد ملامت میگیرد :

در پی عمامهٔ زاهد دلازره مرو جز ریا در سایهٔ دیوار این دستارنیست

* * *

(بیا) سا قیا زان شراب دو سا له بیا ور صراحی وپرکن پیا له

نظر باز وصورت پرستم چو نر گس می آشام ساغر بدستم چو لاله

نه چون زاهدان قوت من خون مردم نه چون عابدان طعمهٔ من نخا له

به می‌زاهدار خاك ریزد تو بیخو د نما بر سرش سنگ صد من حواله

هرچنداز همه‌آثاری که‌دردسترس است گواهی‌نمیتوان یافت که‌او درکدام طریقهٔ درویش‌پای بندبوده است ولی‌از اشعارش طوری که‌دربالا سخن گفه شد بوی عرفان بمشام میرسد •

اوباآنکه درشعربارها ازعشق مجازی دم‌میزندو شاهد وصورت زیبارا به زبان ستایش میگیرد، گاه گاه به حلقه عارفان وجایگاه‌عشق‌لاهوتی می‌نشیند، گویا از مجازبه سوی حقیقت راه میبابد واز نردبان جمال به پایگاه‌کمال قدم می‌گذارد ونیك میداندکه تنها با دلبستن به‌صورت زیبا واز هوا وهوس‌دم‌زدن‌کلامش رنگی نمیگیرد، اوگاهی تلاشهای مزبو- حانه در رسیدن به هوسهای نافرجام‌را بیهوده‌میداند ورسید ن به کعبهٔ مقصود رااز‌ین راه ناممکن وکجروی وکج بنیادی راناکام میداند:

وضع بی بنیاد را بنیاد نیست کی بر آید از زمین تعمیر کج

ودر رسیدن به غایهٔ اصلی، عقل رانارسامیداند، گویا بیخود نیز بسان مولاناجلاالدین- بلخی ویامانند سخن سرای بزرگ ابوالمعانی‌بیدل که میگوید :

بر این ستم زده بیدل ز عالم اوهام چه ظلم رفت که مجنون نشد فلاطون شد

عقل رانابکار میداند واز بیخودی یا ری‌می‌جوید:

بیخوداندر عاشقی دیوانه باش عقل را نبود بجز تدبیر کج

وقتی سری آگنده ازعشق حقیقت شد دیگرنمیمیرد وزمانی نوری بردل تابید دیگر با غمازی وآزمندی این نور خاموش نمیگردد ومستی این باده دگر خماری درپی ندارد ازآن است که بیخوداین شاعر آگاه به حقیقت فریادمیزند:

دلم چوخضر ازشبی توزاهدحیات باقی‌فزون پذیرد

نمیردهرگز هرآنکه گیرد ایاغی ازباده الستش

باید گفت‌که بیخودمشربی آزاده داردو به‌آزاده‌گی چمنستان سخن رادر مینورد د و بارنگی ازعرفان سخنش رابه کرسی می‌نشاند، از آنست که یك بار دیگر باید تکرارنمودکه چه درغزلیات عارفانه اش، چه در رباعیات وچه درقصایدش هیچگاه زیر بار طمع نرفته‌است•

درفرجام بایدگفت این چند صفحهٔ محدود که دربارهٔ سرودهای شاعر فراموش شده‌وکم‌شناـ

خته شده‌یی چون بیخود به‌دست نوشت آمدبرای شناسایی همه جانبه‌او کافی وبسنده نیست چه ازطرفی‌من‌درخورتوان‌خودبه‌گلستان اشعارش‌قدم‌زدم وگلهایی چیدم‌وازسوی دیگر همـــه ا شعـــا ر او در دستـــرس نبود • به‌ویژه‌اگرمثنوی‌سیف‌الملوك اوموجود می‌بود گپهای‌زیادی‌دربارهٔاندیشه‌هاوسرودهای‌عارفانهٔاو میتوانست به‌دست نوشته آید• به امید اینکه روزی چنین سعادتی میسر شود تابه‌آن دست یابی حاصل آیدوآگاه مردی دست اندر کار شود سرود های اورا به‌دست تقدگیرد وحق اورا درست ترادا سازد •

ACKU

نکته

من‌رشك‌میبرم‌به کسی‌کاین چهار داشت
دانایی‌وجوانی وراد ی ومنعمـــــــی
واندوه میخورم‌به کسی‌کاین چهارداشت
نا دانی و حسادت و پیـری و مبرمی

((بهار خراسانی))

پویا فاریابی

در بارهٔ ویژه گیهای شعر کودک

سخن رابا پرسشی می‌آغازیم ، پـرسشی‌این که :
شعرکودك چیست وچی ویژه‌گیهایی دارد:
هرگاه قرار باشدکه شعری رابه‌عنوان ((شعرکودك)) بپذیریم، ناگزیریم که‌معاییری‌را نیز درکلیت این شعر ویژه درنظر داشته باشیم،چون که‌شعر-خواه شعر ویژهٔ بزرگسالان‌وخواه شعر ویژهٔ کودکان- بدون معاییری نمیتوانـدوجود داشته باشد.

وباز در رابطه بااین سخن پرسشی‌دیگری‌مطرح‌میشود:
آیامیان ویژهٔکودکان وشعر ویژهٔبزرگسالان‌مرزی وجود داردیانه؟ اگروجود داردمشخصات عمده واساسی این مرزچی وچگونه‌خواهد بود؟

به پاسخ پرسش نخست میپردازم .

معاییری که درزمینهٔ شعر بزرگسالان‌هست،دراین جا، باآن گسترده‌گیش مورد بحـــث مانیست، چون‌که دراین باره سخنهای‌سازگار وناسازگارفراوان‌گفته‌شده‌است وهرکتابی‌که‌در زمینهٔشعروادب‌نوشته‌شده‌ازمعاییری شعر-شعرکلاسیك یاشعر معاصر، درباختر یادرخـاور- گپهایی‌دارد وبحثهایی وبررسیهایی.

وامادرتذکره ها، تاریخهای‌ادبیات ونیزبررسیهای اسلوبی معاصر دربارهٔ شعر، هرچنـد

باناهمگونیهای فکری ونظری، معاییری کلـــی وبنیادی شعر ویژهٔ بزرگسالان چنین برشمرده شده است یابه‌گونهٔ عمده همین موضوعهـارااحتوا مینماید:

اندیشه

احساس

تخیل

وزن

قافیه

صنایع بدیعی-به‌صورت خاصتر : نماد ،اسطوره، استعاره وتشبیه•

وبه‌گونهٔ دیگر ساخت یاسرشت کلی شعرمرکب ازچهار عنصر زیر دانسته‌شده است :

انـدیشه

احساس

تخیل

آهنگ (۱)

براساس این دوبخشبندی یابخشبندیهای‌مشابه دیگـــری ، اصلهـــای انـــدیشه ، احساس ، تخیـــل ، و ز ن یـــا آهنگ-آهنگ عـــروضی - وبر خی از صنایع‌بدیعی (نماد، اسطوره، استعاره وتشبیه) درساختمان‌کلی شعر، نقش روشن وانکار ناپذیر دارنـد وازمعاییراصلی و سرشتی شعـر شناختـــه‌میشوند •

بنابراین، هرگاه بپذیریم که‌شعر بدون‌این‌معاییر نمیتواند وجودداشته باشد، پس‌ناگذـ یریم که‌شعر کودک‌را نیز درچهارچوب همین‌معاییر اصلی واساسی ارزشیابی نماییم، یعنی شعر کودک نیز بدون درنظرداشت این‌معاییرمعنایی نمیتواند داشت واما دراین میان‌دونکتهٔ دیگررادررابطه باشعرکودک باید ژرفتربررسی‌کرد :

۱ـ ویژه‌گیهای معاییر یادشده درشعر کودک،

۲ـ اسلوب کاربرد آنها دردوزمینه (شعـــرویژهٔ بزرگسالان وشعر ویژهٔ کودکان)

من‌دراین‌جا، هردو نکته‌را پیوسته به‌هـــم‌مطالعه نموده برآیند سخنان خودرا ازبررسی هردونکته به‌گونه فشرده ارائه میدارم•

برای بررسی نکتهٔ نخست شعری‌رادرمفهوم کلی‌آن وحتی‌درکلیت‌انواع‌آن- حماسی، غنایی، تمثیلی وتعلیمی-در نظر میگیریم. این شعر،ازهر نوعی که‌هست باید برخاسته‌ازاحساسی وبیان کنندهٔ اندیشه‌یی باشد. باری‌این‌موضوع که‌احساس واندیشه‌دریك شعر -شعربزرگسالان- چگونه بیان میشود، درچی زمینه‌یی بیان‌میشودوچی چیز ی‌رامیخواهد اثبات نمایدوباز چطور پذیرفته یارد میشود ، بحث‌کنونی مارابطه نمیگیرد ، امایاد کرداین نکته ضرور مینمایدکه‌گفته شودهیچ شعری-حتی‌در مجردترین وانتزاعیترین حالت خود جدا ازاحساس واندیشه‌یی نیست‌ونمیتواند باشد، منتهـــانحوهٔ تبارز یاتشکل احساسها واندیشه‌هادگرگونه‌اند وبامعیارهاواندازه‌های متفاوت‌وناهمگون‌وسازگار یاناسازگار وبلند وگزیده ومتعالـی بـاپست وسخیف‌وناپخته وروشن و مشخص یامبهم ونامشخص پدیدمی‌آیند. ازسوی‌دیگر، اصل احساس واندیشه درشعرویژه بزرگسالان نه تنها وجوه همگون و ناهمگون‌دارد، بل‌در مواردی-مواردی که‌عمدتا وضع وموقعیت‌ایجاب‌مینماید- ازابهام، اغراق، گزافه، ریاوفریب‌نیز آگنده است، یاممکن است باشعار وتبلیغـــیویژه همراه باشد واین به‌گونهٔ خاصتر به‌موقف وموقعیت فردی یااجتماعی شاعر ازیك‌سو ،به‌صورت خاصتر واساسی‌تر به‌نحوهٔبر خورد کلی‌جامعه‌ونحوهٔ برخورد مشخص گروه حاکـم‌درجامعه ازسوی دیگر، وابسته است،وامادراین جابه‌منظورجلوگیری ازتطویل سخن ازشـــرح‌وبیان این جزئیات میگذریم وبه بررسی این موضوع‌میپردازیم که ارائهٔ احساس واندیشـه‌درشعر ویژهٔ کودك به‌چه نحوی باید صـــورت پذیرد.

چند پرسش فرعی:

شاعر، بابیان احساس واندیشهٔ‌خود بـــرای‌کودك ازکودك چی میخواهد آیا میخواهد به‌او تعلیم‌بدهد وخوب وبد زنده‌گی‌را درچهارچوب‌اخلاقیات‌به‌شیوهٔ گذشته صاف وپوست‌کنـــده برایش آشکار نماید؟

آیا میخواهد کودك پیش ازرسیدن بـه حدشناخت معینی ارزنده‌گی وجامعه گرویدهٔاحساس واندیشهٔ‌وی گردد؟

آیا میخواهد کودك باخواندن شعر ویژه وی‌سنت پذیر گردد ومؤدب بار آید وپدر ومادر وهمبازیهایش‌را نیازارد ومطیع سـرسپرده‌یی‌باشد؟

وآیا میخواهد کودك راباشعاری ویژهٔ آشناوسرانجام‌وی‌را پیرو آن شعار گرداند؟

هرگاه هدف شاعرازبیان احساس و اندیشه‌درقالب شعر کودك وارائه‌آن برای کودك،موضوعهایی‌یادشده یامشابه آنها باشدبه‌صراحت‌باید گفت‌که ((شاعر)) دچار اشتباه شده‌است وهنوز درنیافته که‌کودك نه‌تنها ازنگاه روانی‌وخصوصیتهای سن وسال مرحلهٔ کودکی،بل‌از رهگذر توانایی شناخت‌وتحلیل نیز به مفاهیم‌مطلوب ویاشده علاقه‌یی ندارد واحیانا‌علاقه‌یی هم داشته باشد، بسیار کم ومحدود خواهدبود، چرا که دریافت آن‌گونه مفاهیم‌ازاندازهٔ درك وشناخت کودك فراتر است وهنوز مسالهٔ‌عقل وانتزاع درنزد کودك به‌صورت درست ودقیق‌آن حل نشده است وباز ((درجهان‌کودك‌اشیا وامور رنگ انتزاع نگرفته اند. اشیا وامورا‌شیاوامورنه‌چنان‌که هستندنه‌چنان‌که در ذهن‌انتزاعگرانسان‌متعقل‌جلوه‌میگیرند. درجهان کودك‌حرکت‌انگیزهٔ‌طبیعی‌دارد‌یابرای‌خوردن‌است‌یابرای بازی کردن است‌یابرای از خطرگریختن چنانکه مالکیت. این بزرگترین قرار دادتعقلی انسان، درجهان کودك به نابوده گرفته میشود تاآنکه بارها‌وبارها‌به‌پادرمیانی‌بزرگها‌درذهن‌کودك تجسم‌عقلی پیداکند وچیزی‌که این تجسم‌را ابتدا برای کودك ممکن میسازدتعقل‌نیست، تکرار وعادت است)). (۲)اما این‌سخن دربارهٔ نوجوانان، که‌درمرز میان عادت‌وتعقل‌قرار دارند، اندکی فرق میکند که‌درجای دیگر به‌بررسی‌آن خواهیم پرداخت.

پس مسالهٔ احساس واندیشه به‌عنوان‌معیارهایی درشعر وباز درشعر ویژهٔ کودك چگونه باید حل شود.

برای یافتن پاسخ درستتر نخست چند‌نکته‌را مشخص مینماییم:

۱ـ هدف ازشعر کودك عمدتا این خواهدبودکه‌کودك‌را برابر به تواناییش به‌سوی‌زنده‌گی بهتر رهنمایی کنیم .

۲ـ یاری رسانیم که کودك به‌تدریج‌هم‌خودوهم‌محیط خودرا بهتر بشناسد.

۳ـ کمك کنیم که‌ذهن وروان‌وی در رابطه‌باامور واشیای محسوس پیرامون بهترپرورش یافته ذوق هنریش انکشاف پذیرد.

٤ـ مدد رسانیم که‌حسی همکاری، همدردی‌وانساندوستی‌وی به‌صورت شایسته بیداروبرانگیخته شود.

٥ـ راهنمایی کنیم‌که به کتاب خواندن ومطالعه‌نمودن خو گرفته‌از زیباییهای محسوس پدیده‌های گوناگون زنده‌گی وطبیعت لذت‌ببرد.

٦ـ نشان بدهیم که او به تناسب ر شدوتوانایی ذهنی و جسمی خود دارای شخصیتی

هست و میتواند بااتکا واطمینان به خود کارهای معینی را به انجام رساند. مثلا میتواند شعری را به حافظه بسپارد ، میتواند از راه‌رادیو وتلویزیون شعری را از یاد بخواند ، میتواند در برابر گروهی از همقطا را نش‌به خواندن شعر بپردازد، میتواند خوب ورسا بخواند وسر انجام میتواند توانایی انجام‌دادن چنین کارهایی را داشته باشد .

اکنون فرض کنیم که احساس و اندیشهٔ‌شاعر درگستره و محدودهٔ شعر کودك به‌گفتن وبیان نمودن نکته های‌بالا، که هرنکتهٔ‌آن‌صدهاموضوع را در بردارد ، خلاصه شود چی‌ـ مشخصات و برتریهایی خواهد داشت ؟ به‌پندارمن، مشخصات وبر تریهای آن بدین گونه خواهد بود :

الف) طرح وتبویب یك اندیشهٔ کلی، که‌عبارت از برورش درست و هد فمند کودك است، در دسترس خواهد بود .

ب) ناگواریها وناهمگونیهای برخاسته ازایدیالوژی‌یانحوهٔ بینش ونگرش، که در روند کلی هستی یابی شعر دریك جامعه پد یدمی‌آید، در روند شعر کودك ناپیدا یاکم ازکم نامحسوس خواهد بود و شاعر این اصل راخواهد پذیرفت که‌کودك را تامرحلهٔ تعقل یاـ مرحلهٔ قادرگردیدن به تمییز وتفکیك مجرد ازمشخص دچار پراگنده‌گی فکری نگرداند و اجازه خواهد داد که‌کودك سرشار ازجستجووعشق به‌یافتن وتجربه نمودن راه خود را بپیماید .

ج) شاعر ناگزیر نخواهد بود که به تبلیغ‌وتعلیم خشك‌ومجرد بپردازد ، یاخلاف آ نچه که زمینهٔ تشکل طبیعی شخصیت کودك را درمحدودهٔ شعر وادب فراهم میگرداند، به بیان اباطیل دست‌یازد و به‌پندار واندرز بزرگانه‌ازنوع پند واندرز شعرای کلاسیك دری ، که‌کلا در محور و محدودهٔ تعلیم اخلا قیات‌مجرد میچرخید، بپردازد .

د) شاعر از مخالفت یا موافقت بارونددجاری زنده‌گی اجتماعی دلهره‌یی نخواهد داشت، چون که در محدودهٔ این گونه شعرها موضع گیری مخالف یاموافق مجبوریتی احساس نخواهد کرد. مثلا شاعری که‌این‌شعررا برای کودك سروده :

مـــن آب روان استـــم

در بـــاغ روانـــم مـــن بـــر دشـــت دوانـــم مـــن
مـــن زنده کنـــم عـــالم جـــان بخشـــ جهـــانم مـــن
مـــن آب روان استـــم
مـــن راحـــت جـــان استـــم

پـــایین شـــوم از کـــوه هـــا پیچیده و غلتیـــــــده
تـــا پیشـــ شمـــا آیـــم رقصیده و رقصیـــــــده
مـــن آب روان استـــم
مـــن راحـــت جـــان استـــم

گـــر مـــن نروم در کشـــت کـــی سبـــز شـــود گنـــدم
از فیـــض و جـــود مـــن آســـوده بـــود مـــردم
مـــن آب روان استـــم
من راحت جـــان استـــم

آصف مایل

یا این شعر را :

قصه های مادر
به قصه قصه مادر
مرا به‌خواب بردی
در آسمان روشن
به‌آفتاب بردی
به اختران شبتاب
به‌ماهتاب بردی
• • •
به‌قصه قصه گفتی
جهان چه‌خوب وزیباست

جهان وهرچه در اوست
برای شادی ماست
تو خوب ومهربان باش
جهان زمهر برپاست
پروین دولت‌آبادی

اگر مورد نوازش جامعه قرار نگیرد، به خشم‌آن هم دچار نخواهد شد، ولی سهم خود را در پرورش ذوق واحساس‌واندیشهٔ کودك به‌درستی وشایسته‌گی انجام خواهد داد.

ه) شاعر ناچار نخواهد شد که دروغ بگوید، موعظه کند وقلنبه ببافد وذهن پاك وروشن کودك‌را مغشوش وتیره گرداند.

اکنون به‌پاسخ پرسشی که‌موضوع اندیشه‌واحساس درشعرکودك چه‌گونه‌حل‌شود نزدیك میشویم، اماپیش ازآن ناگزیریم به‌یك‌مسألهٔ بسیاراساسی دیگر،که ازوضع‌کنونی درکشور منشأ میگیرد ، توجه نماییم. اگرچه این موضوع‌مشخص هم‌بااصل طرحهای ماهیچ گونه مغایرتی ندارد، ولی بنابرایجاب وضع به‌گونهٔ‌خاصتر وحتی به‌عنوان شعرروز برای کودکان کشور مطرح است، پس ناگزیریم به طرح‌وبررسی فشردهٔ آن بپردازیم . این‌موضوع، موضوع سرودها یاشعرهای‌رزمی ومیهنی‌برای کودکان است. یعنی در اوضاع واحوال‌کنونی کودکان مابابد از خصوصیتهای انقلاب، پیامهای حزب، احساسهای عالی میهنی،مسایل مربوط به‌صلح ونابسامانیهاوبدبختیهای ناشی‌ازجنگ، درحد زنده‌گی وتواناییهای ذهنی خود، آگاهیهایی بیابندوباشعارهای ویژه یی‌دراین زمینه‌ها تجهیز شوند. بنابراین، اندیشه واحساسی که دراین بخش شعر ویژهٔ کودکان ارائه میشود، چی خصوصیتی باید داشته باشد وچه گونه باید ارائه شود ؟

نخست سه نمونهٔ ازاینگونه اشعار :

هما پرندهٔ صلح

سوی آسمان که دیدم
مرغك سفیدی دیدم

مرغك آبی وسیاه بود
بنفش وسرخ‌نما بود
دوباره سوسن آسمان کردم نگاه
مرغك قشنگ دیگر نبود آنجا
چشمانم‌را اشك تركرد
گویی، اشك مادرم‌را خبر كرد
مادرم آمد وگفت چه گپ‌بود
درپهنای این آسمان كبود
گفتم مرغك زیبا دیدم
كه دیگر بار دیدم مرغك ندیدم
مادرم گفت ، هما بود
همای بخت آدمهابود
از این بعد :
زنده‌گی تو خوشبختی گرفت
كه هما پرنده در فضا مستی گرفت

ثریا اسیل

شعر وحدت

ماهمه كودكان خندانیم
نسل پرشور راد مردانیم
مادرین باغ، نونهالانیم
نونهالان باغ عرفانیم
مازدانش چو باخبر گردیم
نو نهالان پرثمر گردیم
هرکسی آرزوی ما دارد
چشم امید سوی مادارد
هوس رنگ وبوی ما دارد

فکر رشد ونموی ماداره
ماگل باغ آرزو هاییم
زان به‌چشم همه دلاراییم
شعر وحدت شعار ما باشد
عشق کشور، وقار ماباشد
خدمت خلق، کار ماباشد
علم وفضل افتخار ماباشد
فخر ماآینکه، نسل نیکانیم
نونهالان باغ عرفانیم

ناصرطهوری

کبوتر صلح

انقلاب ما جاودان بود — آفتاب ما نور فشان بود
عشق وزنده‌گیست راه تو همه — مرگ بنده‌گیست راه تو همه
ما به راه تو سر فدا کنیم — دشمن وطن، سر جدا کنیم
تاکبوتران صلح در فضا — بال وپرزنند چون فرشته ها
تاوطن شود گلشن جهان
زنده‌گی شود سبز وجاودان

فضل‌حق‌فکرت

دراین نمونه‌ها وده‌ها نمونهٔ مشابه آن ،که‌در رابطه باامر انقلاب، صلح ووطن‌به‌وجود آمده وبه‌عنوان شعر کودك زمینهٔ نشر یافته‌اند ، نه تنها نحوهٔ پرورش احساس‌واندیشه وبیان به‌کودکان‌سست‌وضعیف‌است، بل اصلاویژه‌گیهای شعر کودك وفضای آنرا ندارند.
دراین که مفکورهٔ شاعر ازنگاه هماوایی‌باامرانقلاب وصلح ووطن قابل تحسین است جای شکی نیست، امااین که‌کودك رادرحدودتوانایهای ذهنیش نمیتواند جلب نماید و بر تجربه‌وشناختش درموارد یادشده‌بیفزاید ،درنگ لازم شاید کودکان این شعرهاومشابه آنهارابه حافظ بسپارندوازراه رادیو یاتلویزیون‌یادر صنف‌درسی ویادر محفلی بخوانند ، اما هرگز به پرورش فکری واحساس زیبایی‌نمیرسند،چراکه اندیشه واحساس شاعرومفا-

هیم معین‌آن اندیشه واحساس برای کودک‌ملموس وشناخته شده نیست، برعکس،مجرد، انتزاعی وبیناب هم‌است. کودک تاسن دوازده‌ساله‌گی وحتی پانزده‌سال‌گی، که‌به نوجوانی رسیده است، بنابر کم‌بودن، محدود بودن‌وضعیف‌بودن ساحهٔ‌سوادودانش درکشورهایی مانند کشور ماازدرک معنای نهفته‌درواژه‌هاوعبارتهای مانند : ((هما پرندهٔ صلح)) ، ((همای بخت آدمها)) ، ((مستی هما درفضا)) ، ((بنفشه سرخ‌نما)) ،((نسل پرشور راد مردان))، ((درین باغ)) ،((باغ عرفان)) ، ((نونهالان پر ثمر)) ، ((هوس رنگ و بوی)) ، ((گل باغ‌آرزو)) ((شعر وحدت)) ، ((وقار عشق کشور)) ، ((افتخار علم وفضل))،((نسل نیکان))، ((عشق وزنده‌گی))، ((مرگ بنده گی)) ، ((گلشن جهان))،و((سبز جاودان)) ، که‌درسه شعر بالا آورد شده اند ، ناتوان است ونمیتواند دریابدکه این واژه هاو عبارتها باآن ویژه گیهای استعاری شان مبین چه‌احساس واندیشه یی‌استند وچه‌معانی ومفهومهایی درپشت سراین واژه‌ها وعبارتها نهفته است.

بنابراین، شاعران این شعرها وچند شاعردیگر، که‌به زبانهای، دری، پښتو، اوزبیکی وترکمنی برای کودک شعر گفته اند ومن‌آن‌شعرهارا به زبانهای یادشده در مجله ها ومجموعه‌های شعری خوانده ام، در انتقال‌وارائه اندیشه واحساس شان برای کودک باناکامی روبه روستند وباز درمحدودهٔ شعرویژهٔ‌رزمی ومیهنی‌برای کودک‌اگر کاربه‌همین صورت دوام بیابدوشاعران دراین زمینه‌برآگاهی خویش چیزی نیفزایند- خواهی نه‌خواهی از وزن ومقدار احساس واندیشهٔ آنهاکاسته‌خواهدشدکه خود به‌گونه‌یی نشاندهندهٔ ضعف ونارسایی ا حسا س و اندیشهٔ شاعران‌درچهارچوب شعر کودک تواند بود، نه‌چیزی بیشتر ازآن.

بانظرداشت مسایلی که‌گفته اند بیان‌وگزارش‌اصلی اندیشه‌واحساس درشعر ویژهٔ کودک خصوصیتهایی بدین گونه خواهدداشت:

۱- آگاهی شاعر ازروانشناسی کودک

دربارهٔ روانشناسی کودک یاحالات روانی‌ونیز خصوصیتهای مراحل‌سنی‌کودکان ونحوهٔ علاقه‌مندی شان به امر آموزش وفراگیری درشمارهٔ پنجم، اسد سال ۱۳۶۱ مجلهٔ عرفان‌بحث گسترده نموده ام. بنابراین ،بحث بیشتررا زاید میدانم، اما به‌اختصار میگویم شاعرانی که در کشور مابه سرودن‌شعر برای کودک پرداخته اند از روانشناسی کودک یاناآگاه هستند یاآگاهی اندک دارند .این ناآگاهی یاآگاهی اندک سبب شده است

شعر هایی به وجود بیایند که از ویژه‌گیهاوفضای شعر کودك بهره یی نداشته باشند • دلخوشی شاعران ماازنشرهمچو شعرهایی به‌عنوان شعر کودك ، کـــاملا بیمورد است • باری همچو دلخوشی تنها فریب دادن خوداست وبالوسیله فریب دادن کودك ، نه‌چیزی بیشتر ازآن • بهتر است شاعری که برای کودك شعر میگوید به مطالعـهٔ روانشناسی کودك نیز بپردازد وکم از کم خـــودرا بـه‌مقدمات خصوصیتها یی روانی کودك بایـد آشنا گرداند •

۲ـ گزینش موضوع •

شاعران مادر گزینش موضوع برای کودك‌وبیان آن در قالب شعر ویژهٔ وی هم سهل انگارندوهم ساده پندار • موضوع هـــای برگزیدهٔ آنها تا آنجا که من این جریـــان خاص را دنبال نموده بررسی نموده ام‌بسیارسطحی ، تکراری، مبتذل وعاری از تازه گی وانگیزنده گیست • بیشتـــــر یـــن بخش‌موضوعهای ارائه شده د ر شعر آنها چنگی به‌دل کودکان نمیزند • به نظر میرسد کـه‌شاعران گره عقده های خودرا در این گونه اشعار کشوده باشند ودل آدم به دردمی‌آیدکه کودکان مابا چنین سهل انگـاری ها یی خو میگیرند •

نمونه می آوریم :

پدرجان ، مادرجان جنگ بد است

گه گهی با پدرم
مادرم جنگ کند

آه کاین جنگ وستیز
خلق من تنگ کند

* * *

پدرم شامگهان
دیرتر خانه رسد

مادر من عصبیست
دلش از خشم تپد

از سرشب تا صبح
هر دو چون شیروپلنگ
سوی هم حمله ورند
گپ شان، زشت وچفنگ .... الخ
ناصر طهوری

مادر

ای مادرم ، ای مادرم
پرورده ای جان و تنم
بیدار بودی تا سحر
با شیرهٔ جان خودت
تاقد بر افرازم چو سرو
در مدمت جان میدهم

ای مادر جان پرورم
ای مونسم ، ای افسرم
اندر کنا ر بسترم
دادی روان بر پیکرم
تو بوده ای تاج سرم
استی همیشه سرورم
فضل حق فکرت

امتحان پدر

بابه جانم پدر جان
همرایت یك گپ دارم
قهر نشوی جان جان
نگو که وقت ندارم
صبح که از خواب میخیزی
بسیار بد خومیباشی
وقت سلام گفتن هم
خیلی پیشانی ترشی
چایت نا تمام مانده
از خانه میبرایی
جواب مادرم را
زیرزبان میگویی .... الخ
مژده (نام مستعاریکی از شاعران)

ACKU

ماومیهن ما

. . . .
. . . .

ا ی وطن خواهم آبادی تو
جان دهم در ره آباد تو
هرکه بدخواه توباشد وطنم
باهمین مشت‌سرش میشکنم

ملك باعظمت ما زنده بود
همت وغیرت ما زنده بود
رویین

بنابر این، بسیار شایسته خواهد بود که شاعران مادر بارهٔ گزینش موضوع یامضمون شعر کودك ، ژرفتر، متعالیتر ومسوؤلانه تر بیندیشند وموضوعهایی را برگزینند که برای کودك، تازه، دلچسب و آموزنده باشد .

۳ـ ارائهٔ موضوع :

شیوه ارائهٔ موضوع در شعر شاعران مادر محدودهٔ شعر کودك ، فراتر ازیك گزارش عادی روزنامه یی نیست و پرورش هنر ی موضوع، که قاعدتاً در هر شعری بایدرعایت شود ، متاسفانه در شعر ویژهٔ کودك ما یاوجود ندارد یاچنان ضعیف وکمرنگ است که به دشواری میتوان ازآن یاد آوری نمود. به خصوص اگر از چند شعر معدود بگذریم، پرورش هنری موضوع در شعر هیچ یك از شاعران مادیده نمیشود وشاعران ما بنابر محدودیتهای ذهنی وذوقی خود شان، باری بادریغ ودرد به جستجو ، تلاش وپوینده‌گی کودکان مابهای کم داده موضوعهای سطحی وتکراری رابه گونهٔ یك گزارش گم عمق و ناموثر در قالب شعر کودك عرضه نموده‌اند وبه غلط چنین پنداشته اندکه گویاکودکان ماگزارش پذیرند ، نه هنرپذیر. نمونه‌یی ازاین گونه گزارشهای سطحی :

چشم پتکان

روز جمعه ((چشم پتکان)) کردیم
بازی شوخ ((گیرکان)) کردیم

جمـــع گشتیم طفـلکـــان یکجا
بسته‌چشم ((وسیمه جان)) گردیم
* * *
او پـی جستجـــوی مـا آمـــد
چشم بسته بـه سوی مـا آمـــد
همه از گیـــر او نهـــان گشتیم
گر چه او روبه روی مـا آمـــد
* * *
عـاقبـت من به گیـــرش افتادم
دست خود را به دســت او دادم
چشم خود باز کرد و چشمم بست
من به دنبال جملـــه افتـــادم
* * *
هر چه کـردم کسی نیامـد گیر
از کمانـم شدند همچـون تیـر
با ختـم بازی چشـم پتکـــا ن
خـوب شد گشت ساعت ما ثیـر

ناصر طهوری

بنا براین ، برای رشد بهتر شعر کـودك، لازم است موضوعی که برگزیده میشـــو د ازروال عادی یك گزارش به سطح بیان یك‌واقعیت همراه با هنر تکامل پذیرد تـا در پرورش وآگاهی ذهنی‌کودکان تاثیری‌شایسته به جا گزارد • برای روشن شدن مطلـــب به آوردن یك نمونه بسنده مینمایم •

در نمونه یی‌که می آورم، هم بیان یـــك‌واقعیت وجود دارد ، هم هنرمندانه پـرورده شده است وهم کودکان میتوانند با فراگیری‌این شعر گونه‌یی ازبازی را سازمان دهند :

گرگ وچوپان وسگش

((گـرگم و گلـه میبرم !))
زوزهٔ گرگ شد از دور بلند

گوسفندان ، همه را ترس گرفت
از سر تپه سرا زیر شدند
((چوپان دارم ، نمیگذارم !))
جست وبع بع زد ودر پیش دوید
رهبر گله بز ریش دراز ،
گرگ نزدیك شد وزوزه کشید •
((گرگم و گله میبـرم !))
سگ چوپان به سوی گرگ شتافت ،
شیر شد، پارس کنان ، رفت چوباد ،
رفت ، اما اثر از گرگ نیافت •
((من سگ دارم نمیگذارم !))
گله از پیش و سگش ازپی او ،
رفت چوپان و در آن تنگ غروب
شاد پیچید صدای نی او •
محمود کیانوش

۴ـ تحلیل وتجزیهٔ موضوع :

موضوعی‌راکه‌شاعر برای شعرکودك برمیگزیند، هنگام گزینش ، با آگاهی تمام در نظر داشته باشد که :

الف) واقعی ، شفاف و یکپارچه با شدووحدت آن ازآغاز تافرجام ، نگهداشته شود• آوردن موضوعهای مختلف و پراگنده دریك‌شعر ، برای کودك نادرست است •

ب) برابر با سطح ر شد ذهنی کـــودك باشد، به این معنی که ممکن است موضوعی معین در شعری ویژه برای یك‌کودك ده ساله‌قابل فهم باشد ، ولی همان موضوع بـرای کودك هفت ساله غیر قابل درك باشـــد •بنابراین ، شاعر هنگام سرایش شعر و این که برای کدام گروه از کودکان و درچه‌سنو میخواهد شعر بگوید ، باید به نحوهٔ بیـا ن موضوع وهماهنگی آن باویژه گیهای مراحل‌سنی کودکان ژرفتر بیندیشد •

ج) تمایلات ، خواسته ها وتجربه ها ی‌شاعر باروال خاصی که دارد به هیچـو جه باموضوع شعر کودك نباید بیامیزد و شاعر باید این آگاهی را داشته باشد که تمایلات

خواسته ها وتجربه های یك کودك ـ حتی‌اگر آن کودك فرزند شخصی شاعر و در آموزش تواناتر از دیگرکودکان باشد ـفاصلهٔ بسیار دارد • به سخن دیگر ، ((شعر کودك باید شعر کودك باشد ، زیرا که‌بازیچه‌های کودك هم بازیچه های اوست• بزرگها باپول ، مقام یالااقل نام بازی میکنند وکودکان با توپ وتناب وطوطی • مانمیتوانیم دریافتهای بزرگانهٔ خودرا اززنده‌گی و جهان‌در قالبهای ساده و کودکانهٔ شعر بریزیم و بگوییم که برای کودکان شعرساخته یا سروده ایم•)) (۳)

بنابراین ، فلسفه بافیهای بزرگ‌منشانه،دلسوزیهای بیمورد پدرانه ، موعظه های اخلاقی وبیان خواسته ها و تمایلات خود در قالب شعر کودکان اگربه معنای منحرف ساختن کودك نباشد ، بدون تردید به‌معنای‌محروم گردانیدن وی از درك وشناخت زیبایی های ملموس زنده‌گی جامعه وطبیعت است •به خصوص دراین جا، من علاقه مند هستم تأکید کنم که شعرها وسروده های رزمی ومیهنی رابابد در حد علاقه وتوانایی ذهنی کودکان ساخت وآنهارا درحد صفا، صمیمیت‌ودلچسپی شان به سوی صلح ، انقلاب و دوستی وعشق میهن برانگیخت • باری‌میتوان هرگونه پیام خوب حزب، انقلاب ، میهن وصلح رادر قالب شعر ویژهٔ کودکان‌ریخت وبیان کرد واز این راه به پرورش فکری وذوقی آنها یاری رساند ، اما این‌سخن هرگز به معنای آن نیست که هر گونه شعار یاطرح ویژه‌یی را، که به موازات برداشت وبینش بزرگانهٔ مادر ذهن ماتشکل وتبلوریافته بدون هماهنگ گردانیدن با توانیهای ذهنی کودکان به خورد آنها بدهیم وبه جای آموزش خوب ، سبب‌آموزش بدوبیمار گردیم • به دونمونهٔ از این مواردتوجه مینماییم :

۱ـ طفلك بیدار :

من طفلك بیدارم ، از کاهلی بیزارم
در راه وطن دایم ، آمادهٔ پیکارم
کی خواب نمایم من کار است شعار من
در حفظ وطن دایم ، بیدارم و بیدارم
طفلان وطن باشند ، امید و طنداران
من گلبن این باغم بیخارم و بیخارم

در خانه ودرمکتب ، درکوچه ودربازار
بهر ترقی خاك در کوشش بسیارم
من طفلك افغانم با غیرت و ایمانم
در خدمت این میهن من غرقهٔ افکارم
عشق وطنم دایم درسینه مقیم باشد
این است که شیرینست وشیوه‌اشعارم
(مجلهٔ پیشاهنگ، شمارهٔ‌یکم، سال ۱۳۶۳)

به‌گونه‌یی که میبینیم در این شعر ازآغاز تاپایان تجربه های یك بزرگسال باز تا ب یافته است • مثلا ((طفلك بیدار بودن)) ،((ازکاهلی بیزار بودن)) ، ((آمادهٔ پیکار- بودن))، ((امید وطن داران بودن))، ((گلبن باغ بودن))، ((برای ترقی وطن‌کوشیدن)) و ((عشق وطن رادر سینه داشتن)) به تمامت‌تجربه های یك بزرگسال است • شاعر کوشیده است تا تجربه ها و برداشتهای‌ذهنی و اندیشنده‌گی خودرا به صورت موعظه یی برای کودك بیان نماید که همهٔ آن مفاهیم مورد علاقهٔ شاعر برای کودك آگنده از ابهام وناشناخته است واما این‌شعر دیگر :

سلام به دستها

به دستهای د هقا ن سلام
به دستهای کارگر سلام
به دستهای باغبان سلام
سلام به باغها به کشتها به آبها

پرنده های خوب من
شما ترانه سر دهید
که دهقان به کشتزار میرود
که کارگر به کارگاه

و باغبان به باغها
زمین ما دو باره سبز میشود
سلام به دهقان ، به‌کارگر، به باغبان
به هر چه پاك وشسته است در جهان

دوبین

باروان وبرداشتهای ذهنی کودك توافق بسیار دارد وکودك میتواند درمحدودهٔ سرود های رزمی ومیهنی با شعر ((سلام به دستها)) سازگاری بیشتری نشان دهد وبه آموزش بهتری برسد .

۵ـ تمامیت یك موضوع و تجزیهٔ یك موضوع :

هر موضوعی که در شعر کودك برگزیده‌وارائه میشود باید تمامیت و کلیت موضوع در رابطه با اسلوب توصیف آن در نظر گرفته شود، چه توصیف کلیتها در نزدکودك ملموستر است وباز توصیف ازنگاه روان‌شناسی به احساس نزدیکتر است وکودك چه بساکه به احساس گرایش بیشتر دارد تابه ادراك . مواردی زیادی هست که‌کودك میخواهد تنها احساس نماید واز پدیده یاموضوع مورد نظرش به احساسی شفاف و تجزیه ناپذیر بسنده نماید . مثلا پدر ومادردرنظرکودك یك کلیت هستند . هرگاه پدرو مارد به عنوان موضوع در شعر کودك برگزیده شوند ، باید کلیت خوبی پدر و مادر در شعر نگهداشته شود .

شاعر اگر بخواهد خوبیهای پدر و مادررابه اجزایش تجزیه نموده درقالب شعر بگنجاند گونه‌یی از تشریح رابه‌کار برده‌است‌وتشریح که‌بیشتر به ادراك وابسته است سبب پراگنده‌گی فکری کودك خواهد گردید.طور مثال ، عشق‌ومحبت، یا رسالت آموزشی وپرورشی، یارنجها ، زحمتها ویا دیگرارزشها و نهاد های مادی ومعنوی مجمو عآ درحکم سازنده وبه وجود آورندهٔ یك مجموعه‌یایك کلیت برای پدر ومادر هستند،کودکان به هیچصورت این اجزای سازندهٔ یك کلیت‌را جداجدا در نظر نمیگیرند وباز کودکان از این امرکه پدر ومادر برای آسایش حال‌وآیندهٔ آنهاچه رنجهایی را میپذیرند چه آرمانها وایدیالهایی دارند وافزون برآن ، چه‌ارزشهایی در کوشش گسست ناپذیر پدر و مادر برای پرورش کودك شان وجود دارد ،ناآگاه هستند . آنها خود را در بودن پدر و مادر آسوده وامن احساس مینمایند و همین‌اندازه برای شان هم قابل لمس است و هم دارای ارزشی ویژه . بنابر این پدر و مادردرنظر آنهایك‌کلیتند ـ کلیتی درحداحساس. پس نیازی نیست که شاعر بر اساس این برداشتها وتجربه های خود این کلیتها ر ا درهم شکند وبه موعظهٔ گنگ وتا شناخته بپردازد. مثلا وظایف ورسالتهای پدر ومادر رادرامر آموزش وپرورش کودکان ، که‌درذات‌وسرشت زنده‌گی هر پدر ومادری به گونهٔ طبیعی نهفته است، تجزیه وتشریح نموده‌کودك را پیش از وقت دوگستره و محدودهٔ

ادراک به مجبوریتی وادار گرداند . ارائهٔ یک مثال موضوع را صراحت بیشتری خواهد بخشید .

دراین مثال ((مادر)) به عنوان یک کلیت در نظر گرفته شده است :

با صدای مادر
خانه آبادان است
روز شاد و شب شاد
زنده‌گی خندان است
با صدای مادر
خانه باغ روشن
گوشه گوشه هر جا
صد چراغ روشن
در صدای مادر
نور ، دنیا دنیا
برگ جنگل جنگل
آب ، دریا ، دریا
بی صدای مادر
همه دلها تاریک
همه دنیا خاموش
همه دنیا تاریک

محمود کیانوش

((د راین شعر مجموعهٔ مادر تجزیه نشده‌است . توصیف همان ابهام را دارد که شناخت در مرحلهٔ احساس دارد ، امانشانه‌هاهمه حسی هستند و آنها که ذهنی هستند به تجربهٔ کودک درآمده اند. این نشانه‌های حسی وذهنی مانند رنگها وخطهامنظره‌یی به وجودمی آورند، مجموعه یی آشنا اماتجزیه نشده، درست مانند مجموعه یی که مادراست وکودک او را احساس میکند : صدا، خانه ،روز، شب، شادی، خنده، زنده‌گی، باغ ، روشن ، تاریک، چراغ، نور، دریا، جنگل ،برگ، آب، دل، دنیا وخاموش اینها همه نشانه هایی هستند آشنا که با تجربه‌های حسی آشکار و تجربه های ذهنی ناشناختهٔ کودک ارتباط دارند.)) (٤)

بنابر این، شاعر همواره باید این تلاش‌راداشته باشد که موضوعها را بیشتر د ر قالبهای وصفی ودر محدودهٔ کلیتها ارائـــه‌نموده سرشار بودن احساس کودك رانسبت به کلیتها هرچه بیشتـــر و روشنتـــر حفظنماید •

٦ـ خود داری از پیشداوری :

در شعر برخی از شعرای ماگونه یی ازپیشداوری دیده میشو د کـــه با واقعیت زندهگی هماهنگی ندارد• باری این گـــونه‌پیشداوریها در قصه ها، افسانه ها وسرود های فولکلوری نیز، که عمدتاً از ناآگاهیها ،ناکامیها و محرومیتها منشأ گـرفته است ، بسیاردیده میشود• مثلاًموضوع‌پدراندریامادر،اندر یابرادر اندر و خواهر اندر در پر خی ازقصه ها، افسانه ها وسرودهای فولکلوری‌بازتاب یافته ستم آنها بر کودکان باز گفته شده است • گاهی کودکانی که این گونـــه‌قصه ها، افسانه ها وسروده ها رامیخواننـد یا میشنوند ، خواهی نخواهی نسبت به پدراندر ومادر اندر یاخواهر اندر وبرادر انـدر بدبینی ونفرت ویـــژه یی پیـــدا میکنند وانسانهایی به نام پدر اندر ومادر اندر رادر نزد خود محکوم مینمایند •

هرگاه چنین احساس در کـــودکی یـــاکودکانی پدید آمد، بسیار دشوار خواهد بود که کوشش پدر اندر یامادر اندر را- ولو هرچند که با مهربانی ، صمیمیت وخیراندیشی انجام پذیرد ـ درنزد کودکـان موجـــه وپذیرفتنی گردانید • (٥) بنابراین، هرگونـه پیشداوری درشعرکودك نا رواست و شاعرنباید در بیان وشرح موضوع به‌پیشداوری بپردازد وبالوسیله ذهنیت خودرا بر کودك‌تحمیل نماید • یك نمونه ازاین موارد :

دریغ از این بزرگانی کـه هرگز
نمیدانند قـــد و کـودکـان را
سوار ((بس)) اگر گردند فـوراً
ز چوکی پس کنند این طفلکان را

* * *

چرا ما خورد هـا نزد کـلانهـا
مقـــام و ارج والایـــی نـداریم
به مـوتر هابه دعوتهابه((بس))ها
چرا پهلوی شان جـایی نداریـم

ناصر طهوری

باری همچو شعری،که‌گونه‌یی ازپیشداوری‌رادر خود نهفته دارد ، به جای آموزش‌مثبت، آموزش منفی به بار می آورد ، چراکه دراین‌شعر ((بزرگها)) درکلیت معنای خود مطرح گردیده اند وکودک با خواندن این شعـــر تصور میکند که همهٔ بزرگها نا مهربانـــد و قدرکودکان را نمیدانند • در این‌که شاعـــر صمیمانه خواسته است توجه بزرگان را به اصل ((مهربانی)) برای کودکان جلب‌نماید ،جای شکی نیست، ولی ازاین که این شعرهمهٔ بزرگان رادر نظر کودکان ، بدو نا مهـربان‌جلوه میدهد ، نیز نمیتوان انکـار ورزید • بنابراین، شاعر ونویسندهٔ روزگار ما گـــه‌آماده است چیزی به‌نام شعر یا داستان‌برای کودکان بیافر یند ، نباید بـــه پیشداوری‌بپردازد و نباید آگاهانه یا ناآگاهانه ذهنیت خودرا بر کودک تحمیل نماید •

این بود شش نکتـهٔ اســاســی در بارهٔاسلوب بیان اندیشه که میتوانند ازعمده‌ترین ویژه گیهایی بیان موضوع وگذارش اندیشه‌در شعر کودک به شمار آیند •

ماتا این جا مسالهٔ مضمون یا اندیشه واحساس واسلوب بیان آن رادر شعر کودکان بررسی نمودیم • اکنون هنگام آن رسیـــده‌است‌که به مسایلی چون تخیل ، وزن، قافیه ومختصات فنی وبدیعی شعر کودک توجـــه‌نماییم وارزش هریک را،که طبعاً ازارزشهای نهادین شعر کودک شناخته شده اســـت ،آشکار گردانیم •

منابع این بخش :

۱ـ طبری، احسان، مسایلی از فرهنگ‌وهنر وزبان ، ۱۳۵۹، ص ۲۸ •
۲ـ کیانوش ، محمود، شعرکودک درایران،انتشارات آگاه، ۱۳۵۲، ص ۸ •
۳ـ همان ، ص ۱۰۱ •
٤ـ همان ص ۱۰۰ •
۵ـ دیده شود : پژوهشی اجمالی درزمینهٔادبیات کودکـــان، بهمن رازانی ، انتشارات شرق، ۱۳۵۵ ، ص ٤٦ •

نکته

صد خانه پر ازکتاب سودی‌ندهـــد
باید که‌کتا بخانـــه درسینه بـــود

((؟))

پوهاند دکتور جاوید

طلیعهٔ شعر فارسی

این نکته مسلم است که در ادبیات دورهٔ اوستایی شعر با تعداد معین هجاها وجـــود داشته وحتی کهن ترین قسمت اوستا یعنـی گاتها "گلام منظوم بوده است • ازدوره های پهلوی اشکانی وساسانی آثار منظوم وقابل ملاحظه یی که بتوان آن را از نظر شعـری مورد بررسی قرار داد در دسترس نداریـم خاصه که زردشتیان به نگه داشتن کتب دینی توجه داشتند تابه آثار ادبی • اما قـراین وامارات همچنین چند فقرهٔ موزون در زبان پهلوی وپارچه های ازنوشته های مـذهبمانی مکشوف از شهر تورفان ترکستان چین، نشان میدهد (۱) که این ملت باذوق وفرهنگ به آن درجهٔ تمدنی که رسیده بودند قهـراً صاحب آثار منظومی بوده اند • در لابـلای آثار دورهٔ اسلامی به روایت هایی برمیخوریم که در زبان پهلوی تصنیف ونظمهای بوده که آنرا با ساز وآواز می خوانده اند پس جایی که موسیقی بوده شعر هم وجود داشته بـه ویژه که شعر وموسیقی مانند توامان و دو همزاد از قدیمترین پدیده های ذوقی وفکری بشراند • اسامی الحان ونوا های مو سیقـی که ازمطاوی متون تاریخی وادبی (تـــازی وپارسی) به مارسیده وهمچنین نام یك عده از سازنده گان وموسیقی دانان که در قصص و اشعار دورهٔ اسلامـی آمده، نشانهٔ وجـود موسیقی درین سرزمین تاریخی وباستانـــی است • همین نواهاوالحان است که بخشـی ازآن جزء موسیقی بعداز اسلام شده وبرخ دیگر فراموش گردیده است نام سراینده گان

ومغنیان پیش از اسلام در متون نظم و نثـرعربی ودری کراراً آمده وکسانی چون باربدو- نکیسا ، رامتین وبامشاد، سر کش وسرکب* به عنوان افراد شاخص ومثل اعلای ساز و آواز یاد شده اند • (۲)

همچنین میدانیم که عامهٔ مردم همه وقت‌الحان وسرود هایی داشته اند نظیر تصنیف هاوترانه های امروزی که آن رابه همـــان‌سبك وسیاق شعر های قدیم به آواز خوش ونوای چنگ می خواندند • چون اغلـب این‌اشعار وسرود ها وزن هجایی داشت در موقع خواندن موزون وباآهنگ می آمد، به همین‌جهت این نوع شعر را فهلویات (۳) می‌گفتند یعنی اشعار ولایتی وگراکی • این نوع کلام‌تاعهد نفوذ ورواج شعر دری ((شعر کتابی)) شیوع داشته وآثار آن جسته جسته درخلال‌کتب ادبی به چشم میخورد •

وجود لغاتی چون چامه ، چکامه، سرود ،پساوند و نظایر آن هم ثابت میکند کـــه شعر وموسیقی درین عهود با هم مرتبط بوده‌وهرکه ذوق موسیقی داشته به‌سرودن اشعار می پرداخته است • در کتا ب ((المعجـــم‌فی معاییر اشعار العجم)) میخوانیم که د ل وطبع عامهٔ مردم را هیچ لحـــن لطیـف دراهتزاز نمی آورد که (٤) :

لحن او را مـــن وبیت پهلـوی زخمـهٔ رود و سمـاع خسروی**

در بارهٔ وجودشعر درعهد ساسانی روایتهایی‌داریم که به جای خودمهم وباارزش است از آن جمله است :

---

* فرخی دریکی از قصاید خود اشـــاره‌به سرکش وسرکب دارد ، آنجاکه گوید :

شاعـرانت چو رودکـــی و شهید مطربانت چو سرکش و سرکـب

** مقصود از اورا من یااورامه نوعی ا زخواننده‌گی وگوینده‌گی پارسیان بود با شعر پهلوی که در دورهٔ اسلامی فهلویات خوانده‌شده• ومقصوداز سماع خسروی یاخسراوانی لحنی است از مصنفات باربد مطرب‌که الفاظ آ ن مسجع بوده ونه منظوم مشتمل بر مدح و آفرین خسروپرویز • نظیر لاسکوی که نام‌مرغی بودویکی ازنوا ها به مناسبت طـــرز خوش آن مرغ، لاسکوی خوانده شده چنانکه‌دروجه تسمیهٔ دری یکی از تعبیر ها هـــم آنست که این زبان را از بابت خوشخوانی‌کبك دری، زبان دری گفته اند •

۱ـ ابن مقفع در مقدمهٔ کلیله ودمنه آورده است که انو شیروان به شکرانهٔ آوردن کلیله ودمنه وبه افتخار بروز یهٔ طبیب جشنی برپاساخت ، شعرا وخطبا را فرمود تا هرکدام مناسب آن روز چیزی بسازند ۰(۵)

۲ـ در کتب تاریخ وتذکره، شعری را به‌بهرام گور نسبت داده اند که نشانهٔ وجود شعر درآن عهد ونمودار طبع شعر گوی آ ن‌پادشاه است ۰ مسعودی (٦) به صراحت به شعر سرایی او اشارت دارد وعوفی (۷)، هم‌مدعی است‌که دیوان اورا در کتابخانهٔ سرپل بخارا دیده است که این اشارات نشا نه‌وجود شعر درعهد ساسانی است ۰ دربارهٔ شعر بهرام در صفحات آینده تذکراتی داریم۰

۳ـ عده یی اشعار شش هجایی را که‌تاریخ‌سیستان به نام سرود کرکوی آورده متعلق به عهد ساسانی میدانند اما عدهٔ دیگر براین اورند که این شعرازقرون اول اسلامیست که با تحریف وتغییر لفظی به این صورت‌درآمده وبه وضع اشعار دورهٔ ساسانی ترکیب شده ۰

صاحب تاریخ سیستان از قول ابوالمؤید(ظاهراً ابوالمؤید بلخی به ویژه که در یك مورد هم اورا بلخی خوانده) صاحب کتا ب‌گرشاسب (که که ظاهراً همان شاهنامهٔ اوست که مؤلف قابوسنامه ازآن یاد کرده) نقلی‌دارد که خلاصهٔ آن اینست (۸) :

کیخسرو وپسر سیاوش با رستم دستان‌ودیگر پهلوانان به خونخواهی پدر به ترکستان لشکر کشید۰ افراسیاب راه فرارپیش گرفت واز طریق چین وهند به‌سیستان آمد وگفت من به زینهار رستم آمدم ۰ چون‌مردجا دوبود ، تاریکی یی تادو فرسنگ پیرامون خود پدید آورد ۰ کیخسرو بدانجارفت اما نتوانست از تاریکی بگذرد ۰ آنجایی که اکنون آتشگاه کرکوی است معبد جا ی‌گرشاسب بود وگرشاسب نیز در همانجا چشم از جهان پوشیده بود ۰ مردم به امید برکات آنجا می رفتند ودعامی نمودند ومراد حاصل میکردند ۰ کیخسرو آنجا آمد دعا کرد‌خداوندروشنائی فرادیداوآورده وآن روشنایی تاریکی راناچیزکرد و کیخسرو ورستم به‌پای‌قلعه آمدند وبامنجنیق آتش انداختند وانبارها را آتش زدند وافراسیاب از آنجا به جادویی‌گریخت وقلعه ویران شد۰ کیخسرو آتش‌کرکویه را بنیاد نهاد وآن آتشگاه گویند همان روشنایی است‌که برابر چشم او قرار گرفته بود۰ زردشتیان آن آتش را جا ن‌وروان گرشاسب میدانند وبه این سخن

سرود کرکوی استناد می جویند :

فـــر خـت بـا داروش * خنیده **گرشاسب‌هوش***

همـــی پـرست از جـوش نو ش کن می نوش ****

**** دوست بـدا گـوش بآفرین نهاده‌گوش *****

همـــی نیکـــی کـــو ش د ی گـــذ شت و د و ش

شـا هـا خـد ا یگـا نـا *****بآفرین شا هـی

۳ـ دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرای‌خود آورده است : ابو طاهر خاتونی مستوفی گوهرخاتون زوجهٔ سلطان محمد بن ملکشا ءسلجوقی گفته که به عهدعضدالدولهٔ دیلمی هنوز قصر شرین که به نواحی خانقین است‌بالکل ویران نشده بود • در کتابهٔ آن قصر نوشته یافتند که به دستور فارسی قدیم‌این‌بیت ثبت است :

شرابرا به کیهان انـوشه بـذی جهان را بدیدار تـو شه بـذی

ابو طاهر خاتونی کتابی، در تراجم احوال‌شعر ابه نام ((مناقب الشعرا)) داشته کـه گویا قدیمترین تذکرهٔ شعرا به زبان فارسی‌بوده است • این روایتها وجود شعر را در دورهٔ ساسانی به اثبات میرساند •

مؤلفان تاریخ وادب گاهی هم ازآثاری یا دمیکنند که ازمیان رفته چنانکه در لابلای کتب قدیم عربی وگاهی دری ذکر بعضی ازنوشته‌های فارسی به خط عربی (نه‌به خط پهلوی) به ما رسیده، ازآن جمله است کتاب به‌آفرید(۱۰) پسرماه فرودین اززمرهٔ پیامبران کاذب

---

* روش = فروغ • روشنایی •

** خنیده = پسندیده مشهور، عالمگیر، گرشاسب : پهلوان مشهور اوستایـی ، از جاویدانان •

*** هوش = روان جان ، مرگ •

**** نوش = گوارا •

***** بداگوش = به آغوش •

****** گوش = نگهداری ، چنانکـــه گوش داشتن در اشعار دری به همین معنـی آمده •

******* به آفرین = سزاوار آفرین •

قرن دوم‌که در روزگار ابو مسلم درخراسان‌خروج کرده بود .

ابوریحان بیرونی متوفی ٤٤٠ در آثـــار((الباقیه)) ذکر اورا آورده است . این‌کتاب که در سال ۱۳۲ هجری تالیف شده به‌فارسی‌بوده امابه چه خطی سوال مشکل است .

ابی اصیبعه در کتاب معروف خود به نام((عیون الانبانی صبقاة الاطبا)) (۱۱) روایت کرده که دانشمند معروف هند منکة طبیب که‌زبان فارسی نیز میدانست کتاب شاناق‌هندی رادر باب سموم در عهد مأمـــون الرشید ازهند ی‌به فارسی ترجمه کرد . ترجمهٔفارسی این کتاب محتملا بعد از ظهور اسلام صورت‌گرفته .

غیر ازین کتابها اشاراتی چند به الـرم‌شعرا یابه اشعاری درنواحی مختلف شـده است، مثلا در تاریخ طبری شاعری آمـــده‌است به نام محمد بن البعیث بن جلیس که در سال ۲۳۵ در گذشته وپیران مراغـــه‌اشعار فارسی اورا می خوانده اند، همچنین یاقوت در ((معجم الادبا)) اسم شاعری را به‌نام ابوالاشعث قسمی میبرد که در اوایـــل قرن سوم میـــزیسته است . مسعودی در((التنبیه والاشراف)) می نویسد که‌زاینده رود، رودخانهٔ قشنگی‌است ومردم درخصوص‌آن بسیار اشعار گفته اند. ابوالحسن علی‌بن زیدبیهقی در تاریخ بیهق مـــی نویسد :قدیمترین شاعری که در بیهق به فارسی شعر گفت محمد بن سعد بیهقی است کـــه‌اورا دیوان واشعاری بوده‌است (۱۲) .

تحقیق وجستجو در بارهٔ نخستین شاعـرفارسی ویا اولین آفرینندهٔ کلام منثـــور ، کوشش غیر منطقی وبی حاصل است امـــامیتوان دربارهٔ قدیمترین وکهنه ترین نمونهٔ نظم ونثرکه تاکنون به مارسیده از لحـا ظحالت واصالت بحث کرد ویاراجع به کسانی که اشعار وسروده های مدون و مضبو طـی‌داشته وتاریخ نویسان ذکرآنان را بر همـه مقدم کرده‌اند اظهار نظر نمود .

از کهنه ترین نمونه های سخن فـارسی‌سرود اهل بخاراست دربارهٔ عشقبازی خاتون بخارا شهبانوی آن دیار با امیر خـــراسان‌سعیدبن عثمان که فقط دوپارهٔ مغشوش آ ن به ما رسیده این نمونهٔ کوتاه واندك کـــه‌تاکنون کهنه ترین نمونهٔ شعر فـــارسی خوانده شده مربوط سال ٥٦ هجری یعنـــی‌زمان خلافیت معاویه است .

این دو پاره شعر در کتابی به نام ((اسماءالمغتالین من الاشراف فی‌الجاهلیته‌والاسلام)) تالیف ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی‌متوفی۲٤٥که درضمن مجموعهٔ ((نوادر المحظوظات)) به تحقیق عبدالسلام هارون در قاهره بـــه‌سال ۱۹٥٤ میلادی طبع شده است ، آمـــده

ودرآن به قصهٔ خاتون بخارا وبیان کار سعیدبن عثمان اشاره رفته است • از جمله چنین آمده است که :

((اورا با خاتون دیدار افتاد واهل بخـاراهردو را تهمت نهادند وبروی سرود خواندند به زبان خراسانی بدینگونه :

کـــو ر خمیـــر آ مـــد خا تـــون دروغ کنـــده (؟)

چنانکه دیده می شود ضبط ومعنی الفـاظاین پاره شعر نیز روشن نیست • (۱۳)

بعد ازین کهن ترین نمونهٔ شعر ما ترانهٔیزید بن مفرغ است که به حوادث سال ۵۹ مربوط مؤلفان (۱۴) عرب این فقره را بـــه‌تفصیل نوشته اند که خلاصه اینست :

وقتی که عبادبن زیاد درزمان خلافت یزیدبن معاویه به حکومت سیستان منصوب‌گردید یزیدبن مفرغ شاعر نیز خواست تا بـا اوبه‌سیستان برود • عبیدالله بن زیادبرادرعباداو رامانع شد وگفت که‌برادرم به‌حکومت میرودوشاید نتواند چنانکه باید ازتو نگهداری‌کند واین امر به‌تو گران آید وترسم خانوادهٔماراجامهٔ تنگ به پوشانی • اما ابن مفرغ تعهد کرد که‌چنین نکند واگر اتفاقی افتاد بـه‌اوبنویسد• بالاخره به سیستان آمد وچنان‌شد که عباد به جنگ وخراج مشغول گشت ونتوانست به او بپردازد • ابن مفرغ شروع کرد به هجو گفتن وبه برادرش عبیدالله چیز ی‌ننوشت وخلاف عهد کرد • عباد ازین رفتـار وکردار ابن مفرغ خشمگین شد واورا به‌زندان‌افگند• ابن مفرغ بعد ازمدتی ازحبس فـــرار کرد واز شهری به‌شهری میرفت وهجـــوآل‌زیاد میگفت آخرالا مرد دستگیر شدوعبیدالله اورا باگربه، خوك وسگی به‌یك بند ببســت‌ونبید به اونوشاند و درکوچـه های بصـره گردانید • کودکان درقفای اوفریاد می زدند به‌فارسی می‌پرسیدند این چیست؟ ابن‌مفـرغ به‌فارسی میگفت:

آبست ونبید است عصارات زبیب است

سمیه * روی‌سپیداست

هرچند گویندهٔ این شعر ازلحاظ نـــژادعرب است که شاید دراثر اقامت درخراسان

---

* این شعربه اختلاف ظبط شده، وسمیه‌نام‌مادر زیاد بودکه‌گویند درجاهلیت ازفاحشه‌ها بود وروسپید یارو سفید به طنز• به‌اومیگفت‌یعنی روسیاه کلمهٔ روسپیدبه مرور روسپی شده که امروز به‌معنای فاحشه به کـــارمیرود •

وسیستان زبان فارسی راآموخته باشد باآنهم یکی ازقدیمترین اشعاری است که به‌مارسیده. (۱۵)

دیگر ازنمونه های شعرکهن، حرارهٔ کودکان بلخ است مربوط به حوادث سال ۱۰۸ که طبری آن رانقل کرده‌است. خلاصهٔ داستان این است که ابومنذراسدبن عبدالله ـ القسری به‌ختلان لشکر کشید واز خاقان‌ترك شکست خورد وبه بلخ گریخت. کودکان درکوچه‌ها دردنبال اوصدا میزدند. (۱۶)

از ختلان آمدیه — برو تباه آمدیه
آبار * باز آمدیه — خشك نزار آمدیه **

چنانکه درآغاز یاد کردیم اشعاری زیادرابه‌عربی وفارسی به‌بهرام گور نسبت میدهند.

بهرام گوریا بهرام پنجم که‌از سال ۴۲۰ تا۴۳۸ میلادی سلطنت میکرد زندگانی پرتنعمی داشت.

ابن خردادبه درکتاب «المسالك والممالك»(۱۸) (سال تألیف درحدود ۲۳۰) به این قطعه شعر یانثر مسجع‌بهرام گوراشاره‌می‌کندکه گویا درمقام تفاخر گفته :

*** منم شیر شلنبه و منم ببر یله

ازابوعبید قاسم ابن سلام هروی (۱۵۰ـ۲۲۲)روایت شده که بهرام گورروزی در موقع کشتن شیری این شعر راگفت :

منم آن پیل دمان ومنم‌آن شیر یله — نام بهرام مرا وپدرم بوجبله(۱۹)

(بدین ترتیب منشاء روایت از ابن خردادبه‌بالاتر میرود)

تذکره نویسان قدیم ومتاخر شعر بالارا بامختصر اختلاف درکلمات وروایات ولی همیشه به‌همین وزن وقافیه چنین ظبط کرده‌اند. (۲۰)

منم آن شیر دمان ومنم آن ببر یله — نام من بهرام گور وکنیتم بوجبله
منم آن پیل دمان ومنم‌آن شیر یلله — نام من بهرام گور وکنیتم بوجبله

---

* آبار شکل دیگرکلمهٔ آواره است .

** این‌فقره‌راطبری درسه‌جاآورده‌که ضبط‌ابیات باهم تفاوت دارد اماصورت ظبط آخر همین است.

*** شلنبه یکی ازبلاددماوند است .

آنچه مسلم است اینست که بهرام گوراولین شعر فارسی‌را نگفته است و نسبت این بیت هم به‌او قابل تامل است زیرا:

نخست اینکه بهرام گور خود را بهرام‌گورنمیگفته است واصل نام اوبلجه روژ درهرام است که‌در زبان دری بهرام شده ودیگرکنیه که‌مخصوص عربهاست وبیشتر از اسم فرزند گرفته میشد معمول آن‌زمان وآن‌سلسله‌نبود، احیانا اگر وجودکنیه‌را قبول کنیم ، بوجبله کنیت عجیبی میشود مخصوصا کنیت‌به‌اسم کوه وآنهم به‌صیغهٔ تانیث برای یک شاهزادهٔ ساسانی. به‌هرترتیب به‌اغلب‌احتمال شعر در زمان بهرام شاید به‌زبان پهلوی وجود داشته‌بودوهم‌در اینکه خود بهرام‌شاعر زبان پهلوی بود شاید بتوان حدسی زد ویا قبول کرد اما این‌شعر نسبت شده‌رانمیتوان به‌او منسوب کرد خاصه که‌به مرور آن راتحریف کرده وبه اوزان عربی ودری نزدیك ساخته اند.

ابوالقاسم عبیدالله بن خرداد به‌درکتاب«المسالك والممالك» یك قطعه شعر از ابوالینبغی العباس بن طرخان شاعر عهد برامکه*وذواللسانین را درباب سمرقند آورده است وآن‌قطعه این است:

سمرقند کند مند بدینت کی افگند **

از شاش ته بهی همیشه ته نهی

مؤلف نامعلوم «مجمل‌التواریخ» درشرح حال‌سلطنت‌همای چهرآزادیاچهرزاد گوید: (۲۱) واندر عهد خویش بفرمودکه بر نقش زرودرم نوشتند:

---

* ابوعبدالله محمد بن عبدوس الجهشیاری‌متوفی ۳۳۱ داستانی ازین شاعررا بایحی بن خالد برمکی یاد میکند که زمان شاعر رامعین میسازد یعنی قبل از۱۸۷ که‌زمان‌نکبت وسقوط برمکیهاست می زیسته همچنین ابوالعباس عبدالله بن المعتز عباسی (۲۴۷-۲۹۶) درکتاب طبقات الشعرا المحدثین ذکراورا آورده است. طرخان یاترخان که لقب پدر شاعر است عنوان رسمی شاهان‌سمرقندبود.

** سمرقند آباد، ترابدین روزگارکی‌افگند،از چاچ (شاش) توخوبتر استی وهمیشه تو خوب استی. یاسمرقند آباد بیست که‌زینت‌خودرا انداخته ازشهرچاچ بهتر استی،همیشه توخوبی.

بخـــور بـــانـــوی جهـــان هزار سال نو روز ومهرگان

شمس الـدین محمدبن قیس رازی نـــویسندهٔ سخن شناس قـرن هفتم در تالیـــف جلیل خود ((المعجم فی معاییراشعارالعجم)) آورده است که اول شعر پارســی ابوحفص حکیم بن احوص سغدی گفته است از سغدسمرقند واو در صناعت موسیقی دستی‌تمام داشته است، ابونصر فارابی در کتاب خویش‌ذکر او آورده است وصورت آلتی موسیقار نام‌آن شهرود که‌بعد ازابوحفص هیچ کس‌آن‌رادر عمل نتوانست آورد برکشیده ومیگوید او درسنهٔ ثلثایهٔ هجری بوده است وشعری‌که‌به وی‌نسبت میکنند اینست:

آهوی کوهی در دشت چگونـــه دودا یارند اردبـی یارچگـــونه رودا (۲۲)

اگر این تاریخ ۳۰۰ صحیح باشدبه تحقیق‌این شعر قدیمترین شعر فارسی نیست و- اغلب شعرای طاهری وصفاری مقدم براوستوحکیم همانست که ابونصر فارابی متـوفی ۳۲۹ ذکر اورا درکتاب پیش آورده گـویـدکه شهرود راکه آلتی است در موسیقـــی غیر ازوگس نمیتوانست زد .

از اشعـــار هجایی کـه بگذریم قدیمترین نمونهٔ شعر عروضی که در دست داریـم از ابوالعباس مروزی است.

علاء الدین دده درکتاب ((محاصرة الاوایـل‌ومسامرة الاواخر)) وهمچنین صاحب روضات به نقل ازکتاب ((الوسایل الی‌معرفةالاوایل))جلاالدین سیوطی (متوفی ۹۱۱) که‌او هم‌آن‌را ازکتاب الاوائل ابوهلال عسکـــری متـوفـی(۳۹۵)* نقل‌کرده،ذکری ازشعروشاعری‌فارسی رفته است آنجا که‌گوید:

«اول من نظم‌الشعرا الفارسی ابوالعباس‌بن حنوذالمروزی» پس بدین ترتیـب اول عسکری بعد سیوطی به‌نقل ازعسکری‌نخستین‌گویندهٔ شعر فارسی را ابوالعباس مـــروزی میدانندوازآن عوفی در «لباب الالباب» (سال‌تالیف درحدود ٦١٧) می‌نویسند : در آنوقت که‌رایت دولت مأمون رضی‌الله عنه، کـــه‌از خلفای بنی‌العباس به‌حلم وحیا، جود وسخا، وقار ووفا، مستثنی بوده است به‌مرو آمـــددرسنه ثلث وتسعین ومائه، درشهر مروخوا- جه‌زاده ای‌بود، نام عباس، بافضلی بی قیاس،درعلم شعر اورا مهارتی‌کامل ودردقایق هردو لغت اورا بصارتی شامل، درمدح‌امیرالمؤمنین‌مأمون به‌پارسی شعر گفته‌بود ومطلع‌آن‌قصیده اینست: (۲۲)

---

* کتابی است دربارهٔ کسانی‌که‌امری‌رااول‌دفعه انجام داده مثلا اول‌کسی که‌سکه زد ، نخستین کسی‌که شعر گفت وامثال آن.

ای‌رسانیده به‌دولت فرق خود تافرقدین گسترانیده به وجود وفضل درعالم‌یدین
مرخلافت‌را توشایسته چو مردم دیده‌را دین یزدان‌راتوبایسته چورخ‌راهردوعین

ودر اثنای این قصیده میگوید:

کس برین منوال پیش ازمن‌چنین‌شعری نگفت
مرزبان پارسی راهست بااین‌نوع‌بین
لیك ازآن‌گفتم‌من این مدحت ترا، تا این‌لغت
گیردازمدح وثنای حضرت توزیب‌وزین

چون این قصیده در حضرت خلافت‌روایت کردند امیر المؤمنین اورا بنواخت وهزارا دینار عین مروی را صلت فرمود وبه‌مزید عنایت وعاطفت مخصوص گردانید.

درصحت وسقم این مطلب عقاید ونظریات‌فراوان وجود دارد. برخی دلایلی به طرف داری آن اظهارمیکنندوبعضی علیه‌آن‌که خلاصه‌وفشردهٔ آن‌را ذیلا نقل می‌کنیم:

اولا اسلوب سخن، طرز کلام وشیوهٔ‌جمله بندی باید متعلق به‌قرن پنجم با شد تابه‌قرن دوم. بعید است کلامی‌به‌این استواری‌وجزالت نخستین شعر در ی‌باشد. توجه به صنایع شعری، رعایت مماثله وموازنه دردوکلمهٔ (شایسته وبایسته) دلیل دیگری‌بر قدیم نبودن آنست. بعضی این‌دلایل‌راچنین‌رد میکنند: که‌انشاد چنین قصیدهٔ متین‌وجزیل ازیك‌نفر شاعر ذواللسانین که‌مسلط به زبان‌وادب عربی وفارسی بوده دارای ذوق‌سلیم باشد بعید نیست. موازنه ومماثله صنعتی‌ازصنایع بدیع است و بکار بردن آن توسط کسی‌که‌از اشعار عرب اطلاعات کافی داردهیچگونه استبعاد ندارد وضمناً ممکن است یك فرد صاحب ذوق سلیم بدون اینکه‌باعلم‌بدیع آشنایی داشته باشد چنین مماثله‌در گفتار واشعار به‌کار برد. ثانیاً مأمون در ماه‌جمادی‌الاول سال ۱۹۳ وارد مرو شد ودر۱۹۸ پس‌ازقتل امین به‌خلافت رسید، پیش ازین‌چون ولیعهد بوداورا‌امام‌می‌خواندند، پس‌خطاب کردن او به صیغهٔ‌خلیفه نشانهٔ عدم صحت‌انطباق شعر است باوضع تاریخی اما این‌نکته رانباید فراموش کرد که‌شاید شاعر خواسته‌است شایسته‌گی اورا برای خلافت نشان بدهدنه حالت واصالت‌اورا. دیگراینکه‌به‌اعتبار ماسیکون میتواند اورا خلیفه خطاب کند واین دلیل آن نمیشود که‌او درآن حال حتماً باید خلیفه می‌بود.

گذشته ازینهاازکجامعلوم‌که‌کاتبی امامت راخلافت نکرده باشد.

ثالثاً مخالفان این مصرع‌را «کس‌برینمنوال پیش‌ازمن چنین شعری نگفت» دلیل جعلی بودن آن میدانند ومیگویند مخصوصاً برای‌چنین موضوعی سروده‌شده. این نکته راچنین رد کرده اند که‌خود این دلیل عین مدعاست‌وشاعر این مطلب‌را چگونه ادامی کرد که دلیل برجعلی بودن‌آن نمیشد.

رابعاً باآنکه مأمون مادرش ایرانی بود‌بعید به نظر میرسد که‌زبان فارسی را بدین درجه بفهمد وچنین شعری‌را درك‌کند دربن‌استدلال یك‌نکته جای تامل است که شاید مأمون درطول اقامت خود در خراسان‌ودلایل‌دیگر بازبان دری وبیان آن آشنا شده‌باشد.

خامساً عروض عربی توسط خلیل بن احمدفراهیدی متوفی ۱۷۰ وضع گردید وبعیداست که۱۸ سال پس ازوفات اوبه این درجه‌شایع‌شده باشد که در خراسان شاعر فارسی زبان‌آن‌را به‌کار ببرد وبه‌بحر رمل مثمن‌مقصود(محذوف)شعر بگوید.

اما این نکته را نباید ازنظر دور داشت که‌خلیل بن احمد عروض راوضع نکرده بلکه آن‌را تدوین کرده است چنانکه شعرای‌جاهلی همه به‌این بحور که‌خلیل ابن احمد بعداً تدوین کرد شعر گفته اند وضمناً بسا شعرا که شعر گفته وعروض نمیدانسته اند. عروض چون شعر وموسیقی نمیتواند اختصاص به‌طایفه وقومی‌داشته باشد.

سادساً عوفی د راوایل قرن هفتم یعنی‌پیش‌از۴۰۰سال بعد از عصر مأمون این روایت را نقل کرده است. ازمقدمان ومعاصران عوفی‌مانند رشیدالدین وطواط، نظامی عروضی و- شمس قیس رازی هیچکدام متعرض این‌فقره‌نشده اند سکوت دیگران وذکر عوفی دلیل دیگری درعدم صحت انتساب آنست. البته‌این‌موضوع در بالا ثابت شد که پیش از عوفی ابوهلال عسکری این موضوع‌را ذکر کرده‌است.

سابعاً کثرت کلمات عربی درین شعردلیل‌برآنست که این ابیات در قرن دوم سروده نشده است. چنانچه‌اگربه کیفیت ورودکلمات‌عربی نظر بیند ازیم می‌بینیم که‌در قرن دوم تأثیر لغات عربی درزبان دری بسیار کم است‌وازعدهٔ محدودواژه های مذهبی ودینی تجاوز نمی‌کند. درآثار قرن‌سوم‌وچهارم مقدارکلمات‌عربی‌ازپنج درصد بیشترنیست وآنهم بیشتر لغات‌اداری، دینی‌وسیاسی است که درفارسی معادلی نداشته. در صورتیکه درشعر بالا بیست‌وپنج فیصد کلمهٔ عربی به‌کار رفته‌وهم چنین تثنیهٔ «ید» نشانهٔ آنست که‌این اشعار مربوط قرن دوم نباشد. برای ردایندلیل چنین اظهار میکنند که‌چون ممدوح‌اصلا عرب‌است شاعربرای‌اینکه‌شعرش بیشترمفهوم‌شود به‌ویژه که‌خود هم ازعربیت بهرهٔ کافی

داشته برغم دیگر شعرای صفاری وسامانی‌خواسته است کلمات عربی بیشتر بکار ببرد • (٢٣)

بعضی مستشرقان اروپایی چون براون‌وکازیمیر سکی گویندهٔ این ابیات را کس دیگر غیر از ابوالعباس مروزی میدانند (٢٤)یان رپیکابه استناد قول بارتولدابن ابوا ـ لعباس راباابوالینبغی ابوالعباس که ابن‌خرداد به‌دوبیت اورا نقل کرده ودر صفحات پیش‌از آن یاد کردیم یکی میداند• این بود دلایل‌مخالفان وموافقان در بارهٔقصیده ابوالعباس مروزی• ازقرن سوم هجری به‌بعد خاصه‌درعهدطاهری وصفاری است که‌شعر فارسی نضج وقوام می یابد واز نظر عروضی به تکامل می‌گراید•

ماخذ و منابع :

١ـ شعرپهلوی وشعرفارسی قدیم، نوشتهٔ‌کریستنسن دنمارکی مجلهٔ کاوه، چاپ جدید، سال ١٣٥٦ه، بامقدمه وفهرست مندرجات‌از ایرج افشار، شرکت آفست «سهامی عام» چاپخانهٔ بیست وپنجم شهریور ، شمارهٔ ٤ـ٥، ص ٢٤ •

٢ـ موسیقی قدیم‌ایران، ازعباس‌اقبال‌آشتیانی، مجموعهٔ مقالات عباس اقبال آشتیانی به‌کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ سال ١٣٥٠،کتابفروشی خیام، ص ٢٧ـ٣٢ •

٣ـ پیدایی وبالنده‌گی زبان دری، ازپوهاند دکتورجاوید، شمارهٔ ١٧، مجلهٔ خراسان •

٤ـ المعجم فی معاییراشعارالعجم ، تالیف‌شمس الدین محمد بن قیس رازی، به‌تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی وتصحیح ثانوی مدرس رضوی، به‌همت محمد رمضانی،سال ١٣١٤، مطبعهٔ مجلس ، ص ١٢٩ •

٥ـ کلیله ودمنه، ابن مقفع، چاپ بیروت، ص ٥٧ •

٦ـ مروج الذهیب، تألیف مسعودی‌مروزی، جلد اول ، ص ١٢٦ •

٧ـ لباب الالباب، تالیف محمد عوفی ، با تصحیحات جدید وحواشی وتعلیقات کامل به کوشش سعید نفیسی ، به سرمایه‌کتابفروشی ابن سینا ، چاپ، اتحاد ، اسفند سال ١٣٣٥، ص ٢١ •

۸ـ تاریخ سیستان ، مؤلف یا مؤلفان نامعلوم ، به اهتمام ملك الشعرا بهار، چاپ تهران ص ۳۵ ۰

۹ـ تذکرة الشعرا، ازتصنیف امیردولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه الغازی السمرقندی به سعی واهتمام ادوارد براون انگلیسی ،چاپ مطبعه بریل ۰ واقع شهر لیدن هالند، سال ۱۹۰۱، ص ۲۹ ۰

۱۰ـ تاریخ نثر فارسی ، مجموعهٔ مقالات عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۸۹ ۰

۱۱ـ ذکر بعضی از قدیمترین آثارمفقودهٔ نثر پارسی ، مجموعهٔ مقالات عباس اقبال آشتیانی ، ص ۲۰۶، به نقل ازعیون الانبأفی طبقاة الاطبا، جلد دوم، ص ۳۲ ۰

۱۲ـ برای اطلاع بیشتر ودقیق ترجوع شود به مقاله سید حسن تقی زاده شمارهٔ اول ، سال دوم ، ((دورهٔ جدید)) مجلهٔ کاوه، ص۴۴۸، همچنین تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار ، طبع دوم، چاپخانهٔ اسلامیه ، ص ص ۱۵۶، ۲۵۵ ۰

۱۳ـ یادداشت ها واندیشه ها ، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات جاوید ، سال ۱۳۵۰ ، ص ۱۴۳ ۰

۱۴ـ طبقات الشعرا ، تألیف ابن قتیبه ،طبع لیدن، ص ۲۱۰، تاریخ الرسل والملوك، طبری تألیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری ،ص ۱۹۲، الاغانی ، تألیف ابو الفرج اصفهانی ، جلد هفدهم، ص ۵۶، به نقل ازمقالهٔ قدیمترین شعر فارسی بعداز اسلام نوشته محمد قزوینی ، مجلهٔ کاوه، شمارهٔ۳۵، ص ۲۷۳ والبیان والتبین، جاحظ ، چاپ مصر ، جلد اول، ص ۱۰۹ ۰

۱۵ـ ص ۲۷۵ مقالهٔ بالا ۰

۱۶ـ تاریخ ارسل والملوك، محمد بن جریر طبری، طبع قاهره، ص ۱۹۰ ۰

۱۷ـ مروج الذهب مسعودی ، چاپ باربیه دومینار پاریس ، جلد اول، ص ۱۲۶ ۰

۱۸ـ المسالك والممالك ، تألیف ابن خردادبه، چاپ لیدن ، ص ۱۱۸ ۰

۱۹ـ منشأ فارسی شاهنامه، نوشته سیدحسن تقی زاده، شمارهٔ اول، سال دوم، دورهٔ جدید، کاوه، ص ۴۴۸ ۰

۲۰ـ المعجم ، ص ۱۶۹ ۰

۲۱ـ مجمل التواریخ والقصص ، مؤلف نامعلوم، به نقل موهل ((روزنامه آسیایی))

فرانسوی دورهٔ سوم ، جلد یازده، ص ۰۳۵۷

۲۲ـ لباب الالباب ، تالیف محمد عـوفی، باتصحیحات جدید وحواشی توعلیقات کامل، به کوشش سعید نفیسی ، ص ۲۱ ۰

۲۳ـ تاریخ ادبیات ، دکتور ذبیـــح الله صفا، جلد اول، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۳۸، ص ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱ و تـاریـخ ادبیات ایران ، تالیف جلال الدین همایی ، جلد اول ودوم، کتابفروشی فروغی، شهریور، سال ۱۳۴۰، ص‌ص ۴۸۶ـ۵۱۰ کتاب افغـا ـ نستان، چاپ دایرة المعارف وبیست مقالـــهٔ قزوینی، جلد اول، به تصحیح مولوی مرتضی حسین فاضل لکنهوی، لاهور، ۱۹۶۳، ص۰۲۷

۲۴ـ تاریخ ادبی ایران ، تـالیف ادوارد براون، جلددوم، ترجمه وتحشیه و تعلیـق علی پاشا صالح، کتابفروشی ابن سینـــا ، سال ۱۳۳۵، ص ۶۵۹ وشرح کازیمیرسکی دربارهٔ دیوان منوچهری، چاپ پاریس، سال ۱۸۸۶، ص ۷ ۰

۲۵ـ تاریخ ادبیات ایران، تالیف یـــان ریپکا، چاپ هالیند، سال ۱۹۵۶، ص ۱۳۵ ۰

نکته

شعر شاعر نغمهٔ آزاد روح شاعراست
کی توان این نغمه را بنهفت با افسونگری
((بهـــار))

ACKU

پروفیسور رحیم مسلمانقلوب
و
پوهاند عبدالقیوم قویم

دربارهٔ استنادهای شعری

بدایع الصنایع و اهمیت آنها

از تذکر عطاء الله محمود حسینی ، در کتاب بدایع الصنایع که به شرح وتوضیح چگونگی صنعتهای بدیعی اختصاص دارد ، برمیآید که وی برای ایضاح صنعت های گوناگون بدیعی و اصطلاحات ادبی ، بهخاطر افادهٔ بهتر فکر ومضمون در این زمینه، به آوردن مثالهای شعری وپارچه های منثوردمبادرت ورزیده ودر تطبیق مواردمربوط به آنها استناد جسته است .

در این کتاب تقریباً ۹۳۰ بیت (۱۸۶۰مصرع) به منظور های گوناگون آورده شده است که آنهارابه چهار مورد ذیل میتوانتفکیک کرد :

۱ـ از قصیدهٔ مصنوع خواجه جمالالدینسلمان ساوجی .

۲ـ از شاعران معلوم .

۳ـ از شاعرانی که نامشان ذکر نشدهاست .

٤ـ شعر های خودعطاء الله محمودحسینی.

۱ـ عطاء الله در کتاب خود از قصیدهٔمصنوع جمال الدین سلمان بن علاء الدین

ساوجی (فوت ۷۷۸ه ـ مطـابق ۱۳۷۷ م) ۵ر۷۸ بیت (۱۵۷ مصرع) آورده است .

در این خصوص شیوه یی راکه وی درپیش گرفته، چنین استکه هنگام بـه پایان رسانیدن صنعتهای مختلف بدیعی، ازقصیدهٔ مصنوع بیتی را باذکر بحروزحاف آنمیآورد وسپس به تقطیع آن میپردازد . مثلا پس از توضیح مزدوج گوید:

((ومثال این صنعت از قصیدهٔ مصنوع ،این بیت است . ازبحرکامل مثمن : بیـت

چو رسید فصل بهار و شد، چو بهارچین چمن ازسمن
به نشاط آب وزان خـــزان به از آن،چم ای تو بهار من

متفاعیلـن متفاعیلـن متفاعیلـن متفاعیلـن
متفاعیلـن متفاعیلـن متفاعیلـن متفاعیلـن

ضمناً باید گفتکه عطاء الله چون بـــه نشان دادن زحاف بیتها میپردازد ، در این مورد دست به تحقیق نیز فـراز مینماید ،یعنی اگر در زمینه اختـــلافی میان محققان موجود باشد آن رابیان وتاحد امکان ایضاح وروشن کرده است . چنانکه صنعت تقسیم راشرح میدهد وبعد دوبیت خودرا مثـــال می آورد ومینویسد :

((ومثال این صنعت ازقصیدهٔ مصنوع این بیت است ـ از بحر مجتث مثمن مخبـو ن که عروض وبحراوبه قول شمس قیس، اسلم است وبنابر قول حضرت استادی (یعنی جامی ره)، مقطوع وبنابران اختیار این کمینه ،ابتر . (بیت :)

عیال کلك وزبانت به معرض انشا یکی جریرودوم اعطل وسوم اعشا
مفاعلـن مفـاعلن مفاعلن فعلـن مفاعلن مفاعلن مفاعلـــن فعلـن

۲ـ عطاء الله محمود حسینی در اثر خود۸٤ بار از آثار ٤٦ شاعر مثالهای شعر ی میآورد که آنها ۱۳٦ بیت (۲۷۲ مصرع) رادربر میگیرد . اگر ترتیب را موافق مقدار بیتها در نظر بگیریم، چنین فهرستی بـــه وجود می آید :

نام شاعر	چندبار	مجموع بیتها
۱ـ انوری	۷	۱۵
۲ـ معزی	٦	۹
۳ـ ظهیر فاریابی	٤	۹
٤ـ رشید وطواط	۵	۹

نام شاعر	چندبار	مجموع بیتها
۵ـ رشید سمرقندی	۲	۸
٦ـ رودکی	٦	۵
۷ـ شمس قیس رازی	٦	۵
۸ـ مولانا صاحب استر آبادی	۱	۵
۹ـ عبدالرحمن جامی	۱	۵
۱۰ـ ازرقی	۲	٤
۱۱ـ مسعود سعد سلمان	۳	٤
۱۲ـ لامعی	۱	٤
۱۳ـ نوایی	۳	٤
۱٤ـ عنصری	۲	۳
۱۵ـ منوچهری	۱	۳
۱٦ـ کمال اسماعیل	۱	۳
۱۷ـ اظهری	۱	۲٫۵
۱۸ـ ابوشکور بلخی	۲	۲
۱۹ـ عسجدی	۱	۲
۲۰ـ سوزنی	۱	۲
۲۱ـ ادیب صابر	۱	۲
۲۲ـ خاقانی	۱	۲
۲۳ـ مولانا عالمی هروی	۲	۲
۲٤ـ مولانا شرف الدین رامی	۱	۲
۲۵ـ امیر علی اسد	۱	۲
۲٦ـ بهرامی	۲	۱٫۵
۲۷ـ فردوسی	۱	۱
۲۸ـ منصور منطقی	۱	۱
۲۹ـ ابوالفرج	۲	۲

ACKU

نام شاعر	چندبار	مجموع بیتها
۳۰ـ منطقی	۱	۱
۳۱ـ حکیم سنایی	۱	۱
۳۲ـ رضا نیشاپوری	۱	۱
۳۳ـ مولانا لطف‌الله نیشاپوری	۱	۱
۳٤ـ عبدالواسع جبلی	۱	۱
۳۵ـ قمری	۱	۱
۳٦ـ مختاری	۱	۱
۳۷ـ امیر خسرو	۱	۱
۳۸ـ مولانا فتاحی	۱	۱
۳۹ـ نظیری	۱	۱
٤۰ـ ابوالمقاتل ضریر	۱	۱
٤۱ـ خواجه حافظ	۱	۱
٤۲ـ شیخ کمال خجندی	۱	۱
٤۳ـ حافظ حلوایی	۱	۱
٤٤ـ امیر شاهی	۱	۱
٤۵ـ ابوحفص سغدی	۱	۱
٤٦ـ شهید بلخی	۱	۱

ازاین جمله یك بیت (ازابوالمقاتل ضریر)عربی است • بیت د یگـــر (از خســـرو) مقرؤاللفظین میباشد • یعنی آنهاراهم بهزبان‌دری وهم به زبان عربی میتوان خـــوانده • اشعار باقیمانده همه تاجیکی ـ فارسی اند •

عطاء الله اگراز یك طرف از آثارشاعران بزرگ ومعلوم ومشهور، مانند رودکـــی ، ابوشکور ، فردوسی ، انـــوری، عسجدی،معزی، منوچهری، ظهیر، مسعود سعدسلمان، حافظ ، کمال، جامی ودیگران ، نمونه هایی‌آورده باشد ازطرف دیگر در اثر خود ا ز آفریده های شعری سخنورانی که اکنون درنزد همه خوانندهگان تاجیك ، آنقدر زیـــاد مشهور نیستند ، از قبیل : بهرامی، مولاناصاحب استراآبادی، مولانا عالم هروی، مولانا لطف‌الله نیشاپوری ، ابوالقاسم زیادقمری‌جرجانی ودیگران، پارچه هایی درج نمـــوده است که این جهت (بدایع الصنایع) بـــرای‌تاریخ ادبیات دری اهمیت دارد •

ACKU

از اشعار اساس گذار ادبیات دری استادرودکی، درشش مورد پنج بیت آورده شده است که همهٔ آنها توسط مآخذ دیگر ارایه‌شده اند . (۱) امااین بیت رودکی :

همی بکشتی تو در عدو نماند شجاع همی بدادی تو آدمی نماند فقیر. (۲)

در (بدایع الصنایع) دو بار، درهردومورد، بااندك اختلاف ثبت شده است ، که اگر خطا نکنیم ، اصلی که به صواب نزدیك‌است، چنین خواهد بود :

همی بکشتی تا آدمی نماند شجاع همی بدادی تا آدمی نماند فقیر .

این بیت شهید بلخی ،

به تیر از چشم نا بینا سپیدی نقطه بر دارد .

که نه‌دیده بیا زارد نه نا بینا خبر دارد . (۳)

نیز در (بدایع الصنایع) به طرز دیگری به‌نظر میرسد که آن شاید درستتر باشد . بدین طریق، (بدایع الصنایع) برای‌مطالعه وتهیهٔ متن علمی ـ انتقادی آثاربدیعی یك تعداد شاعران سده های ۱۰ـ۱۵م اهمیت بزرگ دارد .

۳ـ در اثر عطاء الله از شاعرانی که نام‌شان ذکرنشده، ۳۱ بار ٤۷ بیت (۹٤ مصرع) شعرآورده شده‌است، ازسبك و اسلوب آن‌نمونه ها میتوان پی برد که آنها اکثر ا ز شاعران گذشته میباشند . اما برای تعیین‌دقیق وقطعی شاعرانی که اشعار شان دراین کتاب آمده، لازم است تحقیقات جداگانه‌صورت گیرد .

٤ـ همانطوری که ادبیات شناسان ازجمله نوایی (٤)، خواند میر (٥) بابر (٦) ودیگران ذکر نمود ه‌بودند ، عطاء الله محمود حسینی‌شاعر نیز بوده بنابران ، در (بدایع الصنایع) ازاشعار خود (٦۷٤) بیت (۱۳٤۸ مصرع)در موارد گوناگون آورده است اگر نمونه‌های شعری وی ازروی نوع ونمود های خود به‌گروه هاتقسیم گردد چنین ترتیب حاصل خواهد شد :

۱ـبیت (۷)ـ ۳٥٥ (۷۱۰ مصرع)

۲ـ رباعی‌ـ ٥۸ (۱۱٦بیت‌ـ ۲۳۲ مصرع)

۳ـ قطعه‌ـ ۳۷ (۱۱۸بیت‌ـ ۲۳٦ مصرع)

٤ـ غزل‌ـ ۱۲ (٤۹بیت‌ـ ۹۸ مصرع)

٥ـ مثنوی ٦پارچه (۱۲بیت‌ـ ۲٤ مصرع)

٦ـ مسمط ۲پارچه (۷بیت ـ ۱٤مصرع)

۷ـ مستزاد ۱ (٤بیت ۸مصرع)

۸ـ مصرع ـ ۱۸ (۹ بیت‌ـ ۱۸مصرع)

ACKU

در خصوص انتساب این شعر هابه عطاءالله نباید شك داشت، زیرا خود اودر آغاز کتاب این نکته‌را چنین تأکید کرده است:(والتزام کرده شده که اکثر ابیات این رساله نتیجهٔ فکر وخیال این شکسته حال باشد.وهرگاه شعر یکی از استادان آورد، نام‌اوبرد وابیاتی‌که خواجه جمالدین ... ازبرای‌تمثیل وتبیین وصنایع وبحوروزحافات‌آن‌در (قصیدهٔ مصنوع) خود درج کرده، هریك رادرموضع‌او ازبیان صنایع مندرج سازد...))

اگر سرایندهٔ شعر معلوم باشد عطاءالله حتماً نام اورا ذکر میکند مثلامیگوید، ((این بیت رودکی است)) ، یا((ملك‌الشعرا امیرخسرو گفته است...)) یااینکه ((مولانا لطف‌الله نیشاپوری گفته)) .... اما اگرشاعر نا معلوم باشد ، مؤلف اشارتهای نظیر ((شاعر گفته)) ، ((یکی‌گفته)) ...وامثال‌آن‌را به‌کار میبرد.

ولی‌هنگام آوردن شعر خود وی چنین‌تذ کری‌را نمی نویسد وباذکر توضیحی((چنانکه بیت)) ، اکتفامی نماید. این وضع شایدبدان سبب باشد که در رسالهٔ ((قافیه)) که قبل از ((بدایع‌الصنایع)) تألیف یافته بود(۸) ،عطاءالله درسر هربیت نام خودراذکر کرده وناموجا، بودن این اصل رابعضیهانشان‌داده اندچنانکه بابربه‌رسالهٔ مذکور ازدوجهت ایراد گرفته ونوشته است:

(عطاءالله ر. م.) (((درقافیه یك رساله‌تألیف کرده اما عیبش اینست که‌برای مثال درتمام موارد، ابیات خودرا آورده است .همچنین پیش ازهربیت اشارهٔ ((چنانکه‌دراین بیت بنده)) رالازم دانسته است.)) (۹)

اشعار پراگنده عطاءالله ازجهت مضمون‌ومحتوا وشکل وبدیعات گوناگون است واهمیت وخصوصیات زیادی دارد.

چنانکه از کتابهایی که‌به صنعت بدیعی‌اختصاص دارد، ازقبیل ، المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم، ترجمان‌البلاغه، حدایق السحرفی‌دقایق‌الشعر، جمع مختصر وامثال آنها،معلوم میگردد که‌نمونه‌های شعری که‌از خودمؤلفان‌آورده شده اند، اکثر عشقی وعمومی بوده، حادثه‌های مشخص زنده‌گی‌راکمتر دربرمیگیرند. ازین رویك تعداد اشعار عطاءالله نیز همین خصوصیتهارا حایز میباشد. مانند :

رازمنی زار نپرسد دگر بسته مگر باز به‌قتلم کمر؟!

یا:

دل به مهرویی عطایی داد وازغم جان‌دهد این سزای آنکسی‌کودل به‌مهرویان‌دهد.

قابل توجه است که‌در همینگونه‌پارچه‌های‌شعری نیز تصویرهای برجستهٔ شعری، تشبیهات فراموش ناشدنی به‌نظر میرسد.مانند:

قرار دردل من‌چون بود که‌نیست ترا چوچشم خویش‌زشوخی‌به‌هیچگونه قرار ؟!

دربیت مذکور که‌برای صنعت ادبی‌ردالعجز آورده‌شده است به‌فکرما، شوخی وبیقراری

محبوبه وچشمان بیقرار بازیگرآن، به نهـــج جالب توجه وهنرمندانه، تصویر گـــــردیده است.

یامورد دیگر ، از صنعت اشتقاق :

قاصد برای کشتن من تیغ کین مبند مقصود حاصل است چو ازیك نگاه تو

بیت ذیل به‌جز شکل وبدیعات زیبـــا ،معنی برجسته نیز دارد:

ای‌گشته زشرم رنگ روی توگل آب چون آب شـده به‌پیش روی تـو گلاب

میتوان گفت که‌موضوعهای عمومی وعشقی،اساساً درمصرع وبیت (فرد)های عطاالله‌به نظر میرسد. این وضع در رباعی، غزل‌ودیگرانواع شعر، تقریباًمشاهده نمیشود. امااشعار پراگندهٔ عطاالله در «بدایع الصنایع» بـرای مطالعهٔ زندگی مؤلف‌حسیات، جهانبینی،عقاید وافکار وخلاصه شخصیت او وهمینگونه نیـزاوضاع زمان بسیار ثمربخش میباشد.

ازیك بیت ویك رباعی که‌در دیباچه‌آورده‌شده اسد، نام مؤلف ونام کتاب‌اورا چنیـــن پیدا میکنیم:

کمینه بندهٔ معبود مغنی عطاالله محمودالحسینی

یادرا ین رباعی میخوانیم:

این بحر خیالات بـدایـع انجـام کز در صنایع است بازیب ونشان

این را تو بـدایع الصنایع‌کن نام سازد به عطای حق عطایی چوتمام.

ازدو رباعی که در خاتمهٔ کتاب ذکر شده‌است، میتوان پی‌برد که تاریخ اتمام اثـر، دهم جمادی الاخر ۸۹۸ هجری (برابرباسیوم‌مارچ ۱۴۹۳م)میباشد:

این نسخه که مثل اویکی ازصد نیست درفن‌بدیع خوبتر زان حد نیســـــت

تحـر یـر نکـــو یـافتـه تـاریخش ((تحریربدیع)) است‌که‌دروی (بد)نیست

یادر رباعی دیگر چنین‌آمده‌است :

این نسخه که درصنایع آمد نادر چون گشت تمام کردم اوراظاهر

پرسید زعامیان یکی تاریخش باوی گفتم: (ده‌جمیدالاخر)

چنانکه معلوم است (۱۰) وفات عطاءالله‌محمود حسینی در اواسـط شوال سال ۹۱۹ (مطابق دسمبر سال ۱۵۱۳ م.) به وقـــوع‌پیوست . اماسال تولد وعمروی درمآخذادبی وتاریخی‌موجودتذکرداده‌نشده‌است. این مسـألهٔ مشکل راپارچه های‌شعری (بدایع‌الصنایع) یك‌اندازه آسان میسازد. مثلامؤلف دریك‌رباعی‌به چهل سال خدمت کردن خـویشـ‌اشاـ رتی دارد:

چل سال به‌خلق صرف کردم اوقات ضایـع کردم خلاصهٔ عمر و حیات

شد وقت، عطایی که‌دیگر بگریزی ازصحبت خلق، کین بود راه نجات.

عطاء الله کتاب (بدایع‌الصنایع) رادرسال۱۴۹۳ به‌انجام رسانیده است ازاینجامیتوان

تخمین کرد که رباعی مذکور در سالهای نودقرن پانزدهم میلادی سروده شده است . لیکن ازآن رباعی روشن نمیشود که عطاالله دروقت سرودن رباعی مذکور چهل ساله بوده است یا بیشتر؟

زیرا اشارهٔ ((به‌خلق صرف کردم اوقات)) به‌این مسأله امکان درست نمیدهد. به‌هرحال، شاید عطاالله درسالهای چهلم قرن پانزدهم به دنیا آمده ، تقریباً هفتاد سال عمر کرده به‌سال (۱۵۱۳) پدرود زنده‌گی گفته باشد.

خواند میر در جلد هفتم روضة‌الصفای میرخواند، به‌ضعف وناتوانایی جسمی عطاالله درآخرهای دورهٔ حیات، اشاره میکند ومینو یسد که: ((اورا در اواخر اوقات حیات، دیدهٔ ظاهر ازرویت دنیا عاطل گشت.)) (۱۱) خواندمیر این معلومات را در حبیب‌السیر نیز عیناً آورده است. (۱۲)

عطاالله درکتاب خود به رمد (درد چشم) گرفتار شده رابه نحوی‌می‌نمایاند که‌خواننده راباعث‌ازدیاد معلومات میشود. اودر ضمن بیان صنعت‌سوال وجواب میگوید: ((در وقتی این کمینه را رمد عظیم شده بود، ازشهربه‌جهت حرارت هوا به ده انتقال نمودوازیاران چشم داشت پرسش بود و هیچکس‌نیامد . بعد از مدت مدیدیکی از یاران یك‌بیت نوشته فرستاد.)) عطاالله بعدازذکر کردن بیت میگوید: ((این‌کمینه‌درجواب این بیت را فرستاد (بیت)):

چشمم که گشته بود زدرد فراق سرخ بر راه انتظار تو آخر سفید شد))

به همین منوال از اشعار عطا الله معلوم‌میشود که‌وی صاحب عیال وفرزند بوده‌ودر زنده‌گی رنج وآزار زیاد کشیده است. چنانکه درصنعت تاریخ رباعی آورده است که دران نام فرزندش مسعود ذکر میباشد وسال‌ولادت‌وی ۸۷۶هـ (۱۴۷۲م .) گفته شده است :

مسعود که‌چون ستارهٔ رخشان‌است در چشم من وجسم مرا چون‌جان‌است

تاریخ ولادتش اگر میجو یی از ((سلخ‌رجب)) جوی که‌تاریخ آن است

عطاء الله د ر بارهٔ معا صر ا ن‌خود- عبدالرحمن جامی(۱۴۱۴-۱۴۹۲م.) علیشیر نوایی (۱۴۴۱-۱۵۰۱م) حسین بایقرا (فوت ۱۵۰۶م.) شعر هایی گفته‌است که دربدایع الصنایع بعضی ازنمونه‌های آنهادرموارد معین نقل شده است چنانکه دروفات جامی این قطعهٔ تاریخی راسروده، بعضی ازصفات بزرگ خراسان وماوراء النهررا یاد آور شده است:

حضرت مجدود جامی مقتدای‌اهل فضل
آنکه مثل او ندیده هیچکس در کائنات
قطب دوران بود وچون شد فوت نزد اهل‌دل
((فاتمنا قطب دوره)) گشت تاریخ وفا ت(۱۳).

عطاالله در بارهٔ نوایی یك قصیده (درچهارمورد- برای حسن ابتدا، گریزگاه، حسن مطلب وحسن مقطع، ۹بیت)، دورباعی تاریخی(درخصوص ساختن‌مدرسه ویك عمارت دیگر)، یك قطعه (۳بیت) یك قطعهٔ موشح، به نام((امیر علیشیر)) ۵بیت، یك بیت ودو مصرع

گفته است که همه‌گی ۲۳ بیت (٤٦مصرع)را تشکیل میدهند.

عطاالله دراین پارچه‌ها خصلت وشخصیت نوایی‌را تاحدی منعکس نموده است مثلا درقطعهٔ زیرین، سخنوری، خردمندی، ولایت پناهی نوایی وصف‌کرده شده است:

داد سخن در جهان از خرد خرده‌دان — میر ولایت پناه میر علیشیرداد
دارد از استاد کارعلم‌وهنر بی‌شمار — میر ولایت پنا ممیر علیشیر یاد
تابه ابد مستدام برسر خاص و عوام — میر ولایت پناه میر علیشیر باد

عطاالله رابطهٔ خویش‌را بانوایی ولطف ومهربانی اورا تااندازه‌یی انعکاس داده‌است این وضع ازیك طرف شخصیت نوایی‌را برجسته نشان میدهد.

ازطرف دیگر برای شرح حال نویسندهٔ «بدایع‌الصنایع» ازفایده خالی نمیباشد. چنانکه اودر گریزگاه قصیده‌یی با اشاره بااین مسایل گوید:

گهی چرخم به‌توران بردوکرداوقات من‌تیره — گهی افکند درایران وکرد احوال‌من‌ویران
جفای چرخ‌چون‌برمن گذشت ازحدخردگفتا — برو تاداد توبستاند ازوی نایب سلطان
امان ملك امین‌دین امیرمعدلت آیین — نظام الدین علیشر آن جهان دانش واحسان

مؤلف ازکرم ولطف نوایی برخوردار بودن خویشتن‌را دریك‌مصرع که‌درد دایرهٔ متفقه آورده است، نیز ایضاح میدارد:

بود با نوااز نوایی عطایی

ظاهراً عطاالله در زنده‌گی احتیاج مادی‌داشته وازاین جهت ازاشخاص مقروض‌میبوده که این مورد درشعر ذیل چنین افاده یافته‌است:

شدی سلمان عهدت درصنایع بنده‌گر اورا — نبودی‌فکرقرض غیرقرض‌الشعرچون سلمان

درکتاب ((بدایع‌الصنایع)) علاوه براشعاری که‌دربالا ذکر شد، دوبیت دیگر نیز موجود است که احتمال دارد آنها نیز درحق نوایی گفته شده باشد، مانند:

ای‌که صافی ساختی عیش مر ازدرد درد
دورباد ازگرد تو آسیب دور تیز گرد

نوایی به عطاالله‌کمك زیاد مادی ومعنوی‌کرده است‌که این مسأله رادیباچهٔ «بدایع‌الصنایع» ویك حکایت خواندمیر درمکارم‌الاخلاق (١٤) به‌وضاحت بیان میدارد. خواندمیر تذکر میدهد که‌عطاالله حویلی‌را از قریب‌مدرسه اخلاصیه خریده نتوانست ولی نوایی چنین حویلی‌را به‌اوبخشید. این مورد آنچه‌راکه در بارهٔ نا آسوده حالی عطاء الله در بالا گفته بودیم، تصدیق میدارد. بنابران (صافی) سازندهٔ (عیش) عطاء الله نوایی‌میباشد ومخاطب بیت بالاهم اوست.

صاحب ((بدایع‌الصنایع)) در خصوص حکمران زمان خویش حسین بایقرا ده بیت شعر، یعنی یك مسمط (٥بیت) ویك قطعه(٥بیت) گفته است بعضی مؤلفان، از جمله

خواندمیر مسمط مذکوررا به‌حیث بهترین نمونهٔ آثار مضمون عطاالله خوانده‌اند این شعر در روانی وتشبیهات حایز خصوصیت برارزنده است، اما دارای مضمون بلندی نیست باآنهم بیت مقطع آن‌جالب دقت است.

به‌مسجد عزیزی مرا دید وگفت — که ای فضل و دانش تورازیب‌وزین

سوالی کنم از تو آن را جواب — بگو روشن و پاك همچو لجین

چه چیز است هر روز غیر نما ز — که بر ما مقرر بود فرض عین ؟))

بگفتم: (دعای ابوالغازی آن — امان زمان شاه سلطان حسین !)

بگفتا: ((عجب زود گفتی تو هم — الهی شوی زود فارغ ز دین)) (۱۵)

به‌گمان ماشاعر دربیت آخر به‌قرضداربودن‌وادا کردن نتوانستن آن اشاره کرده است . شاید مقصد اساسی شاعر از سرودن قطعهٔ بالامدح وثنای خشك وغیر صمیمی سلطان حسین نبوده بلکه آرزوی نجات یافتن ازقرضداری بوده است. چنین اشعار پراگندهٔ عطاالله جهتهای گوناگون زنده‌گی‌او، بعضی‌ازمسایل زمان وی‌را به‌قدر امکان روشن مینماید.

در بابر نامه تأکیدشده است که عطاالله ((علم عربی‌را خوب میدانست)) (۱۶) این مطلب از سراسر اثرا وآشکار است. وی‌درکتاب خود از گفته های چندین ادبیات شناس عربی زبان ـ ازقبیل‌ابن الاثیر، جاحظ ، سکاکی ، سعد الدین تفتازانی ، قطب الدین شیرازی و دیگران‌استفاده کرده‌است . امادر ((بدایع‌الصنایع)) به جزاز چند پارچه نثر، در بعضی از مواردا‌شعاری از خود آورده است که به زبان عربیست . عطاء الله رنج ومشقتهای زنده‌گی‌راخیلی فراوان کشیده ، گاهی تلخیهای زنده‌گی را در اشعارش هم بیان کرده‌است‌چنانکه گوید :

هرگز نبود دمی حضور و طربم — هر لحظه شود زیاده رنج وتعبم

هر دم المی دگر رسد بی سببم — القصه من ازطالع خود درعجبم !

یا :

نشد هیچ حاصل مر ازین دیار — به جز محنت و حسرت ودرد یار

شاعر باربار از جفای دوران شکایت کرده‌است . چنانکه درربا‌عی ذیل گوید :

فریاد کند دل از جفای دوران — صد داد کند دل از جفای دوران

ساقی قدحی بده‌که یکدم باری — آزاد کند دل از جفای دوران .

عطاء الله محمود حسینی در بارچه های‌غنایی نیزبه غم ومحنتهای خود ، به واقعه های جدی زنده‌گی اشاره هایی میکند . مانند:

پایمال غم شدم کس رانشد پروای من — گر نباشد کاسهٔ می دستگیرای‌وای من!

شاعرنه از درد عشق، بلکه از فتنه وستم‌دهرفریاد مینماید ، مثلا :

مپندار یدای یاران کەمن ازعشق‌گریانم به آب دیده میخواهم غبارفتنه بنشانم

یـا :

سـر گشته مهر خان خـورشید وشم دایـم زرقیبـان ستـم و جـور کشم
د ردور بـه غیـر دردی غـم نچشـم با محنت ورنج وخواری ودرد خوشم ۰

قابل توجه است که عطاء الله دربیتهای پراگندهٔ عمومی نیز، دربارهٔ پول ومال سخن رانده است وبه نارسایی اسباب معیشت بارها اشاره مینماید که آنها در ایضاح زنده ـ گینامهٔ شاعر ارزش بسزایی دارد، مانند :

نـدارم نگـارا چو درکف درم به پیش تـو کمتر زخاك درم

یـا :

آن را که زرو سیم نباشد دردست هردم ززمانه بردلش صد دردست

یـا :

نگردد گرد من روزی‌کـه چیـزی نیست‌در دستـم
کسی جـزسایه ، آنهم پای اوبرپای خود بستم

شکوه از فلك وزمان درسدهٔ پانزده هـم‌میلادی (نهم هجری) چیزی نو نبود بلکه این وضع تقریباً در تمام دوره های فیـودالی به‌نظرمیرسد ۰ عطاء الله در شعر های خو د اززمان ، ازاهل جور وظلم واشخاص بدجنس‌شکایت میکند وبه بی وفایی دور ، نـاکس بعضی ازهمعصران خود طعنه میزند و از آن‌احوال تنگدستی واحساسات قلبی‌شاعرنمایان میگردد ۰

مانند :

به پیش خلق مکن ناله از خرابی حال دلا چو نیست زابنای دهـرامید نـوال

این فکر رارباعی زیرین نیـز تصـدیق‌میدارد :

جوری که من از همنفسان میبینم گفتن نتوانم کـه چسان میبینم
القصه زهرکه دارد ازمن صدسود بامن چونشست، صدزیان میبینم

باید تذکر داد که در بعضی شعر هـای‌عطاء الله محمود حسینی تعبیر های ضعیفی را نیز میتوان پیدا کرد که سبب این مسأله‌شاید درآن باشد که مؤلف وقت اساسی را بیشتر به خاطر نشان دادن صنعت شعـری‌متمرکز ساخته است وبا همین دقت مضمون کلی شعر رابیان داشته است ۰

چرخ کزوی بوددل خون خواجه درویش را خواهم ازدست جفایش کشت آخرخویش را
برکسی دیگرجفاکی میکند چون من ازانك مینماید نوشم اما میزند صد نیش را

بعضی ازشعرهای عطاء الله محمودحسینی به موضوعهای پند و اخلاق ارتباط دارد . وی در مسایل گوناگو نزندگی بعضی ازفکرهای پیشرو وجالب دقت را در میان میگذارد. این موضوع ازسه بیت ذیل که به غرض نمونه آورده میشود ، معلوم میگردد :

پندبشنو سود جان باشد شنیدن پندرا تا توانی رد مکن امید حاجتمند را

• • •

به قول بد اندیش و قول غرض مناسب نباشد ز دانا غضب

• • •

گرت عیش باشد بزرگی مجوی و گر قدر خواهی توقع مکن

عادتاً اشعار هر شاعر از افکار جهان‌شناسی و جهانبینی او گواهی میتواند داد . عطاء الله نیز در بعضی بیتهایش خواننده‌را به تن دادن به تقدیر، ، ((به کنجی نشستن)) به دل نبستن به لذتهای دنیا دعوت میکندکه‌این وضع محصول شرایط نظام فیودالی میباشد وازمحدودیت هدفمندی شعر اوحکایت‌میکند . این افکار را میتوان از بیت زیرین درك کرد :

چه رنگین گفت آن پیر خردمند که هرگز دل منه بر مال و فرزند

باید یادآور شدکه مقدار چنین بیتهاناچیزاست ودر آثار منظوم عطاء الله اهمیت اساسی را حایز نمی باشد . عطاء الله درشعر ازجملهٔ شاعران صاحب استعداد به شمار میرفته است وبراین مساله پارچه‌های‌شعری ذکر شدهٔ اودر بالا، گواهی مید هند علاوه بر این امیر علیشیر نوایی در مجلس چهارم ((مجالس‌النفایس))(۱۷) خواندمیر(۱۸) در جلد چهارم ((روضة الصفا)) و ((حبیب‌السیر)) گذشته ازدانش عالی، استعداد شاعری اورا نیز باتأکید تذکر داده اند .چنانکه نوایی میگویدکه: ((باوجوددانشمندی در شعر ومعما وصنایع مهارت پید اکرد. درمعما بسیار مشغول میشد .)) (۱۹)نوایی درتذکرهٔ خود برسبیل مثال یك‌بیت ا زعطاء الله میاورد که آ ن درمشکلترین صنعت ـ مقلوب مستوی گفته شده است .

در حقیقت معما، تاریخها وبیتهای زیادی‌که در ((بدایع الصنایع)) آورده شده اند . این گفتهٔ نوایی را تأیید میکنند .

به این طریق معلوم میگردد که عطاء الله نه تنها به چگونگی صنعتهای بدیعی، شرح وایضاح آنها، فکر وملاحظه های دانشمندان پیشین ومعاصر خود دایر به این مسأله بلکه همچنین به مثالها ودلیلهای شعری نیز دقت خاص مبذول میداشت این حالت در اثنای مقایسهٔ نمونه های شعری((بدایع الصنایع)) با دیگر اثرهایی‌که به‌فن بدیع اختصاص یافته اند، به روشنی آشکارمیگردد .

مثلا رشید وطواط اگر در کتاب ((حدایق‌السحرفی دقایق الشعر)) برای اثبات انواع تجنیس از قطران (٦) بیت از منو چهری (۴) بیت از معزی یك بیت، ازشاعرنامعلوم یك بیت وازخودش درشش مورد ٥،٥ بیت،جمعاً ١٦، ٥بیت شعری دری وازابوالفتح بستی در۲ حالت ٤ بیت، از نصربن حسن‌المرغنانی در۲ مورد ۲بیت ازابوابکرقهستانی یك بیت، آورده باشد . (۲۰) درکتاب بدایع الصنایع ، از اشعار چهار شاعر زبان دری در ۳۷ مورد بیتهای درج گردیده که‌مقدار کمی آن به نهج آتیست :

از سلمان ساوجی ـ ۷ بیت

از معزی ـ یك رباعی

از رشید ـ یك رباعی

از خود عطاء الله ٢٦ بیت، یك رباعی ،یك مصرع (۲۱) .

د رمسأله صنعت سخن، استواری ترکیب‌وعموماً آرایش سخن، رشید وطواط شاعر برازنده است واین مسأله ر اعطاء الله نیزد رچند جای اثر خود باتأکید خاطر نشان ساخته است . اماپارچه های شعری‌رشید،از جهت موضوع ومحتوا عشقی عمومی و گاهی حسب حالی بوده از مضمونهای حیاتی،اجتماعی وانعکاس حوادث مشخص زنده‌گی تااندازه یی دوراند ، مگر در اشعار عطاء الله بازتاب این حالت محسوس میباشد . اکثر شعر های عطاء الله چنانکه به طور مختصراز نظر گذشت ، از لحاظ مضمون جدی است وازاحوال زنده‌گی شاعر، شخصیت او واوضاع زمان معلومات میدهند .

بدین ترتیب در نمونه های شعری ، اگررشید وطواط به لطف وسلامت وزیبایی‌شعر توجه اساسی مبذول داشته باشد وخواننده باارتباط به آنها بیشتر ازسخن آراییها و حسن وجذاب بودن سخن لذت برد (۲۲)عطاء الله درضمن رعایت کردن ممیزات صنعتهای بدیعی ، به مضمون و محتوای مشخص آن نیز دقت جدی‌نموده‌است ومابه

وسیلهٔ آنها ازتوانایی شاعر، زنده‌گی او وشرایط زمانش وامثال آن واقف شده‌میتوانیم.

عطاء الله اساس رابطهٔ منطقی لفظ ومعنی وتابعیت لفظ ازمعنی راکه در چندین جـــای ((بدایع الصنایع)) به طور مؤکد بیان شده، به صورت جدی رعایت کرده نظریه و افکار خویش رادر عمل به ثبوت رسانیده است.

به طور کـلی، کتاب «بدایـع الصنایع»مؤلفهٔ عطاء الله محمود حسینی در روشـن کردن بسیاری از مسأله های ادبیات شناسی‌زبان دری، ازجمله در آموزش تاریخ ادبیات دری سده های ۱۰ـ۱۵م.، شرح زنده‌گی وشخصیت مؤلف، افکار زیبایی شنا ختی ـ ادبیات شناسی او، وازاین قبیل موضوعات‌ومسایل دیگر دارای ارزش بزرگ میباشد.

ماخذ:

۱ـ رجوع کنید: رودکی ، آثار منظـوم ،باترجمهٔ روسی، تحت نظر ا. براگینتنکـــی، ادارهٔ انتشارات ((دانش))، مسکو ، ۱۹٦٤،صفحه های، ۱۲، ۱۹۸، ۲۰۸و۲۷۰.

۲ـ رودکی، آثار منظوم ، ص ٦٤.

۳ـ اشعار همعصران رودکی ، استالیـــن‌آباد، ۱۹۵۸ ، ص ٤٤.

٤ـ علیشیر نوایی ، اثرلرج ۱۲، مجا لس‌النفایس ، تاشکند، ۱۹٦٦ص ۱۲۲ـ۱۲۳.

۵ـ میرخواند، روضة الصفا، جلد (علاوه‌کردهٔ خواند میر) هفتم ، چاپ نولکشور ، لکهنو ۱۳۰۸ـ۱۸۹۱، ص ۹٤.

٦ـ ظهیرالدین محمد بابر ، بابرنامـه ،تاشکند ، ۱۹٦۰.

۷ـ اکثر این بیتها به‌نوع ادبی غنـایـی‌فرد مربوط بوده وبعضی دیگر از آنهااز نوع دیگر گرفته شده است.

۸ـ رجوع کنید به : خوانـــدمیر، روضة‌الصفا ، ص ۹٤، خواند میر حبیـب السیر فی‌اخبار الفرادالبشر، چاپ هندوستان،۱۸٤۷جزوسوم، ص ۳٤۵، بابر، بابرنامه،ص۲٤۱.

۹ـ بابر، همان اثر،ص ، ۲٤۱.

۱۰ـ رجوع کنید به: روضة‌الصفا ،ص۹٤، حبیب‌السیر، ص ۳٤۵.

۱۱ـ روضة الصفا ، ص ۹٤.

۱۲ـ حبیب السیر ، ص ۳٤۵.

۱۳ـ ماده تاریخ قطعه مذکور ـ ((فاتمنا قطب دوره)) سنه ۸۹۸را افاده میکند.

ACKU

۱٤ـ غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواندمیر، مکارم‌الاخلاق، نسخه، خطی‌رقم۵۲۷۸، محفوظ در انستیتوت شرقنشاسی به‌نام‌بیرونی ورق ٦٤ب، ٦٥الف.

۱۵ـ دین به فتح دال.

۱٦ـ بابرنا مه،ص، ۲٤۱.

۱۷ـ علیشیر نوایی ، مجالس النفـایس، ص ۱۲۲ .

۱۸ـ روضة الصفا، جلد هفتم، ص ۹٤ ،حبیب السیر ، ص ۳٤۵ .

۱۹ـ مجالس النفایس ، همانجا .

۲۰ـ رك. رشید الدین وطواط ، دیوان با مقدمه و تصحیح سعید نفیسـی با کتـاب حدایق السحر فی دقایـق الشعر ، تهران، (۱۳۳۹) ، ص ٦۲۵ـ٦۳۵ .

۲۱ـ این مصرع عربی است .

۲۲ـ ضمناً باید گفت‌که همین حالت در بسیاری از مثالهای شعری ترجمان البلاغـة عمررادویانی، المعجم شمس قیس ، حقـایق‌الحدایق شرف الدین رامی، بدایع الافکارفی‌ـ صنایع الاشعار حسین واعظ کاشفی ، جمـع‌مختصـر وحید تـبـریـزی و غیره نیزمشاهده میشود .

نکته

آتش بیم، دل وجان ســـــــوز د
شمـــع امیـد ، روان افـــرو زد
((جامی))

حکیم قربانف

حاجی محمد اسمعیل سیاه

شاعر عدالتجو و ترقیخواه

حاجی محمد اسمعیل سیاه متخلص‌به‌گوزك‌ازشاعران نامدار ومشهور دایرهٔ ادبی هرات اواخر عصرنزده ونیمهٔاول قرن‌بیست ادبیات‌دری افغانستان بوده باافکار ترقیخواهانه وعدالتجویانه ، اندیشه‌های بکراجتماعی،سیاسی واصلاح طلبانه وسبك واسلوك نگارش خاصهٔ خود درمراحل مذکور این ادبیات‌نقش‌مؤثر وروشن دارد نام واشعار واندیشه‌های آزادهٔ این شاعر فرزانه رامیان توده‌های‌مردم،حلقه‌های ادبی ودایره‌های مختلف اجتماعی افغانستان همیشه شهرت ومحبوبیت بزرگ‌داشته است باوجود این اهل تحقیق تاهنوز به‌آموزش وتدقیق جریان زنده‌گی شخصیت‌فوق‌العاده ومیراث نادروکم نظیر شاعر به طور جدی مشغول نشده نقش اجتماعی‌وادبی‌اورا مورد تحلیل وتدقیق قرار نداده اند

گوزك شاعری است که‌دراشعار اوهجووتنقیدعملداران وحکومتداران، ظالمان‌ورشوت‌خوران، روحانیون متعصب وحرام خوار ودیگر اقشاربالایی جامعه که‌باعث ضعف عقبمانی کشور ازمیان رفتن عدالت اجتماعی‌بوده اندنقشی‌مهمی دارند. طنزها وشوخیهای شاعر باعث آن گردیده است که‌هواداران اشعار اومیراث‌شاعر را بعضاً به‌طور غلط تعبیرنموده آن‌هارا

تنها ازهجو ومسخره‌عبارت دانسته‌اند. دیگران که بیواسطه به‌مطالعه اشعار شاعر مشرف نگردیده اند قسمت تأثیر حرفها وارزشهایی عامیانه قرار گرفته وشعر گوزك‌را تنها مایهٔ خنده وخوشگذرانی پنداشته اند. به‌همین‌علت است که‌در مجالس ومحافل ادبی تنها باآوردن چند بیت مسخره‌آمیز گوزك، به آثاراوتوجه سطحی نموده اند وشاعر شخصاً به‌این گونه برداشتهای ظاهری از اشعارش‌ملتفت‌گشته وخواننده‌گان رابه‌اهمیت اشعارش متوجه ساخته است چنانکه گوید:

نه هزل ومسخره بوده است آنچه‌واگفتم اگرقبول نمایی بیان من پنداست (۱).

موضوع اساسی اشعار شاعر عبارت‌ازهجووتنقید نواقص زمان واهل‌آن ترغیب به علم ودانش، اخلاق پاك وحمیدهٔ انسانی‌ومروت و انصاف‌است که‌درمجموع‌افکارسیاسی، اجتماعی واخلاقی اوراتشکیل میدهد. اوبابیان اندیشه‌های مذکور وترغیب مردم به‌سوی ترقی‌جامعه از طریق عدالت و انصاف میخواهد ایدال‌اجتماعی خویش را پیگیرانه انعکاس نماید. شاعردرتمام آثاروانواع اشعارخویش‌به‌این موضوع مهم صادق است. اوشاعری‌است که‌نسبت به حوادث زنده‌گی رنج ودرد جامعه بی‌تفاوت بوده نیتواند وآنچه‌را که معتقد است، روی‌راست وبدون هیچگونه ترس‌وبیم‌وپرده‌پوشی بیان میدارد. بنابراین وضع سیاسی،اجتماعی واخلاقی‌مراحل زنده‌گی شاعر دراشعار او به‌طور روشن انعکاس یافته است ازین لحاظ آثار ادبی گوزك در پهلوی‌آثار تاریخی برای شناخت اوضاع‌آن روزگار دورانی اهمیت بزرگ تاریخی بوده وضع‌اجتماعی، سیاسی همین‌دورهٔ افغانستان وخاصه هرات‌را خیلی خوب روشن مینماید. به‌همین خاطراست‌که گوزك با بیان موضوعات‌نو وطرز بیان جدید، درقصیده وغزل‌ابتکارات بسیار مهم شاعرانه نموده‌است.

گوزك شاعر واقعیت گوست. اونسبت به‌تمام مسایل اجتماعی، سیاسی واخلاقی زمان خویش دید فلسفی خاصهٔ خودرا دارد. دیدفلسفی اوبه‌اشیأ محیط زیست، حوادث‌روزانهٔ زنده‌گی، واقعیت تاریخی واجتماعی واخلاق‌ورسم ورواجهای روزگارش علاقه و ارتباط ناگسستنی دارد. همین دیدفلسفی- اجتماعی‌شاعر که ازانعکاس واقعیتها، ضدیتها،مناسبتها وبرخوردهای متنوع روزانهٔ زنده‌گی‌سرچشمه میگیرد، درمجموع چون آیینهٔ زمان شاعراست، آیینه‌ییست که‌وضع‌زمان واهل‌آن‌راخیلی خوب انعکاس نموده است. چنانکه درغزل زیرین وضع نکبت بارزمان، رواج‌ظلم‌وظالمی، رشوت خوری، به‌وجود آمدن جریانهای گوناگون استبدادی، آزادیخواهی وتجددطلبی‌را به‌خوبی انعکاس داده است:

حالیا ازابرگردون آبغم میبـــــاردا اینکه دهقان در زمین تخم ستم میکاردا
پیش ازین آبمروت ریختی از ناودان بعدازین آتش بهجای آب ازان میشاردا
هیچ جادیدی که مظلومی زدست ظالمی گوشهیی بگرفته ازسوز جگر میزار دا
نزد یاران تمد ن تحفهٔ نفرستاده ایـم ورنه برماکی دوام این رنجوغم میداردا
گاه استبداد، گاه آزادی، گاهی جدیـد پشت تو گوزك ازین بار گران میخاردا

ودر قصیدهٔ زیر تمام نواقص در درد هـایجامعهٔ عصر خودرا از قبیل زر پرستی، تن ـ پروری، عالم تراشی ، آرایش پرستی، عزتجویی، بغض وکینپروری، خودفریبی،طماعی، فریبگری ، عشرت پرستی، گداطبعی، تعمقجویی، منصب پرستی وغیرهرا مورد دقـت وتنقید وهجو ومسخره قرار داده است :

تابکی چون ارمنی سردرپی زر داشتن تابهچند ازبهر زر خودرا مکدرداشتـن
گاه چون امراد بهر زیب وزینتدربغل شیشه هاازرنگ فرفریون وپودرداشتن
علم طب آموختن زشت وسیهرو زیستن ترك نام وننگ چون ملادلاور داشتـن
چیستحکمتاینکهارباب دراهمخویشرا روزها گاو، ماهها سك،سالها خرداشتن
گرنه ای پابندعزتچندچون عبدالحسین درزوایای فلكتعظیم اختر داشتـــن
گاه سر درجیب غفلت همچوقنفذطعمهجو گهپی چرم وچکل مانند گیدر داشتـن
بر امید گدیه ازبهر مریدان عمر هـا خانقاه وحجره وتالارولنگر داشتـــن
بهر نان ازبهر دونان از تواضعسالها دم بدم قدرسارا همچو چنبر داشتـن
خویشرادرقیدکردن سدآلایش شدن گیسوگالس راگرفتنگفوگالرداشتن (۳)

اسمعیل سیاه از شاعران بینظیر زمانخوداست که درمحیطتیرهوتار فیودالیضمنحمایت از طبقهٔ پایین جامعه وفاش نمودن اسرارجنایتی وناروایی اقشار حکمران زمان میخواهد تحولات اجتماعی در افغانستان برپایهٔ عـدلوعدالت رخ نماید. یگانه امید واری شاعرـ شاه عادل استواو درتمام آثارخود همینغایهٔقرون وسطایی شرقرا که درآثار تمامادیبان بزرگ ونابغهٔ گزشتهٔ ادبیات مشترك تاجكوفارس ودری ترغیب وتشویق شده است ، پیگیری میکند. ازتمام نمایندهگان حکومت نفرت دارد ویگانه علاج بهبودی گاروبارکشور ومردم واستقرار عدل وانصافرا شاه عادلمیبیند، زیرا به عقیدهٔ شاعر غیر ازشـــاه دیگر کسی در جامعهٔ آنروزهٔ افغانستانوجودندارد که دادرس مردم باشد:

جزپادشاه عادل وغازی زبهـــــر عدل
یك حاکمی کهعرض رعیت شنیدکیســت (٤)

این قصیدهٔ شاعر کهآنرا درجهٔ نهـــایجهانبینی او دانستن ممکن است جاـجا در

آثارش به‌روشنی ظهور کرده است. باوجودی‌که حاجی اسماعیل هیچگاه شاعر مداح نبوده است بازهم دروصف امیر امان‌الله‌ادبیاتی را سروده که بیانگرهمین فکراوست. گویی‌او ایدآل اجتماعی خویش‌را درسیمای‌شاه مذکور دیده باشد:

خدیو کشور افغان امیر امان‌الله — که‌در وظیفهٔ اول گرفت‌خون‌پدر
از اوسمت دولت‌مادر شکوه‌استقلال — ازوست ملت مشهور ما به‌کروفر(۵)

یاجای دیگر:

شاهنشاهی که بروتحفه میدهند یوروپ — شاهنشاهی که‌برو هدیه میفرستد چین
نخست عرض من اندر جناب‌اواین است — که ای شریف ترین خاندان‌ملت‌ودین
توای‌که بازوی عدل تورا قوی دارند — ملایکی که بود تابعان روح امین
وزیر عدل به تدریس خانهٔ انصاف — نظامنامهٔ عدل تورا کند تلقین (٦)

شاعر در پهلوی این ستودنها بارها ازاصلاحات مترقی شاه‌مذکور پشتیبانی‌خویش‌را اظهار داشته آبادی ملك ورونق ورشد بعدی‌کشورا محض درهمین اصلاحات می‌بیند، که‌همه نمونه‌یی‌ازافکارترقی خواهانهٔ اوست. اسمعیل سیاه دربرابر حمایت از غایهٔ عدالت اجتماعی ((درسیمای شاه عدالت‌گستار)) بارو حیهٔ انقلابی به‌مسأله از میان‌بر-دن ظالم اشارت میکند. این عقیدهٔ اسمعیل‌سیاه باوجود محدودیتهایی که دارد باز هم گروه پیشرفت روحی واجتماعی اوبوده دارای‌ارزش فراوان میباشد:

نا خدا ترسان، ظالم راباید غرق کرد
این‌سیاست‌را زرود نیل‌می‌باید شناخت (۷)

مطالعهٔ دیوان شاعرنشان میدهدکه‌اسمعیل‌سیاه روش روشنفکرانه‌را پیگیری نموده‌طر-فدار تحکیم رشد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور، توسعه وپیشرفت وتکامل مکتب ومعارف، آموزش علوم وفنون مختلف زمان، ارتقای سطح مادی ومعنوی هموطنان‌درمجموع طرفدار انکشاف همه جانبهٔ افغانستان‌وطلیعتهای ساکن آن واستقلال ملی مملکت بوده، محض به‌همین خاطر ازسیاست‌اصلاح‌طلبانهٔ امان‌الله‌خان پشتیبانی نموده‌است.

اسمعیل سیاه شاعری است که همیشه‌همراه مردم ودرحمایت مردم بوده است درآثار شاعر ودرحکایتهایی‌که راجع‌به‌اسمعیل‌سیاه باقی مانده‌است طرفداری وحمایت او ازطبقات مظلوم جامعه واشخاص بیچاره‌وظلم رسیده به‌طور روشن مشاهده میگردد. اسمعیل سیاه هرگز شاعر طماع ومداح نبود. هرچند بنا برقدرت بلند شاعری، ظرافت گویی وشوخیمایش ، بعضی‌ازعلمداران‌وحکومتداران قرابت داشته است مگر بدانگونه

که‌سخت واضح است این مناسبتها تنها به‌خاطر یاری رسانی به‌مرمد استفاده‌کرده‌است وبس.

چنانکه ازحکایت زیر برمی‌آید که‌شاعر بارها دعوتهای صدزاعظم افغانستان‌راردنموده ولی به خاطر ناسازگاری اوضاع هرات،خودبه‌خدمت رسید، وباظرافت بسیار نازك مو فق شده است که‌امر صدراعظم‌را بگیردتاوطنداـرانش ازهرج ومرج به‌وجود آمده نجات‌پیدا کنند .

درین حکایت شاعربر اثر هدایات مکـررصدراعظم به نزد او میرود . وقتی دلیل تأخیر ازو پرسیده می شود او بالاخره پناه گزینی مردم قریهٔ کورت رابه بست گازرگاه و مصروفیت خود را در مهما نی وضیافت مردم وانمود کرده وبدین ترتیب هم برای تاخیر خود دلیل تراشیده وهم فشارمحصلین ومامورین دولت را بر مردم قریهٔ کورت بیان داشته است‌که در واقع به یك‌تیردوفاخته زده است .

ویا در قصیدهٔ صحیفه (۹٤) که آن رامیتوان نامهٔ شکایتی گفت، شاعر با جسارت ومتانت تمام، بی انصافی بیعدالتی و جبر وستم حاکم هرات محفوظ خان را آشکارا به رشتهٔ نظم درآورده به شاه میفرستد تاچاره‌یی پیدا کند وموفق هم می شود که محفوظ خان را از حکومت داری کشیده و دست تعدی اورا از مردم کوتاه نماید .

قصیده یاد شده چنین آغاز میگردد :

گهی به فکر تداین ، گهی پی تدوین گهی قفای قوافی ، گهی پی تضمین

وبعد ازتثبیت چنین به موضوع آغازنموده‌واز آمدن شاه امان الله ازراه اروپا به‌هرات از طریق ایران خبر می دهد .

تفاول است همانا ورود موکب او که در هرات همی آید از طریق یمین

شهنشهی که برو تحفه میدهد بوروب شهنشهی که برو هدیه میفرستد چین

سپس عرض خودرا به حضور شاه چنین‌ابراز میدارد :

نخست عرض من اندر جناب اوایشست که ای شریفترین خاندان ملت و دین

تو ای که بازوی عدل ترا قوی دارند ملا یکی که بود تابعان روح امین

وزیر عدل به تدریس خانهٔ انصاف نظامنامهٔ عدل ترا کند تلقین

خلاف نیست‌که ملك هرات ویران‌شد چو در اخیر زمستان ولایت غزنین

آنگاه دلیل خرابی هرات را چنین بیان‌می کند :

تظلمی به ما کرده است قوماندان نکرده دولت‌آلمان به ملك روس‌چنین

به قتل هر دو طرف تیغ زن هلاکووار به‌خون سارق ومسروق دست وپارنگین

پولیس او همه کوفی ، رئیس عمرسعید — پلانش کرب بلا، از هرات تا قائین
به کند وکوب رعیت جسور چون‌رستم — به آسمان مفتش وار چون گرگین
درند پردهٔ ناموس بینوایان ر ا — پی رضای پلیس وبه حظ نفس لعین
کسی که کند به دل نقش ظلم رابی‌شك — سیاه روی شود در جهان همچونگین
ندیده دیده یی در کفر زین قبل بی‌آب — دلی ندیده به اسلام اینقدر سنگین
نخست فصل عسس درجزای‌دزدچه‌بود؟ — نصیحت وفلك وچوب بود وفانه وقین

سپس دلایل خودرا درمورد چور وچپاول قوماندان محفوظ‌خان چنین افاده نموده‌است:

ازآنچه برصفت چورا وسرودم من — مقرر است که‌باشد خفاش صدچندین
اگردوروز دگر داشتی دوام و ثبات — زپا کتانه ربودگی وزسر تاقین
چه‌حاجت است به اظهار مدعی وشهود — کفایت‌است‌همان‌نقددربانك وجنس‌ودفین

همه این‌ها گواه روشن آنست که‌اسمعیل سیاه چون پشتیبان مردم خویش باقلم وباعمل خویش برای عدالت وانصاف‌وازمیان بردن نقایص زمان که مانع‌پیشرفت وترقی‌بودندپیگیرانه مبارزه می‌کرده است .همین جهت موقع شخصی وقیمت اساسی اشعار اورا تعیین خواهد نمود.

درمیراث‌شاعر میل‌های معارف پروری‌نیز به‌مشاهده می‌رسد، اسماعیل سیاه بارهاحمایت وپشتیبانی خویش‌را از استحکام سیاسی‌واقتصادی دولت، استقلال وآزادی‌کشور رشد وترقی ملت، پیشرفت مکتب ومعارف‌علم وصنعت، استقرار عدل وانصاف‌اجتماعی، انسان دوستی وحتی آزادی نسوان اظهارداشته مجموع مطالبات روشنفکرانهٔ خود را که‌در دایرهٔ اصلاح‌طلبی محدود کرده است‌باعنوان«نظم‌نامه» درقصیده صحیفه (۹۷ـ۱۰۰) جمع بست نموده است:

می خواستم که ملت ما محترم شود — درروی روزگار در صنعت علم شود
هر فردی از ملل برسد برحقوق خود — یعنی که رشوه برطرف وظلم کم‌شود
اطفال مکتبی به فنون سیاستی — روشن ضمیر هریکی چون جام جم‌شود
ارگان دولت ازسر شفقت به اتفاق — کوشش چنان کنندکه‌قلع ستم شود
تجار باشرف همه ازروی راستی — براقتصاد وشرکت خود همقسم شود
عدلیه‌تر وظیفه لشکر کند مدام — امنیه حسن خدمت خودرا رقم شود

دولت شود معزز، ملت شـــود صفـا رفع نزاع ودفع‌هم‌هم وغـم شـود

چنانکه به مشاهده می رسد شاعر تابـه‌سطح درك نقایص اجتماعی روزگار خـویش واظهار تمایل به‌آرمان‌های معارف پـروری‌رسیده باشد هم بنابر محـدودیت طبیعی ، اجتماعی وسیاسی به اصل موجودیت ایـن‌نارسایی ها وچاره وتدابیر از میان بردن‌آنها رسیده نتوانسته است.

اندیشه وتفکر وجهان بینی اجتمـاعـی‌شاعر بنابر علاقمندی‌اوبه محیطموجوده‌ازهمین سطح به‌بلندتر ارتقا نیافته است، به‌همین‌علت است که‌شاعر در پایان قصیدهٔ مذکور نامیدی خویش‌را جهات‌غیر عمل بودن‌پیشنهادخویش در جامعهٔ آنروزهٔ افغانستان اظهار کرده است:

غافل ازآنکه مردم مشهور بـالفسـاد شورای ملت ونفر محتشم شـــــود

تأثیر اختـر فلکـم می دهد نشـان کاین‌قوم برجهالت خود بوالحکم شود

زاهد به حب مال پـی دوستی جـاه روی ازصمد بتابد ویـار صنم‌شـود

شیخ الشیوخ ازپی تعمیر- باغ ورا غ فیشن نموده صـرف غلام درم شـود

اصحاب علم تابه‌کف آرندوجه عیشـــ هر یك جدا جدا پی، بیع وسلم شود

این خلاصهٔ گوزك باعقیـدهٔ معارف پـرورمشهور تاجیك، ادیب توانا احمد دانشـــ قرابت نزدیك دارد. خلاصه میراث ادبـی‌اسماعیل سیاه ومخصوصاً افکار واندیشـهٔ اصلاحات طلبی وتمایلات پیشقدم ومعـارف‌پروراش باوجود یك سلسله محدودیت ها ونقایص طبیعی در تاریخ افکار اجتماعی‌مردم‌افکار عصر آخر نقش مؤثری بازده است . بنابرین آموزش وتحقیق این میراث گرانبهاوبویژه در مرحلهٔ کنونی انقلابی افغانستان دارای اهمیت وارزش خاصی خواهد بود.

مآخذ وزیر نویسها

۱). حاجی محمد اسمعیل سیاه، دیـوان‌اشعار، (شاعر زاد) مطبعهٔ دانش، هرات ، ۱۳٤۸ ه ق ، به‌سعی‌واهتمام، عبدالرحیم‌خان‌نائب سالار. ص ۹۵ .

۲) همان اثر، ص ۹۰ ۰

۳)همان اثر، ص ٤۲ ۰

٤) همان اثر ، ص ۹۹ ۰

٥) همان اثر، ص ص ۲۸ ۰

٦) همان اثر ، ص ۷۰ ۰

۷) همان اثر ، ص ۹۹ ۰

۸) مطایبات حاجی محمد اسماعیل‌سیاه ،بامقدمه و تدوین ونگارش ازمحمدعلم (غواص) درسال ۱۳٥٤ ه ش، نسخهٔ تایپی موجودنزدنویسنده، ص ٥۰ ۰

۹) همان دیوان، ص ٦۹ـ ۷۰ ۰

۱۰) همان اثر، ص ۷۲ـ۷۱ ۰

۱۱) همان اثر، ص ۸۲ ۰

ACKU

نکته

درمحفلی که‌خورشید اندرشمارذره‌است
خود رابزرگ دیدن‌شرط ادب نباشد

((حافظ))

مایل هروی

زفان گویا وجهان پویا

درپهلوی بسا گنجواژه‌هایی که‌در قلمروفرهنگی‌ما به‌وجود آمده، یکی ازآنهازفان گویاست که‌در جهان پویا نور آبینی میفشانده‌درمجموع گنجواژه های‌نگاشته شدهٔ زبان‌دری یکی ازدیگری آینه‌داری میکند ورنگهای شان‌ازمنشور دانش رنگین میافتد.

زفان گویاازفرهنگ قواس دربعضی‌نکته‌های‌خود رنگ گرفته ودر فرجام درشکل وترتیب ویژهٔ خود هستی یافته است، همچنان همه‌گنجواژه‌ها درمجموع برگرفته‌هایی از همدیگر دارند. نخستین گنجواژه‌یی که‌تاریخ روشن‌دارد لغت فرس اسدی طوسی است که‌واژه‌های شاهنامه وبخش اندك ازسایر واژه‌هـــارادر سینهٔ خود جاداده است.

سالها اینطور فکر میشد که‌بعد ازفرهنگ‌اسدی طوسی فرهنگی که‌تاریخ داردوبه جای مانده صحاح‌الفرس محمد بن هندوشاه‌نخجوانیست که درقرن هشت هجری تألیف‌یافتـه است، مگر بابه دست آمدن نسخهٔ فرهنگ‌قواس این فکر به‌شکست مواجه شد.

درهند بزرگ انبوه دانشمندان وفرهنگـ‌وستانی صف درصف وپی‌درپی قلم برکف گرفته صدها فرهنگ لغات‌نوشته اندوفرهنگ‌های بزرگ چند جلدی به‌وجود آورده وگنجی ازلغات‌را گرد کرده اندکه‌این‌لغات درگسترهٔ‌تاریخ دربستر گنجواژه‌ها آرام گرفته‌اندوبرخی پویایی دارند وزنده‌گی میکنند وازشهری به‌دیاری سفر وکاربرد آنها درخلال سطور میدرخشد وشفافند.

اسدی طوسی درساختار فرهنگ خودبدین گفتار پناه میبرد که: ((غرض، اندرین لغات پارسی است که‌دیدم شاعران‌را که فاضـــل بودند ولیکن لغات پارسی کم میدانستندو- قطران شاعر کتابی کرد وآن لغات بیشتـــر معروف بودند، پس فرزندم حکیم جلیل‌اوحد ارد شیر بن‌دیلمسپار النجمی‌الشاعرادامه‌الله‌عزه ازمن که ابومنصور علی بن‌احمدالاسدی الطوسی هستم لغتنامه‌یی خواست چنانکـــه برهر لغتی گواهی بود ازقول‌شاعری ازشعر- ای پارسی وآن بیتی بودیادوبیت)) (۱)

درمقدمهٔ ممتع‌ومفصل صحاح الفرس هندو شاه نخجوانی که‌در سال ۷۲۸ه تألیف‌یافته وبه اهتمام عبدالعلی طاعتی زینت چاپ‌یافته‌است میخوانیم:

اول کسی‌که به‌ترتیب لغت فرس مشغول‌شد وآن‌را به‌کتابت مقید گردانید حکیم‌قطران ارموی‌بود اما اوبیش ازسیصد لغت در نکردوبعد ازو حکیم فاضل وکامل ابومنصور علی بن احمدالاسدی الطوسی به‌ترتیب و تبـویب‌آن اشتغال نمود .... ودعاگوی دولت .... تااتفاق افتاد که‌درشهور سنهٔ ثمان وعشرین‌وسبع مایه .... به‌شواهد ابیات بلغاوروابط اشعار شعرا وفصحای عجم مؤکدومستحکم‌کرد بعد ازتمام این جمله را به‌کتاب‌صحاح الفرس موسوم کرد. (۲)

ازگفتار طوسی ونخجوانی این‌سخن‌پدیداراست‌که قطران تبریزی نیز فرهنگی تـألیف کرده واین فرهنگ وفرهنگهای همزمانش و پیش ازآن مانند فرهنگ ابوحفص سغـدی درصفحهٔ روزگار نمانده اند.

بعد ازفرهنگ اسدی طوسی دومین فرهنگ ازنگاه پیشینهٔ تاریخ، فرهنگ قواس اســت که‌فرهنگ زفان گویا وجهان پویا، یکی‌از کتابهای برگرفتهٔ آنست، درساختار وفصول وابواب ونکاتی مانند در پیشگفتار آن. بـه گفتهٔ امان واحدوف فرهنگ قواس در سال ۷۰۱ه تألیف گردیده است که‌در حقیقـــت باین تألیف راه فرهنگ نگاری درهندوستان باز شد وبرخی فرهنگ نویسان بعدی ازو به‌صورت سرمشق پیروی کردند وفرهنگ‌های زیادی آفریده شد مثل دستورالا فاضل‌تألیف حاجب خیـرات دهلوی ۷٤۳ه ، ادات- الفضلا تألیف بدر دهلوی (۸۳۲)ه ، بحـرالفضایل تألیف محمدبن رستم ۸۳۷ه ، زفان گویاوجهان‌پویاتألیف بدرابراهیم‌قبل‌از۸۳۷ه،شرفنامه تألیف ابراهیم بن قوام فاروقی قبل از (۸۷۸ه) (۳) قواس ازشاعران وفا ضـلا نیست‌که‌درروزگارعلاوء الدین‌خلجی(٤)همزمان با امیر خسرو دهلـوی متوفـی ۷۲۵ وحسن سجزی متوفی ۷۲۷ وبگزارش ضیابرنی‌درتا- ریخ فیروز شاهی دانشمندان دیگر نیزمثل صدرالدین عالی وحمیدالله‌راجه، مولانا عارف

وعبید حکیم وشهاب انصاری وصدربستـــی که‌در عصر علایی بودند واز دیوان عرض‌موا- جب شاعری یافتند .

دودانشمند لغت‌نویس داریم که هریك‌به‌ذات خود رکن بودند وشاخص، یکی اسدی طوسی خراسانیست که‌اثر او، لغت‌فرس ،اولین فرهنگ درشمار آید که آنراپی افکند ودیگر فخرالدین مبارکشاه قواس غزنویست که‌فرهنگ نویسی‌را درهندوستان رواج داد وبسا فرهنگ نویسان ازو برداشتهایـــی‌دارند. این هردو مرد فرهنگی از سر زمین دانش گستر ما سر زده اند و بسا فرهنگهاازکار آنها مایه وپایه گرفته است. بااینکه این دو هموطن خراسانی الاصل وهم‌زبان‌دردومقطع زمانی زنده‌گی داشته اند غالب‌واژه ـ گان مندرج درلغت‌فرس اسدی طوسی‌در فرهنگ قواس نیز یاد شده است.

مؤلف فرهنگ قواس بخشبندی مطلو بی‌رادر مؤلفهٔ خود به ذکر آورده که صاحب‌زفان گویا وجهان پویا صرف نظر ازآنکه لغـــات‌وکلمات‌آن‌را باافاضات واضافاتی همراه‌ساخته برگرفته وتالیف خود راهستی بخشیده‌است‌هرچند فرهنگ قواس به‌پنج بخش وفرهنگ زفان گویا وجهان پویا به‌هفت بخش تقسیم‌گردیده اند در ینجا برای آشنایی به‌چگونه‌ـ گی‌پرداخت این دو لغتنامه بخشی ازمقدمـهٔ‌فرهنگ قواس وقسمی ازپیشگفتار لغتنامـهٔ زفان‌گویا وجهان پویارامی آوریم : ((روزی‌درانجمنی نشسته بودم یاران همدل وهم‌منش گرد آمده بودند، روزی خواندن کارنامـــه‌دردل ایشان راه یافت شاهنامه که بهترین نامه است پیش آوردند ... دوستی روی‌به‌من آورد وگفت .... مارااازین زبان بهره‌مند کن، در پوزش رابربستم وسخن‌را در سخن‌پیوستم ... بعد ازآن جوش گرفتند که‌آنچه زبان پارسی وپهلویست میباید همه رایکجاکنی وترزفان بنویسی تاهرکس ازین زبان بهره گیرد ... مرا چون گفت ... گریزنبودخشنودشدم دربسته‌واستوه‌رابرخود بستم خواست‌منش واندیشهٔ دل‌درآن پیوستم تا فرهنگهارا باهم کنم، نخست شاهنامه‌را کـــه شاه‌نامه‌هاست پیش آوردم وازسرتاپابه‌خانه‌فرو خواندم وآنچه ازسخن پهلوی‌بود همـــه‌را جداگانه برکاغذ بنوشتم‌وفرهنگنامه های‌دیگر... همه را فرونگریستم ویگان یگان کاغـذ نگار آوردم)) (۵)

فرهنگ قواس پنج بخش را باشراره‌های‌گونه وبهره بدین ترتیب آورده است:

بخش نخستین درنام‌چیزهایی که‌بهره‌یـــی‌ازآن سوی بالا راه دارد

بخش دوم: درنام چیزهای بربسته

بخش سوم : درنام چیز های بر رسته

بخش چهارم : در تام جانوران

بخش پنجم درنام چیزهایی‌که ازکارآدمی‌وآدمی را به کار آید •

فرهنگ قواس ازلغت فرس وبه تذکر خودش ازفرهنگهای دیگر برداشتها واستفاده‌ها- یی برده ولی‌نام نگرفته ومانمیدانیم که این‌فرهنگها کدام هااند•

دراین پنج بخش فرهنگ قواس کتـــاب((مقدمة الادب)) علامه زمخشری نقش پـای خودرامبین کرده است • واین پیروی بـــه‌روشنی زیادی تبلور میکند ، مثلا درمقدمه- الادب آمده:

بهرهٔ نخستین درنامها، بهرهٔ دوم درفعلها، بهرهٔ سوم در حرفها، بهرهٔ چهارم درگردا- نیدن نامها، بهرهٔ پنجم در گرانیدن فعلها ،بدین شکل یاد شده، قواس تنها کاری‌کرده است‌که‌بهرهٔ نخستین نامهامقدمةالادب (٦) راگرفته، واز سایر بخشها صرف نظرکرده‌است ومیتوان‌یاد نمود که‌نهاد روش کارخودراازآن‌برگرفته است• هرچند از فرهنگ قـواس حاجب خیرات صاحب مؤیدالفضلاوبدرابراهیم‌نویسندهٔ زفان گویا وجهان پویا برگرفته- هایی دارندوحاجب خیرات تمام مقدمهٔ فرهنگ‌قواس‌را نقل کرده است وبدر ابراهیم‌برخی جملات وفقرات رانقل نموده است •

حال ببینیم در دیباچه های هردو فرهنگ‌قواس وزفان گویاچه وجوه مشترکی موجـود است وبدرابراهیم چه نوع برداشتهایی کرده‌است :

فر هنگ قواس

برگزین کردگار وبهین ومهین آفریده‌گار،هزاران هزار بایاران ویاوران ایزد تعالـی درکاراین بی روی ازکاهدآهوگیران ونارایـی‌دژبرازان یارد نگهدارش باد •

فر هنگ زفا ن گو یا

برگزین آفریده‌گار وبرگزیدهٔ کردگـــاردل وروان بریاران ویاوران ایزد در کار و گفتـار او را یـارو از آهـــو گیـــر ا ن‌ودژ برازان نگهدار باد •

فر هنگ قواس

وهوش وگوش برآن استوار گماشتند آنچه‌در دل داشتند هم سوی یکدیگر میدیدند ، اما کس آن در باز نمیکرد وداد سخن بسزا نمیداد •

فر هنگ زفا ن گو یا

پس هوش وگوش برآن آرزو گمـا شتندودل برآن کام وبست داشتندوبسوی یکدیگر می دویدند ، کسی ازدربازنمی کشاد و دادآن سخنها بسزا نمیداد •

فر هنگ قواس

در پوزش را بر بستم وسخن رادر سخن‌پیوستم ودربستوه واستوه رابرخود بستم •

فر هنگ زفا ن گو یا

د راستوه را برخود بستم و سخن را درسخن پیوستم •

فر هنگ قواس

با بزرگان هم نشین وهمراز وناخـوان وغـم پرداز باشند •

فر هنگ زفا ن گو یا

دوستان همدل وهمرازهمنشین وغم پرداز بودند •

فر هنگ قواس

در زبان تازی وپارسی ترجمان‌کرده وهمه‌رافروبستم ویگان‌یگان درخانه‌کاغذنگار آوردم وآن را بخش بخش‌وگونه‌گونه بهره‌بهره‌کردم‌برین هنجار خدای داناتر است وراستـی و ناراستی از نا آگـاهی وگمراهـی نگهداردوبر راه درست و راست گذاراد • (۷)

فر هنگ زفا ن گو یا

هرچه درزبان‌تازی وپارسی‌وپهلوی‌ودری‌بودهمه رافرونگریستم ویگان یگان درخانه نگار آوردم وآن را بخش بخش وگونه‌گونه وبهره بهره‌کردم نهادم برین هنجارایزد دانا تـر است بردرستی ونادرستی آن از گمراهی و بی آگاهی نگهداراد •

ازین مقایسه میتوان داوری درست نمودکه‌فرهنگ زفان گویا برگرفته‌هایی ازفرهنگ قواس دارد به اثریادکرد بالاگویا بخش‌بندی‌خودرا نیز ازو گرفته چنانکه فرهنگ قواس هم درمقدمه ادعای پاکسازی واژه هارا نموده‌است، درفرهنگ زفان‌گویا این ادعا به‌صورت موجه وروشن به‌چشم میخورد،گاراو (ابراهیم‌پدر) دربخشبندی یاپاکسازی واژه گان به ـ ادعایش سازگار است•

دربخش نخست پدر گوید: بخش نخسـت‌در سخنان پهلوی ودری که‌جداگانه (واژه‌های مفرد)، وپیوند باسخنی دیگر ندارد وآن برنهادحرفهای عجمی بیست ونه‌گونه است •

رستی = حلوا ـ آهون = نقب زن ـ زگان = ازخود رمیده ـ میزد = عشرتگاه ـ غارچ = شرابی‌که به‌گاه بامداد خورند •

بخش‌دوم: سخنان وواژه‌گانیست که‌دوسخن‌پیوند یافته (واژه‌های مرکب) مثل‌دوستگانی وکهبد ومرزبان•

بخش سوم: درسخنانیکه ازآنها کردار هابرون آید وگاه بنیاد مصادررا بیان میدارد : گذاشتن ، بنیاد نوردیدن بود ۰

بخش چارم: درواژه‌های عربیست۰ مثـل‌افواه الطیب، ابوالملیح، اسدالارض وغیره ۰

بخش پنجم: سخنان‌آمیخته ازفارسی‌وعربی‌ونبطی، مثل اصطرلاب، اکسیر- اصطخر - الماس - انموزج وغیره ۰

بخش ششم: سخنان رومی‌را آورده است‌مثل اسطقس ، اقلیم ، ارغنون، وغیره ۰

بخش هفتم: همه واژه‌های ترکیب مثـل‌اتاوانا وغیره۰

در اخیر اصطلاحات رابه ذکر آورده‌است۰

آب آتش شده = درشور وغضب شدن

آب درجگر هستی = توانگری‌را گویند

پیه = کبر، فلانکس درپیه خودمیمیرد

خشت شدن = خـــراب شـــدن

سیماب شدن = ناپدید شدن

گرگ آشتی = صلحی که‌ازدل نباشد

سگ جگر = سخت جـان

کله انداختن = فریاد کردن

گرم‌رو = چالاك

نعل در آتش = بیقراری

درمجموع فرهنگ زفان گویا وجهـــان‌پویا دارای این ویژه‌گیها میباشد:

۱-فصول وابواب کتاب به‌بخش وگونـــه‌وبهره ازهم جدا گردیده تا عناوین فرهنگ رانیز از واژه‌گان دری غنا بخشد ومرزمشخص‌واژه‌گان روشن‌تر گردد۰

۲-واژهٔ فارسی که‌گاه‌به‌عربی معنی‌گردیده،گاهی ودرجاییست که گویابه‌واژهٔ دری‌خیلی دسترسی نداشته وحق بجانب است ازنگاه‌هندنشینی خود۰

۳-لغات‌را روی پاکسازی بخشبندی‌نموده‌ولطف کار بدر ابراهیم در آنست‌که‌واژه‌گان‌را از اختلاط وفرو پاشی بیرون کشیده‌و دست‌هرواژه‌راگرفته ودرصف‌آن قرارداده وفرهنگ راکچکول درویش نساخته است۰ ودر واقع‌پویایی بخشبندی اوراه برداشت واژه‌خوانان راآسان میسازد۰

٤- چنانکه‌هندنشینان فاضل در تـالیـف‌فرهنگ نگاری ازتمام حوزه‌های فرهنگی‌پیشی

جسته‌اند فرهنگنامهٔ فخرقواس (۸)که دردورهٔعلاالدین خلجی شکل وهستی یافته از نگاه تاریخ تالیف که در صفحهٔ روزگار مانده‌است دومین فرهنگ به حساب میآید . فرهنگ قواس ((فرهنگ پنج بخشی‌است)) وزفان گویا وجهان پویا فرهنگ هفت بخشی درشمار آید که‌در هند فرهنگ‌گستر سر کشید.

۵ـ کهن واژه‌های فرهنگ زفان‌گویاوجهان‌پویا ازکهنه فرهنگان ویا احیاناً ازواژه هایی که درسینهٔ تفسیر هابیامده ، جان‌گرفته‌مثل: اندخس: که‌به‌معنی پناه آمده می اند خسم یعنی پناه میبرم که‌در ترجمت اعوذ به کارمیرفته است. یاالفختن ـ الفغدان‌که به‌معنی اندوختن یاد شده.

۶ـ ازنگاه فقه اللغه صورت‌اولی‌واژه‌گان رایاد میکند وواژهٔ بنیادی‌را درمورد به‌کارمیبرد مثلا افراشتن به‌معنی افراختن است ودربنیادافرازیدن بود.

۷ـ زفان گویا (۹) امثال شعری‌واژه های‌خودرا ندارد وتنها چند شعر کمزور درآنجا آمده است که محقق محترم س ـ ابایفسکی‌درمقدمهٔ خودنشان داده‌است درحالی‌که برخی ازفرهنگهاشواهدشعری رافراوانتربه‌کار برده اند. رشواهد شعری واژه‌را مستحکم‌واستوار میسازد.

۸ـ ازفرهنگ زفان گویا و جهان پویافرهنگ های چون فرهنگ ابراهیمی (۱۴۷۳ ع) تحفة السعادت (۱۵۱۰ع) مؤیدالفضلاء ۱۵۱۹، مدارالافاضل ۱۵۹۳، فرهنگ جهانگیری ۱۶۰۸ع، به حیث سر چشمه استفاده کرده اند . (۱۱)

مراجع ومصادر

۱ـ لغت فرس ابومنصور علی بن احمداسدی طوسی به تصحیح عباس اقبال ـ ج‌ـ ت، دبیرسیاقی، نسخهٔ کهنی از لغت فرس‌اسدی‌طوسی راکه به سال ۷۲۳ه کتابت واستنساخ شده است به دست آورده ، که مقدمهٔ‌گوتاهی‌را حاویست وبعد از حمد ... این مطالب درآن آمده است : بعد ها کتاب لغت فرس،لسان اهل البلخ وماوراء النهر و خراسان وغیر هم والله الموفق. لغت فرس، بکوشش‌دبیر سیاقی ، ص ۱ .

۲ـ دیباچهٔ صحاح الفرس ، محمد بن‌هندوشاه نخجوانی ، به اهتمام داکترعبدالعلی طاعتی ، ص ۸ـ۹، چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتب .

۳ـ فرهنگ قواس (مقدمه) به تصحیح‌دوکتور نذیر احمد، چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتب، تهران، به نقل از تاریخ فرشته وتاریخ فیروز شاهی .

٤ـ خلجیان هندسی سال حکومت کـردند(٦٩٠ـ٧٢٠) ه (١٢٩٠ـ١٣٢٠) ع به روایت طبقات اکبری، تألیف نظام الدین احمدبخشی‌ومؤلف مآثر محمودشاهی شهاب حکیم‌کرمانی جلجیان ازاتراکند که به قالج یا خالج دامادچنگیز خان میرسند .

جلال الدین فیروز شاه بعد از معز الدین‌کیقباد زمام حکو مت رابـــه دست میگیرد جلال الدین پادشاه خیرخواهی بود وبه دست‌برادرزاده وداماد خود علاء الدین خلجی‌کشته شد وزمام را علاء الدین خلجی بـه دسـت‌گرفت بعد از آن قطب الدین مبارکشاه خلجی پادشاه شد، این زمامداران بسیار فـر هنگ‌دوست بودند ونظام الدیـــن اولیا و امیـر خسرو وحسن سجزی وگروهی از شاعـران‌دیگر در شعاع محبت شان پیچیده بودند .

ضیاء الدین برنی در تاریخ فیروز شاهی‌از چهل وشش نفر دانشمند صحبت میکندکه دردربار خلجیان مکانتی داشتند ، در پهلوی‌این دانشی مردان مؤرخان، قاریان ، موسیقی نوازان و غیره که هریك آیتی بوده انـــد ،در ساحهٔ هنر وفرهنگ و عرفان و معماری دورهٔ خلجیان هند رابه‌راستی باید یك دورهٔ‌شکوفایی در شمار آورد .

در دورهٔ کوتاه خلجیان هند شا عـــر انو گوینده‌گان زبان دری به تعداد چشم گیری بوده‌اند ضیاء برنی گوید : ((اگر بخواهـم‌که : جمله مصنفا نو منشیان وفاضـــلا ن و شاعران مشهور را ذکر کنم از بسکـــه‌بسیارند نتوانم و از عرض بازمانم ...))

برای معلومات بیشتر به تاریـخ ادبیـات‌فارسی هند در دوره خلجیان به نوشته داکتر نرگس جهان وبه مجله ریاض ، چاپ دهلی،مراجعه کنید .

٥ـ مقدمهٔ فرهنگ قواس ، به کـــوشش‌دکتور نذیر احمد .

٦ـ رك : متن فرهنگ قواس، ص ۲ .

۷ـ علامه جارالله زمخشری از جملهٔ ادباومنجمان بزرك است‌که اورا فخر خـــوارزم گویند اودر زمخشر که در چهار میلی شهراورگنج (جرجانیه) واقع میباشد چشم‌به‌جهان گشود وبعد از هفتادویك سال زنده‌گی بـه‌سال ٥۳۸ ه درتولدگاه خود زمخشر مدفون گردید ، آثار زیادی درلغت ونجوم وعلم‌بیان‌به وجود آورده وکتاب مقدمة الادب خود را به نام اتسز خوارزمشاه مصدر کرده است ،صاحب وفیات الاعیان ابن خلکان ونویسندهٔ ارشادالاریب الی معرفة ادیب یاقوت، طبقات‌المفسرین وبقیة الوعاة سیوطی، نزهةالاولیا فی طبقات الادبا ابوالبرکـــات ابن انباری وگروهی ازعلمای رجال ومحققان ، اورا واسع العلم وکثیر الفضل گفته اند . کهنتریـــن‌فقه اللغه وفرهنگ تازی به پارسی همیـن مقدمة الادب شناخته شده است .

رك : به پیشگفتار مقدمة الادب گردآورندهوآراسته وپیراسته سید محمد کاظم، چا پ دانشگاه تهران ، ۱۳٤۲ .

۸ـ مقدمهٔ دوکتور نذیراحمد ، برفرهنگ‌قواس ، ص ۱۳ .

شرح حال فخرقواس خیلی روشن استتاریخ فرشته وتاریخ فیروز شاهی اورا از دورهٔ علایی وعلاء الدین خلجی یاد میکند وصاحب دستور الافاضل حاجب خیـرات در سال ۷٤۳ که فرهنگ خودرا نگاشته استفخرقواس حیات داشته، چنانکه در مقد مهٔ فرهنگ خود ازو بدین عبارت به ذکرآورده:دعاگوی ذکر فرهنگ نامهٔ آن نهنگ دریای فضایل فخرالدوله والدین مبارکشاه غز نوی«عرف کمانگر» که از چاشنی کمال سخـن بلند اوقوس قزح رنگ آرد درمیان آورد وبرزبان راند وشمه‌یی از بزرگی تـالیفـات ومنشآت اوبر خواند ویك بیت از ابیـاتمولاناشهاب الدین جوهری که گوهر سخـن اورا قیمت خبر اوکسی ندانست که بمدایحآن ذات درها سفته وقطعه آبدار گفته درین سلك منسلك گردانید .

فخردین‌کان کـرم، گنج هنر دریای فضل ای زطبعـت یك سخن سرمایهٔ‌یك‌چوهری

رك : فرهنگنامه قواس ـ ص ۳ ، مقدمـهٔدوکتور نذیر احمد ، چاپ بنگـاه ترجمه و نشر کتب .

۹ـ زفان گویا ، ص ۲۹، متـن آفست ،بکوشش بایفسکی .

۱۰ـ فرهنگ زفان گویا وجهان پـویـا بدرالدین ابراهیم ، توسط س.ا. بایفسکی با مقدمه و صورت کلمات تفسیر شـده وملحقات بسال ۱۹۷٤ع، به سلسلهٔ آثارادبی در مسکو از شعبه انتشارات دانش نشـرشده است بر این کتاب که متن آن آفست شده، دانشمند محترم بایفسکی مقدمهٔ ممتعی‌نگاشته از برخی فرهنگها نام گرفته وازکتاب فرهنگنامه های عربی بـه فارسی نیـزوی‌برگرفته هایی دارد وتمام لغا ت بخشبندی هفتگانهٔ بدرالدین ابراهیم را در زیرهرعنوان‌صف در صف آورده است ، واژه هـا ی مفرد وتـرکیبی از نگـاه پاکسازی و سره‌سازی در چشم جلوه میکند واین واژه گان رایکایك ازمتن بیرون کشیده گویا محقـق‌محترم کجایی بودن لغات را از روی متـن تشخیص داده ومعنی لغات را از متن بیرون‌نیاورده است یعنی معنی های لغات دربخش عکسی کتاب مانده است .

آقای س‌ـا‌ـ بایفسکی تمام اشعاری را که‌درمتن کتاب بـدرالـدین ابراهیم جا داده است برون کشیده و در مقدمه آورده است‌درمورد برخی قطعه ها گفته شده از((قایل)) معلوم نمی شود که مراد از قایل از خو دصاحب زفان گویاست یا کس دیگر وبرخی اشعار دیگری نیز آورده است که تشخیص‌آن مشکل مینماید ۰

اما ساختار فصول کتاب در هنر ویژه یی‌پیچیده شده و چنانکه برخی کتاب نو یسان در امر متبوب وفصل وبـاب کتـاب کمتـراعتنا میکنند وعده یی بازیرکی ویژه یی ایـن کاررا مراعات میکنند وهنر فصل وباب ریزی‌کتاب مقالت علیحده میخواهد که نـوعیـت تبویب فرهنگها نموده آید ۰ مقدمه عـالمانهٔبایفسکی در زفان گویا که همه نوشته ها را در بارهٔ آن خوانده است کـاریست مغتنم‌ممنونم از محترم بایفسکی که به نشر ایـن کتاب مارابه فرهنگ هفت بخشی جالبی‌آشناساخت و فصلی دیگر در باب لغات کشوده شد واین کتاب ساعت خواننده را مشعو ف‌میدارد ، سعی شان مشکور باد ۰

۱۱ـ رك : شناختی ازفرهنگ نگاری دری،واحدوف، گزارنده به‌دری حسین فرمند، مجلهٔ خراسان ، ش ۸ ۰

زکته

خاقانیا زنان طلبی آب رخ مـریـز
کان حرص کاب رخ‌برد آهنگ‌جان‌کند

((خاقانی))

مدیر مسؤول : ناصر رهیاب

معاون : محمد سرور پاک فر

مهتمم : سید عبدالسمیع هاشمی

PROPERTY OF ACKU S219

اشتراک

در کابل (۶۰) افغانی

در ولایات (۷۰) "

در خارج کشور (۶) دالر

برای محصلان و متعلمان : نصف قیمت

قیمت یکشماره ۱۵ افغانی

نشانی : اکادمی علوم افغانستان - دیپارتمنت دری - مدیریت مجله خراسان

CONTENTS

Hussain Nael:

— Wasfi, Author of an Unknown Diwan.

U.I.Lokin (Trans. Prof. Ilham:)

— Ideology and Art.

Hussain Wafa Saljoqi:

— Bekhud, an Accompl ished poet of the 13th Century.

Poya Faryabi:

— On Characteristics of Children's poetry.

Prof. Dr. Jawed:

— Precursor of Persian Poetry.

Prof. R. Musulmanqloff and Prof. A. Q. Qaweem :

— On Poetical Docum entations of Badae-i-San-a'e and Their Importance.

Hakim Qurbanoff:

— Haji Mohammad Is mael Siyah, a Just and Progressive Poet.

Mael Herawi:

Zafan-i-Goya and Jahan-i-Poya.

ACKU

D. R. A. Academy of Sciences
Center of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor : Nasir Rahyab
Co-editor : M. S. Pakfar

Vol.V.No. 3 August-September — 1985

Government Printing Press